



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مجموعه آثار شهید سید ابوالحسن علی حسینی (عج) علیه السلام

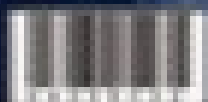
موسیقی

شماره ۲۲

ماهنامه



هر آرزوی ما در دسترس است **آغاز اعانت** حضرت ابن الحسن (ع) علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۲۲

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ماهنامه موعود ۲۲ - مهر و آبان ۱۳۷۹
۶	مشخصات کتاب
۷	درآمدی بر استراتژی انتظار-۴
۱۷	مولود کعبه
۳۲	عذر تقصیر به پیشگاه امام عصر، علیه السلام
۴۶	فرقه ها و مهدویت-۲
۵۶	مهدی موعود از دیدگاه ملاصدرا
۶۷	حماسه دینی در ادب پارسی
۷۹	نگرشی به زیارت آل یاسین-۸
۸۸	شناخت امام زمان، علیه السلام
۹۷	شعر
۹۹	شرط ایمان
۱۰۴	علی در قرآن-۸
۱۰۶	رنگ رویاهای من
۱۰۹	جمال یوسف
۱۲۴	ملحفه سفید نورانی
۱۳۳	حدیث نیاز
۱۳۵	پیغام سروش
۱۳۷	میعادگاه منتظران
۱۴۰	نگاهی به تاریخچه برگزاری اجلاس دو سالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی (عج)
۱۵۲	مهدی، علیه السلام، موعود شیعه و اهل سنت
۱۵۶	یک کتاب در یک نگاه
۱۵۹	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۹

عنوان و نام پدیدآور: شماره ۲۲ - مهر و آبان ۱۳۷۹ / ماهنامه موعود

ناشر چاپی: ماهنامه موعود

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و ماهنامه

ص: ۱

در آمدی بر استراتژی انتظار-۴

مهدویت آرمانی فراگیر

اسماعیل شفیعی سروستانی

- ۴

«مهدویت» ذیل نام مقدس حضرت صاحب الزمان، علیه السلام، همه ویژگیهای آرمانی فراگیر و طرحی نو برای خروج از ایستایی و حرکت در دوران اخیر را داشت. اما، از آنجا که، گرفتار در خود هستیم و دانسته و نادانسته شیفته و شیدای تمدنی که آن را تنها راه خلاصی می پنداریم از یاد برده ایم.

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

وانچه خودداشت زیگانه تمنا می کرد

رهروی در همه احوال خدا با او بود

او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

غفلت و خودخواهی موجب بوده تا او (آنچنان که باید باشد) فراموشمان شود و تاوان این غفلت را با کوبیده شدن به در و دیوار صخره های پریشانی و یأس پس بدهیم.

ص: ۲

امان از این عقل بوالفضول که همواره آدمی را در گرداب پریشانی گرفتار می آورد. از آن زمان که گمان کردیم با سرپنجه عقل و خرد بریده از آسمان و به مدد مدرسه رفته ها و درس خوانده های دوران جدید مراتب کمال را در زمین و آسمان طی خواهیم کرد؛ نه دنیا را حاصل کردیم و نه آخرت را. دنیایمان در اضطراب و قلق گذشت و آخرتمان در گرو امروز و فردا از دست رفت.

حال باید دید کدام آرمان، کدام اعتقاد و بالاخره کدام استراتژی از همه مشخصات هشتگانه ای که ذکر آن رفت برخوردار است؟

تا آنجا که به خاطر دارم در طول سالهای ۶۸ تا ۷۹ هیچ استراتژی روشن، مدون، مستقل و فراگیری که ریشه در این سرزمین اسلامی و فرهنگ ویژه آن داشته باشد پیشنهاد نشده و عموم دولتمردان سعی در تلفیق استراتژیهای مختلف داشته اند. بی آنکه عناصر آن در بافتی یکدست و در هم تنیده جلوه کند. از همین رو هر یک از مناسبات ره به سویی داشته اند و این یکی از عوامل آشفتگی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است.

شاید پرسیده شود چرا مقطع تاریخ ۶۸ تا ۷۹ را ملاحظه کرده ام. به اعتراف بسیاری از مدیران تا سال ۱۳۶۸ برنامه ریزی کلان و مدون (به عنوان استراتژی تدوین شده) در دستگاه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ملاحظه نمی شود و تنها از این سال است که پس از فراغت از جنگ موضوع برنامه ریزی دراز مدت مطرح می شود.

در آراء، اقوال، تصمیمات و احکام امام خمینی، قدس سرّه، اصول کلی استراتژی برخاسته از تفکر دینی و فقه حکومتی کاملاً آشکار است و البته استخراج و دسته بندی همین امر هم موجب بود تا هیچگاه امام خارج از نظام نظری و ذهنی ویژه ای که داشتند سخنی ابراز ندارند. و باز همین امر باعث بود تا طی همه سالهای ۵۷ تا ۶۸ هیچ تعارضی در نقطه نظرهای کلی و کلان و جزئی ایشان ملاحظه نشود.

آنچه که به عنوان «استراتژی توسعه» بصورت ناقص و تنها در شکل آشفته و بی بنیاد (توسعه اقتصادی) در کشور مطرح شد ناظر بر عدم شناخت موقعیت کشور، ماهیت انقلاب اسلامی و مردم ایران بود. (هفت غفلت گذشته را نباید از خاطر برد) از همین رو این استراتژی ره به جایی نبرد و پس از آن «استراتژی توسعه سیاسی و فرهنگی» نیز به همان دلیل و از جمله عدم جامعیت (غفلت از مناسبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تعلیم و تربیت و... جاری در کشور) سرانجامی جز از آنچه که توسعه اقتصادی حاصل کرد نخواهد داشت.

اصلاحات را هم باید در میانه همین بحث دید و جایگاه آن را معلوم ساخت. بی شک طرح اصلاحات ناظر بر یکی از سه موضوع زیر است:

۱. اصلاحات به عنوان مقدمه ای و پیش درآمدی که بستر طرح و اجرای یک استراتژی را مهیا می سازد که در این صورت باید پرسید آن استراتژی اصلی چیست و از کجاست؟

۲. اصلاحات به عنوان یک استراتژی فرعی و کوچک که امکان اصلاح انحرافهای عارض شده بر استراتژی اصلی را فراهم سازد تا دیگر بار امکان حرکت در راستای آن استراتژی فراهم آید. در این صورت باید پرسید ما در میانه کدام استراتژی سیر می کردیم که با پروژه اصلاحات قصد اصلاح کژیها را داریم؟ استراتژی توسعه اقتصادی؟ و یا...

۳. اصلاحات به عنوان حرکتی ساده و سیاسی که بغلط جانشین استراتژی مورد نیاز شده. آنچه که باعث می شود تا همه فرصتها از دست برود.

از همین روست که ضمن اقرار و اذعان به ضرورت اصلاحات بغلط، ضرورت ترسیم جایگاه و نقش آن مهم به نظر می رسد.

«باور مهدوی» به دلیل پتانسیل قوی خود امکان ترسیم و طراحی یک استراتژی را فراهم می سازد؛ زیرا این باور بیش از آنکه رویکرد به عقب داشته باشد، متوجه «جهان آینده و آینده جهان» است. موضوع مهمی که همه فلاسفه تاریخ و نظریه پردازان غربی بدان توجه ویژه دارند و همه هم خود را مصروف طراحی برنامه ها و سازماندهی قوا برای این موضوع اساسی کرده اند.

برنامه های «کمسیون سه جانبه» مرکب از سران کشورهای (آمریکایی، اروپایی و ژاپن) که تحت حمایت بنیادهای کلان اقتصادی را کفلر و دیگران ایجاد و سازماندهی شد حول گفتگو و تصمیم درباره آینده جهان و هدایت و رهبری جهان آینده می چرخد.

شایان ذکر است که مهمترین اعضا «شورای روابط خارجی آمریکا» از جمله کیسینجر و نیکسون عضو این کمسیون بودند.

بزرگترین نظریه پردازان جهان غرب (امثال هانتینگتون، فوکویاما، پوپر و دیگران) طی دو سه دهه اخیر وجه نظر خود را «جهان آینده و آینده جهان» ساخته و سعی در نظریه پردازی در این باره داشته اند. و این نظریه ها را در قالب یک فلسفه ویژه تاریخی بیان و تشریح نموده اند و متأسفانه! مسلمین در هیچیک از محافل علمی و فرهنگی خود باب گفتگو در این باره را نگشوده اند.

«باور مهدوی» از «جهان آینده و آینده جهان» سخن می گوید. آن هم مبتنی بر فلسفه تاریخ ویژه تفکر دینی. همان که متکی به سنتهای لایتغیر است. با پشتوانه ای وحیانی و کلام ائمه معصومین، علیهم السلام، و نه ظن و گمان و البته این گفتگو تنها در ساحتی کلان نمی ماند، در ساحت پائینی از همه آنچه که مردم می بایست بدان دست یا زند و امور خود را سامان دهند نیز سخن می گوید و در خود طرحهای اجرایی و عملی دارد. اگر بدان متذکر شویم. «نگاه به جلو» خود امکان هدایت عمومی جوانان را فراهم می آورد؛ زیرا به آنها آرمانی را پیشنهاد می دهد که از هر حیث در مافی الضمیر آنها ریشه دارد.

هیچیک از اصول و فروع باور دینی مسلمین و از جمله شیعیان تا این حد ناظر به «حرکت در آینده» نیست. به همان نسبت که هیچیک از مناسک و مراسم ویژه آنان خالی از ذکر این امر مهم نیست.

حج، خمس، روزه، ولایت و امامت، جملگی این باور را در خود جای داده اند. تجدید عهد با انسان کامل، تلاش برای ورود به حرم و خیل محرمان، عرفات، براءت و همه آنچه که جزئی از مراسم بزرگ حج به حساب می آید آینه ای است که در همه جای آن امام عصر، علیه السلام، خود را می نمایاند. مگر جز این است که همه رمضان به شبهای قدر می انجامد و شبهای قدر به عرض احوال در حضور امام عصر علیه السلام؟ ترسیم مقدرات، تصویب اعمال، تأیید کنشها و...

صدر تا ذیل اصل مهم ولایت و امامت ناظر بر همین موضوع است؛ حجت حیّ و حاضر و وجوب شناسایی ایشان که اگر شناسیمش مرگ در جاهلیت را نصیب خویش ساخته ایم.

شناخت امام زمان، شناخت حق زمان خود است، شناخت نسبتی که باید در زمان حیات با واسطه فیض حضرت خداوندی داشت. نظامنامه ای برای بودن در زمان حال، استراتژی زیستی در عصر حضور و غیبت حجت خداوند.

شناخت امام زمان، شناخت معیاری است که به واسطه آن می توان فهمید که در سه ساحت مهم اعتقادی، اخلاقی و عملی چگونه باید بود. مگر جز این است که هر عمل جزئی و کلی، هر اخلاق و فرهنگ کلی و جزئی و هر باور و اعتقاد کلی و جزئی که مورد تأیید ایشان قرار نگیرد باطل است؟ مگر نخوانده ایم که:

طلب المعارف من غیر طریقتنا اهل البیت مساوق لانکارنا؟

«غدیر» تجدید عهد با ولایت است و خطبه بلند غدیر ناظر بر آینده و همه آنچه که شیعیان برای نگاه در آینده و بودن در آینده بدان نیازمندند.

«محرم» ذکر داستان بلند بودن در کنار ولی و حجت زمان است و تذکری برای بودن در آینده، بودن در کنار مردی که خونخواه کشته کربلاست.

مگر می توان در کسوت مسلمانی ماند و رد و نشان او را ندید؟

دومین مشخصه ویژه این باور «ریشه داشتن در مافی الضمیر آدمی» است.

این رساله مجال شرح مبسوط موضوعات فرعی را نمی دهد. از طرق مختلف و حتی تأویلهای صوفیانه نیز می توان بدان رسید تا چه رسد به هزاران روایت و حدیث متواتر که میراث دار آنیم.

انتظار ریشه در مافی الضمیر ما دارد، ذاتی وجود آدمی است، کمال طلبی ذاتی وجود آدمی است، تمنای کمال و میل دیدار انسان کامل گمشده آدمی است از بدو خلقت تا ابدالاباد.

در داستان آفرینش انسان، آدم ابوالبشر همه اسماء را آموخت، اسماء حسنی را دید و دریافت که بر آستان عرش نام محمد، صلی الله علیه و آله، و ائمه معصومین، علیهم السلام، حک شده است:

نام محمد چو زد بر سر ایوان عرش

کرد ملک سجده بر آدم خاکی تبار

ص: ۶

مگر نشنیده ایم که ائمه هدی، علیهم السلام، فرمودند: «نحن أسماء الحسنی؟»

غفلت از کدامین عهد آدم، علیه السلام، را مستحق دوری و هجران و هبوط ساخت؟

از هر سوی که موضوع مورد بررسی قرار گیرد در می یابیم که این باور و اعتقاد، ریشه در مافی الضمیر آدمی دارد و تنها ذکر آن نام بلند است که می تواند گردهای غفلت را به کنار زده و عموم جوانان را متوجه خود سازد. شاید همین تاریخ بلند حضور است که موجب گشته تا از هر منظر که به گذشته بنگریم رد آن را بیابیم. تنها کافی است تا یک جوان ایرانی فرصت نگاه به پشت سر خود بیابد، درون خود را بکاود و یا به متون تاریخی نیاکان خود نظر بیفکند. قطعاً سوشیانت را و مهدی را، در لابلای شاهنامه، مثنوی، غزلهای حافظ و آثار مانده از همه سخنوران نامی خواهد دید و قصه ها و ماجراهای ملاقاتش را در میان همه کتب مانده پس از ۲۵۵ ق. خواهد یافت. اصلاً با او زندگی می کند و نفس می کشد. از همین روست که عرض کردم این باور به دلیل داشتن ریشه در دل تاریخ و مافی الضمیر مردم این سرزمین چون جان شیرین آشنا است و سخت برانگیزاننده.

انسان کمال طلب است و هرگز ترقی صرفاً مادی او را ارضاء نمی کند و باور مهدوی همه آمادگی (جسمانی و نفسانی) و همه کمال زمینی و آسمانی را در خود دارد.

کدامیک از اسطوره ها و قهرمانان از این ظرفیت بزرگ برخوردارند که شهری و روستایی، عامی و عالم، ترک و فارس و بلوچ در هوایش نغمه سر دهند و به نام بخوانندش و التیام همه دردها و مرهم همه زخمها را از او طلب کنند؟ کسی که واژه مرگ و نیستی درباره اش در زمره مضحکترین واژه ها و ناکارآمدترین آنهاست.

بندرت می توان در میان اسطوره ها و قهرمانان همه اقوام نام مردی را دید که با خود تمثال و تصویری از ادبف بودن، اخلاقف زیستن، سنتف پیروی، فرهنگ زندگی بی او و ادامه حیات با او را داشته باشد. عموم اسطوره ها تنها یاد آور یک حادثه اند، یاد آور یک تعهد و پایمردی، بی آنکه کاری به کار مردم و یا سخنی درباره زیستن داشته باشند.

اما «موعود» علیه السلام، با همه چیز و همه کس کار دارد. با همه کس حرف دارد و هر کس را به زبانی می خواند. «موعود» علیه السلام، برای هر کس تکلیفی دارد، چنانکه همه بودن و همه زیستن را نظاره گر است. تضمینی شایسته اما غیر قابل گسست با خود دارد چنانکه در اشکار و نهان با دوستان می ماند، ره می نماید پاسخ می گوید، می پرسد و ادبی در خور را طلب می کند. این ویژگی منتظران و پیروان مشتاق را و می دارد تا به صورت طبیعی مؤسس فرهنگی باشند که او می خواهد.

«موعودف» مقدس فرهنگ ساز است. چرا که همه فضایل عالی انسانی را در خود متجمع ساخته است؛ فضایی که در همه ادوار مورد تقدیس مردان و زنان ایرانی بوده و هست. فضایی چون شجاعت، سخاوت، جوانمردی، عدالت، صفا، رحمت، شفقت و ماندن بر سر عهد و پیمان.

بی گمان رمز ماندگاری آثاری چون شاهنامه، خمسه نظامی، الهی نامه عطار، فتوت نامه ها، داستانهای عامیانه (سمک عیار)، گلستان و بوستان، مثنوی، بهارستان جامی و حتی آثار عبید زاکانی در این است که این آثار جملگی آینه مرام و سنتی هستند که مردم این سرزمین در طول تاریخ حافظ آن بوده اند. جوانمردی، مذهب رندی، صفا و شجاعت، به همان سان که همه این آثار ناجوانمردی، جین، ریا، زهد فروشی، و دروغ را در زمره لشکریان اهریمن معرفی می کنند و با همه توان و با زبان و عمل قهرمانان با آن می ستیزند.

این مردم رسم فتوت را در سینه داشتند و خاطره اش را در ضمیر ناخود آگاه و یادش را در حضور پهلوانان تا آنکه جملگی را در سنت و سیره علی، علیه السلام، و فرزندان او یافتند. اهل بیت را از خود دانستند و با جان در خدمتشان آمدند. در سوگشان به سوگ نشستند و با سورشان به شادی برخاستند تا شیعه باشند و پیرو.

شیعه مترادف با جوانمردی شد و از شیعه بودن علی وار زیستن و حسین وار بودن و زینب وار پای در رکاب مردی گذاردن را فهمیدند تا به امروز. از همین روست که عرض می کنم آرمان «جایگزین» لاجرم باید ریشه در شیعه داشته باشد. مایه از اخلاق پهلوانان بگیرد و رسم جوانمردان را سرلوحه خود سازد.

مهدی، علیه السلام، موعود ادیان، فرزند علی، تمثال سوشیانت، نماد اسم رحمت، فتی و جوانمرد اهل بیت، با شمشیر آخته علی، علیه السلام، اسب محمد، صلی الله علیه و آله، منتقم خون حسین، علیه السلام، هادم ابنیه شرک و نفاق، گریزان از دروغ و نیرنگ و ریا، چونان شهاب ثاقب می آید تا آرزوی مانده در سینه ها را مبدل به واقعیتی انکارناپذیر کند. او که عموم یارانش جوانند، مشاورانش از ایرانیانند، حافظ سرزمین دل و جانست.

پیش از ورود به سایر مباحث مربوط به «استراتژی انتظار» متذکر این نکته می شوم که، تکیه بر «باور مهدوی» برای خروج از شرایط حاضر آخرین تیر ترکش ماست. حال چنانکه با اتکا به این امر نتوانیم حرکت کنیم و یا با مسامحه و سهل انگاری و غفلت آن را از کارکرد اصلی اش خارج سازیم، این تیر هم ره به جایی نخواهد برد.

در ایران «شلوغ کردن»، با سر و صدا و تبلیغ خود را مطرح کردن، همه چیز را وسیله حفظ صندلی و وجه المصلحه قراردادن شدیداً رایج است. تقریباً این موضوع استراتژی ثابت بسیاری از مدیران دستگاه های اجرایی است. باید درباره طریقی که پیش گرفته ایم تأمل و در صورت لزوم جداً تجدیدنظر کنیم. نه آنکه با استفاده از سال امام خمینی، قدس سرّه، یا سال امام علی، علیه السلام، و یا موضوع مهدویت وسیله ای برای تبلیغ خود، تثبیت عناصر فرهنگ و تمدن غربی و گاه مشروعیت بخشیدن به اعمال و کردار خود دست و پا کنیم. برگزاری چند مسابقه، چند سمینار، چند مصاحبه و چاپ چند جزوه و دیگر هیچ. در این میان مدیران نهادها و سازمانهای رسمی ید طولایی دارند. آنها با صرف بودجه های بادآورده و دولتی کردن همه چیز بخوبی آشنایند.

شاید اگر می توانستیم خارج از مناسبات سیاسی و اجتماعی و به دور از غوغا در خلوتی همه آنچه را که در جهان می گذرد از سر تأمل و تفکر بنگریم در می یافتیم که در «بحرانی ترین عصری که تاکنون بشر سراغ داشته به سر می بریم». این بحران به گردابی بزرگ می ماند که در آن همه چیز بی قرار در حال چرخیدن است و هر لحظه به نقطه مرکزی نزدیک و نزدیکتر می شود. این گرداب جدید نیست، اما احساس و لمس جدی آن در عصر حاضر به خاطر آن است که به نقطه مرکزیش نزدیک شده ایم. آنان که پیش از ما در قرون ماضی به سر می بردند در مدارهای دورتری از این گرداب بودند از همین رو شتاب کمتری را احساس می کردند.

شتاب و عجله ذاتی عصری است که در آن به سر می بریم. همه چیز و از جمله زمان سرعت گرفته است. مردان نام آور بسیاری را طی بیست سال اخیر شاهد بوده ایم که خورشید حضورشان زود غروب کرد. هم اینان اگر سیصد یا چهارصد سال پیش می زیستند برای ۵۰ تا ۷۰ سال در صحنه می ماندند. در این دوران عمر آمدنها و رفتنها بسیار کوتاه است. هیچ چیز دوام نمی آورد. چنانچه پلیدیها زود اشکار می شود. عمر دولتها و خورشید بخت و اقبالها هم بسیار کوتاه است. چگونه می توان به دیواره کشتی ای پناه برد که خود در گرداب گرفتار آمده است؟

تمدن غرب با همه سر و صدایش در طرفهالعینی ساقط خواهد شد چنانکه شوروی در زمانی کمتر از ۴ ماه ساقط شد و این را هیچکس تصور نمی کرد.

تنها یک نقطه در عالم است که به مدد بخت آسمانی می توان با چنگ انداختن در دامانش از این گرداب جان سالم بدر برد، آن هم اگر عقل بوالفضول ما بگذارد. و او مردی است که سکاندار عالم است، خارج از گرداب و نظاره گر آن است اما، چگونه نگریستن بدو خود سخنی دیگر است.

می توان هر نیمه شعبان برای میلادش همه شهر را چراغانی کرد و از غیبت صغری و کبرای ایشان گفت. می توان یک هفته مثل روزهای عید و میلاد ائمه معصومین، علیهم السلام، فیلم کمدی و شو تلویزیونی دید. و یا دو وعده بیشتر فیلم سینمایی را با مجریان کوتاه و بلندی که قطعه شعری را دست و پا شکسته می خوانند تاب آورد.

می توان به نام مبارک ۳۱۳ نفر از یاران خاص ایشان، سیصد و سیزده مدرسه ساخت، سیصد و سیزده زوج را به خانه بخت فرستاد، به سیصد و سیزده نفر جایزه داد، سیصد و سیزده معلم و کارگر و پرستار موفق را برگزید و برای زیارت به مشهد فرستاد. حتی می توان بخشنامه کرد تا همه ادارات دولتی دو برابر بیشتر از سال قبل سر در ادارات را مزین کنند و شهرداریها در میدانهای شهر نقل و نبات پخش کنند و برای همه شهروندان کارت تبریک بفرستند. می توان سیصد و سیزده جلسه سخنرانی برای مردان سیاست گذاشت اما نمی توان با این همه گمان برد که تکلیف خود را ادا کرده ایم.

تنها راه ما مبدل کردن این باور به یک استراتژی کلانف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، تعلیم و تربیتی، شهرسازی، نظامی و... است. در غیر این صورت با همه چیز شوخی کرده ایم. و به دلخواه خود رفته ایم.

این کار ساده نیست، اما تکلیف عصر غیبت است. اگر قدرت و صندلی و امکان نیافته بودیم تکلیف نبود اما امروز هست. اگر انقلاب اسلامی نبود، اگر نظام جمهوری اسلامی نبود، تکلیف نبود. اما امروز تکلیف است. در غیر این صورت دانسته و یا ندانسته با اصحاب انجمنی که بدانها انتقاد می کنیم سوار بر یک کشتی شده ایم.

تکلیف ما این است که به عهدی که با انسان کامل، حجت حی خداوند، داریم وفا کنیم ورنه، چنانکه خود فرموده اند: فیض دیدارشان همچنان از ما سلب خواهد شد. تکلیف ما این است که از هفت غفلت اساسی، هفت موضوع مهم که بر زمین مانده بگذریم و همه هم خود را در اولین گام مصروف جبران آن سازیم.

ص: ۱۰

علی اکبر مهدی پور

سرزمین حجاز در ماههای حرام، بویژه در ماه رجب، از روزگار باستان، میزبان زائران بی شماری بود، که از راههای دور و دراز به سوی کعبه معظمه می شتافتند و هدایا و قربانیهای فراوانی با یک دنیا شور و اشتیاق به آن خانه نثار می کردند. در دومین جمعه از ماه رجب، که از ماههای حرام است و احترام خاصی در میان همه قبایل و طوائف داشت، ازدحام عجیبی در اطراف کعبه بود و سیل مردم از پیر و جوان با احترام ویژه ای در اطراف خانه خدا در حال طواف بودند، که زنی حامله، با چهره ای شکسته، در گرداگرد خانه خدا بی تابانه می گردید و با انگشتان لرزانش به جامه کعبه آویخته بود و در حالی که قطرات اشکش سیل آسا به صورتش می ریخت، زیر لب می گفت:

پروردگارا! من به تو ایمان آورده ام و به آنچه کتاب و پیامبر از سوی تو آمده است، ایمان دارم. پروردگارا! من به آیین جدم «ابراهیم خلیل» که بنیانگذار این خانه کهن است، ایمان دارم. پروردگارا! ترا سوگند می دهم به حق بنیانگذار این بیت، و به حق این مولودی که در شکم دارم، که این زایمان را بر من آسان بگردان. (۱)

چشمهای کنجکاو او را می دید و گوشهای شنوا سخنانش را دنبال می کرد و حس کنجکاوی در مغزها تحریک می شد، که ناگهان فریادی از تعجب از همگان بلند شد و به دنبال آن سکوتی سنگین بر همگان حکمفرما شد. آب در گلوها خشکید، حیرت و تعجب بر چهره ها نقشی شگفت زده بود، نفسها از سینه ها بیرون نمی آمد.

کسی جرأت نداشت که سکوت را بشکند و بگوید: لحظه ای پیش دیوار کعبه شکافته شد و زن حامله ای به درون خانه خدا رهنمون شد!

چه کسی باور می کرد که سنگ خارا آغوش باز کند و زن حامله ای را در خود جای دهد؟!

حیرت و تعجب مردم هنگامی افزایش یافت که تلاش پرده داران کعبه، در گشودن قفل در به نتیجه نرسید.

ص: ۱۱

۱- الشَّيْخُ الصَّدُوقُ، الامالی، ص ۱۱۴؛ همان، معانی الأخبار، ص ۶۲؛ ابن شهید اشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۳؛ ابن فثال، روضه الواعظین، ص ۷۶؛ العلامة المجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۸، الطبری، بشاره المصطفی، ص ۸؛ المحلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶.

لحظه به لحظه بر ازدحام مردم افزوده می شد، همگان در انتظار بودند که از فرجام این راز آگاه شوند. از نقطه نظر مردمف نگران و حیرت زده، هر لحظه ای چون یک ساعت می گذشت و همگان ثانیه شماری می کردند که نیروی غیبی این مشکل را بگشاید.

پس از گذشت مدتی طولانی، همان سنگ خارا آغوش باز کرد و فاطمه بنت اسد در حالی که «مولود کعبه» را در آغوش داشت بیرون آمد.

صدای هلهله اوج گرفت و در خانه های مکه طنین انداخت. حضرت ابوطالب، عمو و برترین حامی پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در حالی که برق شعف از دیدگانش می جهید، بانگ برآورد:

أَيُّهَا النَّاسُ: ولد في الكعبة ولي الله.

هان ای مردم! ولی خدا در خانه خدا دیده به جهان گشود.

(۱) این حادثه پرشکوه و بی نظیر تاریخ، به روز جمعه، سیزدهم ماه رجب، سی امین سال حمله ابرهه به خانه خدا (عام الفیل) اتفاق افتاد. (۲)

ص: ۱۲

-
- ۱- الشافعی، کفایه الطالب فی مناقب علی بن الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص ۴۰۶؛ شاذان بن جبرئیل، الفضائل، ص ۵۶؛ همان، الروضه، ص ۷۸؛ العلامهالمجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۲؛ العلامهالأیمنی، الغدیر، ج ۷، ص ۳۴۷.
 - ۲- الشیخ المفید، الارشاد، ص ۹؛ الشیخ الطوسی، تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۷؛ السید الرضی، خصائص الائمه، ص ۳۹، ابن الطاووس، اقبال الأعمال، ص ۶۵۵، ابن شهداشوب، المناقب، ج ۲، ص ۷۸، ابن الصیباغ، الفصول المهمه، ص ۳۰؛ خواند میر، حبیب السید، ج ۱ ص ۵۲؛ الدهلوی، ازاله الخفاء؛ المجلسی، البحار، ج ۳۵، ص ۷۵.

همه ناقلان آثار و راویان اخبار اتفاق نظر دارند که خورشید امامت از درون کعبه طلوع نموده و داستان ولادت مولای متقیان امیر مؤمنان، علیه السلام، در درون کعبه از مسلمات تاریخ است و هیچ پژوهشگر بانصافی نمی تواند در سند آن ابراز شک و تردید نماید و اینک اعتراف گروهی از بزرگان اهل سنت:

۱. حاکم نیشابوری

حافظ ابو عبدالله، محمد بن عبدالله، مشهور به حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ ق.) در کتاب بسیار معروفش «مستدرک صحیحین» می نویسد:

روایات متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، کرم الله وجهه، را در خانه کعبه به دنیا آورد. (۱)

۲. گنجی شافعی

حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف قرشی، معروف به گنجی شافعی (م ۶۵۸ ق.) در کتاب «کفایه الطالب» می نویسد:

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب در مکه معظمه، در درون بیت الله الحرام، به شب جمعه ۱۳ رجب، سی سال گذشته از عام الفیل، دیده به جهان گشود و هرگز مولود دیگری پیش از او یا بعد از او در خانه کعبه زاده نشده است. این ولادت مسعود کرامت و فضیلتی برای او، و فضیلت و شکوهی بر خانه خداست. (۲)

۳. آلوسی

شهاب الدین ابوالثناء، سید محمود آلوسی، صاحب تفسیر آلوسی، شرح مفصلی بر قصیده عینیه عبدالباقی افندی عمری نوشته است. وی در شرح بیت:

أنت العلیف الذی فوق العفلی رففعا

ببطنف مکه عند البیتف إذو ففضفا

ص: ۱۳

۱- الحاکم النیشابوری، مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۴۸۳.

۲- الشافعی، کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص ۴۰۷.

می نویسد:

ولادت امیرمؤمنان، کرم الله وجهه، در درون کعبه، در سراسر دنیا مشهور است و در کتابهای هر دو فرقه (شیعه و سنی) روایت شده و هرگز در مورد غیر ایشان چنین فضیلتی ثابت نشده است. آری، چقدر شایسته است که پیشوای پیشوایان در جایی متولد شود که آنجا قبله مؤمنان است. سپاس و ستایش از آن خداوندی است که هر چیزی را در جای شایسته خود قرار می دهد و او فرزانه فرزندگان است» (۱).

۴. ذهبی

حافظ شمس الدین، ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبی، (م ۸۴۸ ق.) در کتاب «تلخیص مستدرک» متن گفته حاکم نیشابوری را آورده که می گوید:

اخبار به حد تواتر رسیده که علی بن ابی طالب در درون کعبه دیده به جهان گشود. (۲)

۵. لکهنودی

علامه لکهنوی نیز در کتاب «مرآة المؤمنین» عین گفته حاکم را آورده و تصریح نموده که ولادت امیرمؤمنان، علیه السلام، در درون کعبه متواتر است و این فضیلت ویژه آن حضرت می باشد. (۳)

۶. دهلوی

شاه ولی الله، احمد بن عبدالرحیم دهلوی، (م ۱۱۷۶ ق.) در کتاب «ازاله الخفاء» می نویسد:

بی گمان روایات متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را در درون کعبه به دنیا آورد، بدون تردید او در روز جمعه ۱۳ رجب، سی سال گذشته از عام الفیل، در خانه کعبه به دنیا آمده است و هرگز پیش از او یا بعد از او کسی در خانه کعبه زاده نشده است. (۴)

۷. محمد مبین

مولوی محمد مبین لکهنوی، (م ۱۲۲۵ ق.) در کتاب «وسيله النجاه» می نویسد:

ولادت آن معدن کرامت، روز جمعه ۱۳ رجب، سی سال بعد از عام الفیل، در مکه، در جوف کعبه واقع شد. خدای تعالی او را به این فضیلت مخصوص گردانید و کعبه را با این شرف مشرف گردانید. (۵)

۸. میلادخان

مولوی هادی علی خان میلادخان، در ترجمه کتاب یادشده می نویسد:

در میان مورخان اتفاق نظر هست که حضرت امیرالمؤمنین در درون کعبه دیده به جهان گشود و در این زمینه هیچ اختلافی نیست که این شرف به آن حضرت اختصاص دارد. (۶)

ص: ۱۴

۱- الآلوسی، شرح العیثیه، ص ۱۵.

۲- الذّهبی، تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۴۸۳.

۳- اللکهنوی، مرآه المؤمنین، ص ۲۱.

۴- الذّهلوی، ازاله الخفاء، ج ۲، ص ۲۵۱.

۵- محمد مبین، وسیله النّجاه، ص ۶۰.

۶- میلادخان، ترجمه وسیله النّجاه، ص ۶۲.

حافظ محمد علی حیدر ابن شاه علی قلندر کاکوری، (م ۱۳۵۰ ق.) در کتاب «احسن الانتخاب» از مستدرک حاکم و ازاله الخفاء شاه ولی الله دهلوی روایت کرده است که موضوع ولادت امیرمؤمنان در درون کعبه به حد تواتر رسیده است. (۱)

۱۰. گجراتی

علامه سعید گجراتی، از بزرگان اهل سنت، در کتاب «الإعلام بأعلام مسجدا الحرام» در پاسخ برخی از دشمنان اهل بیت، که زادگاه امیرمؤمنان، علیه السلام، را از روی عناد در دامنه کوه ابوقییس نوشته اند، می نویسد:

خدایا تو خود می دانی که این سخن بهتانی بزرگ است و آن را دشمنان اهل بیت جعل کرده اند، زیرا روایت متواتر دلالت می کند بر این که تولد آن حضرت در درون کعبه بوده است. (۲) حدیث ولایت

محدثان بزرگ از عالمان شیعه و سنی حدیث ولادت را در مجامع حدیثی خود، با سلسله اسناد خود، از رسول گرامی اسلام، اصحاب، تابعین و ائمه دین، علیهم السلام، روایت کرده اند:

۱. شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن حسن، مشهور به شیخ طوسی، (م ۴۶۰ ق.) مشروح حدیث ولادت آن حضرت در درون کعبه را با سلسله اسناد خود، از جناب عباس عموی پیامبر روایت کرده است. (۳) ۲. پیشوای محدثان، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، مشهور به شیخ صدوق، (م ۳۸۱ ق.) مشروح آن را در کتابهای خود از یزید بن قعب روایت کرده است. (۴) ۳. ابن شهر آشوب، (م ۵۸۸ ق.) مشروح آن را با سلسله اسناد خود از امام جعفر صادق، علیه السلام، روایت کرده است. (۵)

وی همچنین این حدیث را با سلسله اسناد دیگری از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است. (۶) ۴. ابوالحسن علی بن محمد بن محمد واسطی، مشهور به ابن مغزلی، (م ۴۸۳ ق.) در کتاب مناقب خود، مشروح این داستان را با سلسله اسناد خود از امام زین العابدین، علیه السلام، روایت کرده است. (۷)

۵. نورالدین علی بن محمد صباغ مکی، مشهور به ابن صباغ مالکی، (م ۸۸۵ ق.) مشروح آن را با سلسله اسناد خود از امام زین العابدین، علیه السلام، روایت کرده است. (۸) ۶. ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد قرشی، مشهور به گنجی شافعی، (م ۶۵۸ ق.) مشروح آن را از طریق جابر بن عبدالله انصاری از رسول اکرم، صلی الله علیه وآله، روایت کرده است. (۹) در اینجا فراز کوتاهی را از «یزید بن قعب» که یکی از شاهدان عینی است نقل می کنیم: روزی با عباس بن عبدالمطلب در مسجدا الحرام نشسته بودیم که ناگاه «فاطمه بنت اسد» مادر امیرالمؤمنین، علیه السلام، وارد شد. وی حامله بود و نه ماه از دوران بارداری اش می گذشت. فاطمه بنت اسد، در حالی که درد زایمان گرفته بود، در کنار بیت ایستاد و گفت: «پروردگارا من به تو، و به آنچه از پیامبران و کتابها از سوی تو آمده است ایمان دارم. من به آئین جد بزرگوام ابراهیم خلیل که بانی این بیت است باور دارم. پروردگارا به حق آن کسی که این «بیت عتیق» را بنیاد نهاد، و به حق این مولودی که در شکم دارم، این زایمان را بر من آسان بگردان». یزید بن قعب می گوید:

- ١- كاكورى، احسن الانتخاب فى معيشه سيدنا ابى تراب، ص ٢١.
- ٢- الكجراتى، الإعلام بأعلام مسجدالحرام - مخطوط - به نقل النّقوى، على و الكعبه، ص ٧٦.
- ٣- الشّيح الطّوسى، الأمالى، ص ٧٠٦.
- ٤- الشّيح الصّدوق، معانى الأخبار، ص ٦٢؛ الأمالى، ص ٨٠؛ علل الشّرايع، ص ٥٦.
- ٥- ابن شهداشوب، مناقب آل ابى طالب، ج ٢، ص ١٧٤.
- ٦- همان، ص ١٧٢.
- ٧- ابن المغازلى، مناقب على بن ابى طالب، ص ٧.
- ٨- ابن الصّبّاغ، الفصول المّهّمه، ص ١٤.
- ٩- الشّافعى، كفايهالطالب، ص ٧٠٦.

در برابر دیدگان من و همه حاضران، دیوار کعبه از طرف پشت شکافته شد و فاطمه بنت اسد به درون کعبه رفت و از دیدگان ما ناپدید شد و دیوار به حال اولی بازگشت. درصدد برآمدیم که قفل در را باز کنیم ولی ممکن نشد. پس دریافتیم که امر الهی است. سه روز تمام فاطمه درون کعبه بود و روز چهارم در حالی که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب، علیه السلام، را بر روی دست داشت، از درون کعبه بیرون آمد. (۱) بسیاری از بزرگان این متن را در کتابهای حدیثی خود آورده اند. (۲)

علاوه بر کتب حدیثی، در کتب مزار نیز در برخی از متون زیارتی مأثور از ائمه معصومین، علیهم السلام، به ولادت آن حضرت در درون کعبه تصریح شده، که به دو نمونه آن اشاره می کنیم: ۱. در زیارت مخصوص هفده ربیع الاول، که محمد بن مسلم آن را از امام صادق، علیه السلام، روایت کرده آمده است: السلام علیک یا من وفلدف ففی الکعبه.

سلام بر تو، ای کسی که در کعبه دیده به جهان گشودی. (۳)

و در قسمت پایانی همین زیارتنامه آمده است:

المولود فی البیت ذی الأستار

مولودی که در خانه کعبه، در سراپرده الهی دیده به جهان گشود. (۴)

۲. و در زیارت مطلقه امیرمؤمنان، علیه السلام، آمده است:

السلام علی المولود فی الکعبه، المزوج فی السماء.

سلام بر آن مولودی که در خانه خدا دیده به جهان گشود و عقد نکاحش در آسمان بسته شد. (۵)

علاوه بر این شاعران بسیاری حدیث ولادت امیرالمؤمنان، علیه السلام، را در مدایح و قصائد خود آورده اند که از هر قرنی به یک نمونه اکتفا می کنیم: ۱. شاعر پرشور قرن دوم سید حمیری، (م ۱۷۹ ق.) می گوید:

وَلَدَتْهَفْ فِی حَرَمِ الْاَلْفِهِ وَ اَمْنَهْفِ وَالْبِیْتِ حَیْثُ فَنَؤُفِهِ وَ الْمَسْجِدِ

مادرش او را در حرم خدا و خانه امن او به دنیا آورد، که آنجا آستانه و سجده گاه اوست. (۶)

۲. شاعر نکته پرداز قرن سوم، محمدبن منصور سرخسی می گوید:

وَلَدَتْهَفْ مَفْجَفَبَةً وَ کَانَ وَفَلادْفِهَا فِی جَوْفِ کَعْبَةٍ اَفْضَلْفِ الْاَکْنَانِفِ

مادر نجیب و برگزیده اش او را در درون کعبه به دنیا آورد، که بهترین جایگاههاست. (۷)

۳. شاعر معروف قرن چهارم، ابو طلحه بن عبیدالله غسانی عونی، در ضمن قصیده غدیریه خود می گوید:

هَفْوَالَّذِي سَمَّيْتَهُ تَفْلِكَ الْجَوْهَرِ هَفْ إِذْ وَلَدَتْ فِي كَعْبِهِ الْمَفْطَهْرَهْف

او همان شیربچه است که این گوهر تابناک (مادر بزرگوارش) هنگامی که او را در درون کعبه مشرفه بزاد، اینگونه نام نهاد. (۸)

۴. شاعر بلند آوازه قرن ششم، ابوالمجد، محدود بن آدم، مشهور به سنائی در این رابطه می گوید:

در مرحله علی نه چونست و نه چند

ص: ۱۶

-
- ۱- الشيخ الصدوق، معانی الأخبار، ص ۶۲.
 - ۲- الشيخ الطوسي، الأمالی، ص ۷۰۶؛ الاربلی، كشف الغمّه، ج ۱، ص ۶۰؛ ابن الفّتال، روضهالواعظین، ص ۷۷؛ الدیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۱، العلامهالحلی، كشف اليقين، ص ۵ و كشف الحق، ص ۱۰۹.
 - ۳- ابن المشهدی، المزارالكبير، ص ۲۰۷؛ ابن الطاوس، اقبال الأعمال، ص ۶۰۸.
 - ۴- ابن المشهدی، همان، ص ۲۱۰؛ ابن طاوس، همان، ص ۶۱۰.
 - ۵- ابن الطاوس، مصباح الزائر، ص ۱۴۶.
 - ۶- ابن شهداشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۵.
 - ۷- الخوئی، منهاج البراعه، ج ۱، ص ۷۱.
 - ۸- العلامهالأمینی، الغدير، ج ۴، ص ۱۳۵.

در خانه حق زاده به جانش سوگند(۱)

۵. مورخ مشهور عهد عباسیان و شاعر بلند آوازه قرن هفتم، ابن ابی الحدید معتزلی، (م ۶۵۶ ق.) در ضمن قصیده معروفش می گوید:

هَفْوَالَّذِي يَتِف اللَّهْف مَوْلِدْفَهْف

فَطَهَّرَ الْبَيْتَ مَفْن أَرْجَاسْف وَاوْثَاف

او همان شخصیت والامقامی است که بیت خدا زادگاه او بود، و لذا خانه خدا را از پلیدی بتها پاک و پاکیزه نمود.(۲)

۶. شاعر پرشور شیعه در قرن هشتم، سید عبدالعزیز سیریجی اوالی، در قصیده غدیریه خود می گوید:

مَنْ كَانَ فِي حَرَمِ الرَّحْمَانِ مَوْلِدْفَهْف

و حَاطَهْف اللَّهْف مَفْنُ بَاسْف و عَفْدَوَاف

به جز علی، علیه السلام، چه کسی در حرم امن الهی به دنیا آمده؟! و به جز او چه کسی را خداوند از ترس و وحشت دشمن بیمه کرده است؟(۳)

۷. شاعر معروف قرن نهم، عبدالرحمن جامی، (م ۸۹۸ ق.) به این داستان اشاره کرده، می گوید:

به سوی کعبه رود شیخ و من به سوی نجف

به حق کعبه که آنجا مراست حق به طرف

تفاوتی که میان منست و او اینست

که من به سوی گهر رفتم او به سوی صدف(۴)

۸. شاعر برجسته قرن دهم، اهلی شیرازی، (م ۹۴۲ ق.) می گوید:

کعبه زان شد سجده گاه انبیا و اولیا

کامد آنجا در وجود، آن کعبه ارباب دین(۵) ۹. فیلسوف و شاعر نامی قرن یازدهم، سیدمحمد باقر استرآبادی، معروف به میرداماد، (م ۱۰۴۱ ق.) در ضمن قصیده ای می گوید:

- ١- خزائن الشهداء، ج ١، ص ٩.
- ٢- اسماعيل الأنصاري، خط سيرما، ص ٥٥.
- ٣- العلامة أمينى، همان، ج ٦، ص ٢١.
- ٤- العلامة الاردوبادى، علىّ وليد فالكعبه، ص ٨٤.
- ٥- همان، ص ٨٢.

در کعبه «قل تعالوا» از امام که زاد؟

از بازوی باب حفظه خیر که گشاد؟

و در لفظ کوتاه و پرمغزی می گوید:

اسدالله در وجود آمد

در پس پرده هر چه بود آمد(۱) ۱۰. شاعر و محدث قرن دوازدهم، سیدمحمد صالح ترمذی، متوفای ۱۱۶۰ ق. می گوید:

در فضائل بی نظیر آمد علی

بر همه عالم امیر آمد علی

آن علی کز مادرش در کعبه زاد

آنکه بردوش پیمبر پا نهاد(۲)

۱۱. شاعر نکته سنج قرن سیزدهم، مولی محمد رضا همای شیرازی، (م ۱۲۱۲ ق.) در ضمن قصیده ای می گوید:

گوهر تاج «سلفونی» ماه برج «لوكشفف»

تاج بخش شهر یاران، تاجدار «انما»

حصن اسلام از دم شمشیر او شد استوار

آنچنانکه کعبه از مولود او شد با صفا(۳)

۱۲. شاعر بزرگوار و فقیه نامدار قرن چهاردهم، آیهالله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، مشهور به کمپانی، (م ۱۳۶۱ ق.) می

فرماید:

کعبه را تاج شرف تا اوج «اودنی» رسید

یافت چون از مولد میمون اواقصی المفنی(۴)

و در قصیده ای دیگر می فرماید:

تا درخشان شد درون کعبه زان وجه حسن

۱- علی دوانی، مجله مکتب اسلام، سال ۷، شماره ۱، ص ۳۱.

۲- ترمندی، مناقب مرتضوی، ص ۸۹.

۳- بیرجندی، مناقب علوی، ص ۶۹.

۴- الاصفهانی، دیوان کمپانی، ص ۱۷.

«ثُمَّ وَجَّهَ اللَّهُ» روشن شد برون از شک و ظن (۱)

۱۳. شاعر پرشور قرن اخیر، حاج سیدرضا حسینی، مشهور به سعدی زمان، (م ۱۴۰۶ ق.) می گوید:

فاطمه بنت اسد بانوی راد

تا ترا ای سرّ حق، در کعبه زاد

کشف شد هستی خدا را خانه زاد

خالق عالم علیّت نام داد

خواند احمد مرتضایت یا علی (۲) ۱۴. شاعر زبردست معاصر، بولس سلامه، از شعرای مسیحی لبنان، در قصیده حماسی خود می گوید:

حَفْرَةٌ لَزَّهَا الْمَخَاضِفُ فَلَادَتْ

بفسفتارف الیّتیف العتیقف الوطیدف

شیرزنی از درد زه بناگزیر، به سراپرده کعبه عتیق و استوار پناهنده شد.

پس از ایاتی می گوید:

كَانَ فَجْرَانِفْ ذَلِكْ الْیَوْمِ فَجْرٌ

لِفَنَّهَارِفْ وَ آخَرِفْ لِفَلَوْلیدِفْ

آن روز دو صبحدم یکجا بدمید، یکی سپیده روز و دیگری فروغ تازه مولود. (۳) این بود اشاره ای کوتاه به فضیلت ویژه ای از امیرمؤمنان، علیه السلام، که به تعبیر مرحوم محدث نوری از ضروریات مذهب شیعه به شمار می آید و همواره در کتابها، خطابه ها و شعرها در همه قرون و اعصار منعکس شده و دوستان اهل بیت در برابر دشمنان با آن احتجاج و مباحثات می نمودند. (۴)

در این رابطه کتابهای مستقل فراوانی نوشته شده که جامعتر از همه، کتاب پراج «علی ولید الکعبه» از علامه بی نظیر، آیهاالله حاج شیخ محمدعلی اردوبادی، (م ۱۳۷۹ ق.) می باشد.

این کتاب اخیراً توسط نویسنده توانا، حضرت حجهالاسلام والمسلمین حاج شیخ عیسی سلیم پور اهری به فارسی ترجمه شده و به عنوان «مولود کعبه» منتشر شده است.

- ١- همان، ص ٢٠.
- ٢- سعدى زمان، نجوم درخشان، ج ١، ص ٥٢.
- ٣- بولس سلامه، عيدالغدير، ص ٥٦.
- ٤- المحدث النورى، لؤلؤ و مرجان، ص ١٦٦.

اشاره: بی تردید یکی از اساسی ترین مایه های وحدت شیعه و اهل سنت، اعتقاد به وجود منجی آخرالزمان حضرت مهدی، علیه السلام، است. شخصیتی که همه مذاهب اسلامی با اندک اختلافی، در مورد آن اتفاق نظر دارند و قیام عدالت گسترش را انتظار می کشند.

مقاله حاضر که به قلم یکی از برادران اهل سنت ما در استان کردستان نوشته شده، تلاشی است در جهت تبیین جایگاه اعتقاد به مهدویت در میان اهل سنت. ضمن تشکر از این برادر گرامی توجه شما را به مقاله ارزشمند ایشان جلب می کنیم. سخن گفتن از قائم، علیه السلام، و دور نمای حکومت و زمان ظهور و خروجش کار آسانی نیست چون علاوه بر تحقیق و تفحص در منابع کهن اسلامی، جانمایه ای از عشق و اخلاص و ایمان، نسبت به عدالت گستر گیتی و امام مستضعفان می خواهد. در فرقه های اهل سنت این کار بسی دشوارتر است، جدای از قرار ندادن عدل و امامت در اصول دین مذهب اهل تسنن که عملاً مبحث ظهور امام عصر را نیز در حاشیه احادیث قرار داده است، بلکه برای هر منتظر واقعی و دوستدار عدالت حقیقی که آنهمه احادیث را در کتب معتبر و مختلف اهل سنت در مورد نشانه های آخر زمان و ظهور ناجی معصوم و سیما و صفات او و انصار او و... می یابد شگفت زده می شود که با وجود اینهمه «اشارات» و «بشارات» باز هم عدّه ای منکر مهدویت می شوند و شگفت آورتر کسانی هستند که مهدویت را مسأله ای مختص اهل تشیع و امامیه می دانند و هیچوقت زحمت تحقیق درباره چنین انقلاب عظیم و حادثه مهمی که سرنوشت جهان را به دست خواهد گرفت به خود نمی دهند.

اعتقاد به مهدویت در نظر منتظران واقعی، ایدئولوژی پویا و جوشنده ای است که در کشاکش حوادث تلخ زندگی امروز همواره تسلی بخش و آرامش دهنده است. نه از آن نوع انتظار واداده ای که زمینه را برای اسارت و خواری بیشتر آماده می کند بلکه آمادگی همیشگی و همه جانبه برای قیام و انقلاب در تمام ابعاد وجودی شخص منتظر است. و حتی مسأله ای مختص اسلام هم نیست بلکه بسیار وسیعتر از مرز فرقه های اسلامی و ادیان آسمانی دیگر است. و حتی هندوها نیز منتظر نجات دهنده ای هستند که روزی ظهور کرده و چنان آزادی و عدالتی را بر پا خواهد کرد که گرگ و میش در یک آبشخور با هم آب بخورند و مدینه فاضله ای را که فیلسوفان در خیال خود می سازند او بر روی همین زمین خواهد ساخت و مستضعفانی را که هیچ کس انتظار آقایی و بزرگی را از آنها ندارد وارث زمین خواهد کرد.

در جهان پر آشوب امروز که دینداری همان مَثَل زیبای پیامبر در توصیف ایمان مردمان آخر زمان است که فرمود:

ایمان همچون پاره ای آتش است که اگر آن رابه دست گیرند می سوزاند و اگر بیندازند، بی ایمانی را به دنبال دارد.

اعتقاد به ظهور قائم، علیه السلام، یک ضرورت و یک نیاز است و این نیاز روز به روز بارزتر می شود.

و حال به برخی از مشخصات و سیما و صفات مبارک امام عصر، علیه السلام، در منابع اهل سنت می پردازیم.

۱. در آیات قرآنی و تفاسیر اهل سنت

الف) آیه ۳۳ سوره توبه:

هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون.

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند اگر چه مشرکان ناخوش دارند.

۱. تفسیر کبیر امام فخر رازی:

قال السدی: ذلک عند خروج المهدی.

پیروز شدن اسلام بر تمام ادیان در زمان خروج مهدی اتفاق می افتد.

۲. تفسیر جامع الاحکام قرطبی، در تفسیر آیه فوق:

قال السدی: ذلک عند خروج المهدی. لایبقی أحد إلا دخل فی الإسلام أو أذی الجزیه.

سدی نقل می کند که این پیروز شدن در زمان مهدی اتفاق می افتد. کسی نمی ماند تا اینکه وارد اسلام می شود یا جزیه می

پردازد.

ص: ۲۱

و بعد قرطبی می گوید:

می گویند مهدی همان عیسی، علیه السلام، است فقط. ولی این صحیح نیست؛ زیرا اخبار درست و متواتر ثابت می کند که مهدی، علیه السلام، از عترت پیامبر است و حمل آن بر عیسی جایز نیست و احادیثی که دلالت بر خروج او و اینکه ایشان از خاندان رسول الله، صلی الله علیه و آله، می باشند از نظر سند صحیحتر است. (۱)

(ب) آیه ۱۰۵، سوره انبیاء:

و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر أنّ الأرض یرثها عبادی الصالحون.

و برآستی که پس از لوح محفوظ در کتابهای نازل شده بر پیامبران نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ام به ارث می برند.

۱. تفسیر بیضاوی در تفسیر همین آیه:

ای عامه المؤمنین او الذین یتضعفون مشارق الأرض ومغاربها أو أمّه محمد، صلی الله علیه و آله.

بندگان شایسته ام از عموم مسلمین و مستضعفانی که در مشرق و مغرب زمین از امت محمد پراکنده اند.

۲. تفسیر کابلی از پیامبر نقل می کند که:

زوی لی الأرض فرأیت مشارقها و مغربها سیبلغ ملک أمتی ما زوی لی الأرض.

زمین برای من پیچیده و جمع شد و من شرق و غرب آنرا دیدم و در آینده ملک امت من به اندازه آنچه من دیدم گسترش می یابد.

و در تفسیر آیه آورده است که درباره مهدی، علیه السلام، است.

ص: ۲۲

۱- مصادر دیگر حدیث مزبور بدین قرار است: تفسیر خواجه عبدالله انصاری در ذیل همین آیه؛ تفسیر درّ المثنور سیوطی در سوره توبه؛ تفسیر غرایب القرآن نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۴۳۰، در تفسیر آیه فوق.

و نريد أن نمّن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين

و می خواهیم بر آنان که در زمین به استضعاف کشیده شده اند منت نهیم و آنها را پیشوا سازیم و آنان را وارث زمین گردانیم.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید حنفی (ج ۴ صفحه ۳۳۶):

قال علی کرم الله وجهه: لتعطفن الدنيا علينا بعد شماسها عطف الضروس علی ولدها تلی عقیب ذلک قوله تعالی «و نريد أن نمّن علی الذین استضعفوا». قال ابن ابی الحدید: إن أصحابنا یقولون إنه وعد یامام [المهدی] یملك الأرض و یتولی علی الممالک.

علی [علیه السلام] می فرماید: دنیا دوباره به سوی ما [اهل بیت] باز می گردد. مانند بازگشت بچه شتر شیرخوار به سوی مادرش و بعد حضرت این آیه را خواند: «و نريد أن نمّن علی الذین استضعفوا...». ابن الحدید گوید: اصحاب ما می گویند که منظور حضرت، امام [مهدی، علیه السلام] می باشد که بر جهان و ممالک آن مستولی می شود. (د) آیه ۱۱۴ سوره بقره:

... لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الاخره عذاب الیم.

... آنان در دنیا خفت و خواری و در قیامت عذابی بزرگ در پیش دارند.

۱. تفسیر درّ المنثور سیوطی، در تفسیر این آیه:

عن ابی هریره: إذ قام المهدی و فتحت قسطنطنیه قتلهم فذلک خزی.

از ابوهریره روایت می کند که خواری و زبونی آنها (نصاری و یهودیها و کفار) زمانی است که مهدی قیام می کند و قسطنطنیه را فتح می نماید پس آن خواری و زبونی برایشان باشد. (۱)

ص: ۲۳

۱- سایر مصادری که آیه فوق در آنها به قیام حضرت امام، علیه السلام، تفسیر شده است بدون کمترین اختلافی در روایت عبارتند از: تفسیر بحرالمحیط ابن حیان اندلسی، همان آیه؛ الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۲، همان آیه از سدی مفسر معروف؛ تذکره، قرطبی [شامل احادیث مهدی، علیه السلام]؛ تفسیر قرطبی، در تفسیر آیه مذکور ایضاً از سدی؛ تفسیر ابن کثیر دمشقی، ج ۱، ص ۱۵۷، آیه مزبور.

بَقِيَّتِ اللَّهُ خَيْرَ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...

بازمانده رحمت الهی برایتان بهتر است اگر ایمان دارید...

۱. نورالابصار شبلنجی شافعی: از امام محمدباقر، علیه السلام، روایت می کند که فرمود: [خلاصه حدیث]

هنگامی که مهدی قیام کند پشت به کعبه دهد و ۳۱۳ تن از پیروانش نزد او گرد آیند، پس اولین چیزی که گوید این آیه است: «بَقِيَّتِ اللَّهُ خَيْرَ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». پس می فرماید منم بقیه الله و خلیفه او و حجت او بر شما...

این روایت را ابن صباغ مالکی هم در کتاب «فصول المهمه» (باب دوازدهم) آورده است.

(و) آیه ۳، سوره بقره:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

کسانی که به غیب ایمان می آورند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق می کنند.

آیه ۵۵، سوره نور:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْنَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که بی شک آنان را در این سرزمین جانشینی کند چنانکه کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین ساخت...

۱. تفسیر نیشابوری (در حاشیه تفسیر طبری چاپ عصر) در مورد آیه ۳ بقره آورده است:

مراد از این آیه مهدی منتظر است که خداوند در گفتار خودش، قرآن [سوره نور، آیه ۵۵] بدو وعده داده است. و آنچه از حضرت رسول، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، رسیده است که فرمودند: «اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماز خداوند آنروز را آنقدر طولانی می کند تا مردی از امت من که اسم او چون اسم من و کنیه او چون کنیه من باشد قیام کند و زمین را پر از عدل سازد چنانکه از ظلم شده است.»

۲. تفسیر ابن کثیر (ج ۳، ص ۳۰۱، چاپ بیروت) در تفسیر آیه ۵۵ سوره نور، از صحیح مسلم نقل می کند که:

عن جابر ابن سمره: قال سمعت رسول الله يقول لا يزال أمر الناس ماضياً ما وليهم اثني عشر رجلاً ثم تكلم النبي بكلمهف خفيت عني، فسألت أبي ماذا قال رسول الله، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فقال: قال، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كلمهم من قریش.

از جابر بن سمره نقل شده که گفت: از رسول خدا، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شنیدم که می فرمود: سرنوشت این مردم تا زمانیکه سرپرست آنها دوازده مرد باشد از دست نمی رود. سپس پیامبر کلمه ای فرمود که من نفهمیدم. از پدرم پرسیدم پیامبر چه فرمود: پدرم گفت: فرمود که همگی از قریش اند.

ص: ۲۴

و ابن کثیر گوید:

و منهم المهدي الذي اسمه يطابق اسم رسول الله، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كنيته ككنيته يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

و مهدی از آن دوازده نفر است که اسم او مثل اسم پیامبر و کنیه اش هم چون کنیه اوست و زمین را پر از عدل و داد می کند زمانی که پر از ظلم وجود شده باشد.

مشابه این حدیث در غیبت نعمانی نیز آمده است.

(ز) آیه ۲۱، سوره سجده:

و لنذيقنهم من العذاب الأدنى دون العذاب الأكبر لعلهم يرجعون

آنها را به عذاب کوچکتتر می چشانیم که غیر از عذاب بزرگتر است تا شاید به سوی خدای باز گردند.

۱. تفسیر جامع الاحکام قرطبی (ج ۱۴، ص ۱۰۷) در تفسیر آیه فوق:

«و العذاب الاکبر»، روی عن جعفر بن محمد أنه خروج المهدي بالسيف و الأدنى غلاء السعر.

عذاب بزرگتر، خروج مهدی با شمشیر است و عذاب کوچکتتر، گرانی و بالا رفتن قیمتهاست.

۲. تفسیر مواهب علیه، مشهور به تفسیر حسینی، از تفسیر نقاش روایت می کند که:

عذاب ادنی، گرانی کالاها، و عذاب اکبر خروج مهدی با شمشیر است.

همچنین برخی دیگر از آیاتی که مفسران اهل سنت تحقق آنها را در زمان خروج قائم، علیه السلام، دانسته اند، عبارتند از:

آیه ۱۸ سوره محمد (تفسیر درّ المنتور، سیوطی)، آیه ۱ سوره بقره (تفسیر شیخ محی الدین)، آیه های ۴ و ۵ و ۷ سوره اسراء (تذکره قرطبی)، آیه ۹ سوره صف (تفسیر طبری)، آیه ۱۵۵ بقره (تفسیر بحرال محیط)، آیه ۶۴ زخرف (صواعق المحرقه، ابن حجر؛ نورالابصار، شبلنجی و فی ظلال القرآن، سید قطب)، آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره سبأ (تفسیر درّ المنتور، سیوطی، ج ۵، ص ۲۴۰ - ۲۴۱)، سوره ص، آیه ۷۹ - ۸۰ (فرائد السمطين، حموی شافعی، ج ۲)، آیه ۴۶ سوره قمر (تفسیر شیخ محی الدین) ۲. در کتب روایی اهل سنت

حدیث شماره ۱:

لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي. (۱)

دنیا تمام نمی شود تا اینکه مردی از اهل بیت من بر عرب غالب شود که اسم او مطابق اسم من است.

ص: ۲۵

۱- صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۴۶، مشابه این حدیث در بیشتر کتب حدیث آمده است.

حدیث شماره ۲:

عن علی، کرم الله وجهه، عن النبی، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللهُ رَجُلًا- مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا. (۱)

از علی، علیه السلام، و او از پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نقل شده که فرمود: اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند خداوند مردی را از اهل بیت من مبعوث می کند که زمین را پر از عدل می کند همچنانکه پر از ظلم شده باشد.

حدیث شماره ۳:

المهدی من عترتی من ولد فاطمه. (۲)

مهدی از خاندان من و از فرزندان فاطمه است.

حدیث شماره ۴:

المهدی منّا أهل البيت يصلحه الله في ليله. (۳)

مهدی از اهل بیت من است که خدا در یک شب او را اصلاح می فرماید.

حدیث شماره ۵:

المهدی من هذه الامه الذي يؤم عيسى بن مريم، عليه السلام. (۴)

مهدی از این امت است و او کسی است که عیسی پشت سرش نماند می خواند.

حدیث شماره ۶:

تختص الامامه بالمهدی مع نزول عيسى، عليه السلام. (۵)

ص: ۲۶

۱- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۰۷، چاپ مصر؛ مسند امام احمد حنبل، ج ۱، ص ۹۹؛ جامع الاصول، ابن اثیر جوزی، ج ۱۱، کتاب ۹، ص ۴۷؛ النهایه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۴؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هیشمی، ص ۱۶۰، چاپ مصر؛ سنن ابن ماجه.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۲، باب خروج مهدی؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۴، ص ۵۴۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۰۷؛ عرف الوردی، سیوطی، ج ۲، باب اخبار مهدی.

۳- مسند امام احمد حنبل، ج ۱، ص ۸۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، باب الفتن؛ فرائد السمطين، سعدالدین حموی، ج ۲، ص ۳۱۰؛

عرف الوردى، ج ٢، باب اخبار مهدي.

٤- العرف الوردى فى اخبار المهدي، عبدالرحمن سيوطى، ج ٢، باب ٢.

٥- صحيح مسلم، ج ١، ص ٩٥؛ الحاوى للفتاوى، سيوطى، ص ٦٤؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هشيمى، ص ٩٨؛ اسعاف الراغبين، ص ١٥٠.

امامت مخصوص مهدی است همراه و همزمان با نازل شدن عیسی، علیه السلام، از آسمان.

حدیث شماره ۷: ابن عباس روایت می کند که رسول الله فرمود:

المهدی طاووس اهل الجنة. (۱)

مهدی طاووس اهل بهشت است.

حدیث شماره ۸:

عن ابن عباس عن النبي، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ملك الأرض أربعه، مؤمنان و كافرين، فالمؤمنان ذوالقرنين و سليمان و الكافران نمرود و بخت النصر و سيملكها خامس من اهل بيتي. (۲)

از ابن عباس و او از پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، روایت کرده است که: پادشاهان زمین چهار نفر بودند، دو نفر مؤمن و دو نفر کافر، دو نفر مؤمن، ذوالقرنین و سلیمان بودند و دو نفر کافر نمرود و بخت النصر و بزودی پنجمین نفر از اهل بیت من زمین را مالک می شود.

حدیث شماره ۹:

كيف أنتم إذا نزل ابن مريم و إمامكم منكم. (۳)

چگونه اید زمانی که عیسی بن مریم نازل شود و امامتان از خودتان است.

ص: ۲۷

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، فصل ۱۱.

۲- الفتاوی الحدیثیه، ابن حجر هیثمی، چاپ دوم مصر، ص ۳۷؛ العرف الوردی، ج ۲، باب اخبار مهدی.

۳- ارشادالساری شرح صحیح بخاری، علامه قسطلانی، ج ۱۰، ص ۲۰۵، در تفسیر همین حدیث از صحیح بخاری؛ شرح فارسی شیخ الاسلام بر صحیح بخاری در حاشیه تیسیر القاری، ج ۶، ص ۱۵۸، چاپ قندهار؛ فیض الغدیر، علامه مناوی شافعی، شرح جامع الصغیر، سیوطی، چاپ دارالفکر، ج ۵، ص ۵۸، شماره ۶۴۴.

حدیث شماره ۱۰:

لن تهلك أمه أنا في أولها و عيسى بن مريم في آخرها و المهدي في وسطها. (۱)

امت من گمراه و هلاک نمی شوند چون من در اول این امتم و عیسی در آخر آن و مهدی در وسط آنست.

حدیث شماره ۱۱:

أخرج ابونعيم و ابن ماجه عن أنس، قال سمعت رسول الله، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قال: نحن سبعة من ولد عبدالمطلب ساده أهل الجنة، أنا و حمزه و علي و جعفر و الحسن و الحسين و المهدي. (۲)

ابونعیم و ابن ماجه از انس روایت می کنند که گفت: پیامبر فرمود: ما هفت نفر از فرزندان عبدالمطلب بزرگان اهل بهشتیم، من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی. ۳. مبحث انتظار فرج امام زمان، علیه السلام

حدیث شماره ۱:

افضل العباده انتظار الفرج. (۳)

بهترین عبادتها انتظار فرج است.

حدیث شماره ۲:

انتظار الفرج من الله عباده. (۴)

انتظار فرج حضرت قائم عبادت است از طرف خدا.

ص: ۲۸

۱- فیض الغدیر، مناوی، ج ۵، شماره ۷۳۸۴؛ حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور.

۲- العرف الوردی فی اخبار المهدي، سیوطی، ج ۲، باب اخبار مهدی.

۳- کنز العمال، علامه متقی هندی، چاپ بیروت، ج ۲، ص ۳۲۵.

۴- همان.

۴. وجوب بیعت با امام عصر، علیه السلام

حدیث شماره ۱:

من مات بغير إمام مات ميتة جاهليته. (۱)

کسی که بدون امام بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است.

حدیث شماره ۲:

من مات و لم يعرف إمام زمانه فليشاء ان يموت نصرانيه او يهوديه. (۲)

کسی که بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد پس موقع مرگ به مذهب نصرانی و یهودی مرده است.

حدیث شماره ۳:

من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهليته. (۳)

کسی که بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. ۵. انکار خروج مهدی، کفر است.

حدیث شماره ۱:

من انكر خروج المهدي فقد كفر بما أنزل على محمد، صلى الله عليه وآله. (۴)

کسی که منکر خروج مهدی شود بر آنچه که بر پیامبر نازل شده، کافر شده است.

حدیث شماره ۲:

من كذب بالدجال فقد كفر و من كذب بالمهدي فقد كفر. (۵)

کسی که دجال و آمدنش را باور نکند و کسی که مهدی را تکذیب کند، کافر شده است.

خداوند ما را از یاران واقعی و منتظران راستین امام عصر، علیه السلام، قرار دهد. ان شاء الله ۰.

ص: ۲۹

۱- مسند امام احمد، ج ۲، ص ۸۳؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۵، ص ۲۱۸.

۲- رسائل خمسون، امام فخر رازی، چاپ مصر.

- ۳- مسند ابوداود طیالسی؛ شرح عقاید نسفی؛ شرح مقاصد، تفتازانی، ج ۲، ص ۲۷۵؛ در ضمن احادیث فوق در منابع دیگری از جمله صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۱ و ۲۲، حدیث شماره ۱۸۴۹؛ حلیهاالاولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴ و تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۶۷ و مسند امام احمد، ج ۳، ص ۴۴۶ و ج ۴، ص ۹۶ نیز آمده اند.
- ۴- فرائد السمطین، حموینی شافعی، ج ۲، ص ۳۳۱.
- ۵- العرف الوردی، سیوطی، ج ۲، باب اخبار مهدی، ص ۱۶۶؛ الفتاوی الحدیثیه، ابن حجر هیثمی، ص ۳۰.

فرقه ها و مهدویت-۲

رضا برنجکار اشاره: اندیشه پر بار «غیبت و مهدویت» در طول تاریخ از دستبرد فکری و عقیدتی و آسیب بدانندیشان در امان نبوده و هر از چند گاهی کسانی با دستاویز قرار دادن این اندیشه به فریب مردم عوام پرداخته اند.

سابقه این عمل حتی به پیش از دوران تولد امام مهدی، علیه السلام، می رسد. جریان فطحیه و واقفیه و بسیاری از فرقه های دیگر که در طول تاریخ بتدریج از جریان شیعه امامیه (اثنی عشری) جدا گشته، دستاویزی جز روایاتی که از طریق نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، درباره غیبت آخرین امام نقل شده بود، نداشتند.

در سده های اخیر نیز فرقه هایی اندیشه ناب مهدویت را وسیله ای برای رسیدن به اهداف و آمال دنیوی خویش قرار دادند و چند صباحی خلق روزگار را به خود مشغول ساختند.

بدون شک آسیب شناسی اندیشه مهدویت و پالایش این اندیشه از افکار انحرافی بر غنای هر چه بیشتر آن خواهد افزود و نسل جوان را نیز از درافتادن به برخی از این انحرافها حفظ خواهد کرد. در سلسله مقالات حاضر تلاش شده که به گونه ای علمی و مستند برخی از اندیشه هایی که در دوران معاصر در ارتباط با موضوع مهدویت مطرح شده اند مورد نقد و بررسی قرار گیرد. باشد که مورد توجه اهل نظر قرار گیرد.

بنیانگذار فرقه بابیه سیدعلی محمد شیرازی است. از آنجا که او در ابتدای دعوتش مدعی باییت امام دوازدهم شیعه بود و خود را طریق ارتباط با امام زمان می دانست، ملقب به «باب» گردید و پیروانش «بابیه» نامیده شدند. سید علی محمد در سال ۱۲۳۵ ق. در شیراز به دنیا آمد. در کودکی به مکتب شیخ عابد رفت و خواندن و نوشتن آموخت. شیخ عابد از شاگردان شیخ احمد احسائی (بنیانگذار شیخیه) و شاگردش سید کاظم رشتی بود و لذا سید علی محمد از همان دوران با شیخیه آشنا شد، به طوری که چون سید علی محمد در سن حدود نوزده سالگی به کربلا رفت در درس سید کاظم رشتی حاضر شد. در همین درس بود که با مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل آیات و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا گردید. قبل از رفتن به کربلا، مدتی در بوشهر اقامت کرد و در آنجا به «ریاضت کشی» پرداخت. نقل شده است که در هوای گرم بوشهر بر بام خانه رو به خورشید اورادی می خواند. پس از درگذشت سید کاظم رشتی تا مریدان و شاگردان وی جانشینی برای او می جستند که مصداق «شیعه کامل» یا «رکن رابع» شیخیه باشد؛ میان چند تن از شاگردان رقابت افتاد و سید علی محمد نیز در این رقابت شرکت کرد، بلکه پای از جانشینی سید رشتی فراتر نهاد و خود را باب امام دوازدهم شیعیان یا «ذکر» او، یعنی واسطه میان امام و مردم شمرد. هجده تن از شاگردان سید کاظم رشتی که همگی شیخی مذهب بودند (و بعدها سیدعلی محمد آنها را حروف حی: ح = ^ا و، ی = ۱۰ نامید) از او پیروی کردند.

علی محمد در آغاز امر بخشهایی از قرآن را با روشی که از مکتب شیخیه آموخته بود تأویل کرد و تصریح کرد که از سوی امام زمان، علیه السلام، مأمور به ارشاد مردم است. سپس مسافرتهایی به مکه و بوشهر کرد و دعوت خود را آشکارا تبلیغ نمود. یارانش نیز در نقاط دیگر به تبلیغ ادعاهای علی محمد پرداختند. پس از مدتی که گروه هایی به او گرویدند، ادعای خود را تغییر داد و از مهدویت سخن گفت و خود را مهدی موعود معرفی کرد و پس از آن ادعای نبوت و رسالت خویش را مطرح کرد و مدعی شد که دین اسلام فسخ شده است و خداوند دین جدیدی همراه یا؛ کتاب آسمانی تازه به نام «بیان» بر او نازل کرده است. علی محمد در کتاب بیان خود را برتر از همه پیامبران دانسته و خود را مظهر نفس پروردگار پنداشته است.

در زمانی که علی محمد هنوز از ادعای باییت امام زمان، علیه السلام، فراتر نرفته بود به دستور والی فارس در سال ۱۲۶۱ ق. دستگیر و به شیراز فرستاده شد و پس از آنکه در مناظره با علمای شیعه شکست خورد اظهار ندامت کرد و در حضور مردم گفت: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند.» پس از این واقعه شش ماه در خانه پدری خود تحت نظر بود و از آنجا به اصفهان و سپس به قلعه ماکو تبعید شد. در همین قلعه با مریدانش مکاتبه داشت و از اینکه می شنید آنان در کار تبلیغ دعاوی او می کوشند به شوق افتاد و کتاب «بیان» را در همان قلعه نوشت. دولت محمد شاه قاجار برای آنکه پیوند او را با مریدانش قطع کند در سال ۱۲۶۴ ق. وی را از قلعه ماکو به قلعه چهریق در نزدیکی ارومیه منتقل کرد. پس از چندی او را به تبریز بردند و در حضور چند تن از علما محاکمه شد. علی محمد در آن مجلس آشکارا از مهدویت خود سخن گفت و «باییت امام زمان» را که پیش از آن ادعا کرده بود به «باییت علم خداوند» تأویل کرد. علی محمد در مجالس علما نتوانست ادعای خود را اثبات کند و چون از او درباره برخی مسائل دینی پرسیدند، از پاسخ فرو ماند و جملات ساده عربی را غلط خواند. در نتیجه وی را چوب زده تنبیه نمودند و او از دعاوی خویش تبری جست و توبه نامه نوشت. اما این توبه نیز مانند توبه قبلی او واقعی نبود، از این رو پس از مدتی ادعای پیامبری کرد. پس از مرگ محمد شاه قاجار در سال ۱۲۶۴ ق. مریدان علی محمد، آشوبهایی در کشور پدید آوردند و در مناطقی به قتل و غارت مردم پرداختند. در این زمان میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه تصمیم به قتل علی محمد و فرو نشانیدن فتنه بایه گرفت. برای این کار از علما فتوا خواست. برخی علما به دلیل دعاوی مختلف و متضاد او و علی محمد در مجالس علما نتوانست ادعای خود را اثبات کند و چون از او درباره برخی مسائل دینی پرسیدند، از پاسخ فرو ماند و جملات ساده عربی را غلط خواند.

رفتار جنون آمیزش شبیه خبط دماغ را مطرح و از صدور حکم اعدام او خودداری کردند. اما برخی دیگر علی محمد را مردی دروغگو و ریاست طلب می شمردند و از این رو حکم به قتل او دادند. علی محمد همراه یکی از پیروانش در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد.

همان طور که دیدیم سید علی محمد آراء و عقاید متناقضی ابراز داشته است اما از کتاب «بیان» که آن را کتاب آسمانی خویش می دانست، برمی آید که خود را برتر از همه انبیای الهی و مظهر نفس پروردگار می دانسته و عقیده داشت که با ظهورش آیین اسلام منسوخ و قیامت موعود در قرآن، به پا شده است. علی محمد خود را مبشر ظهور بعدی شمرده و او را «من یظهره الله» (کسی که خدا او را آشکار می کند) خوانده است و در ایمان پیروانش بدو تأکید فراوان کرد. او نسبت به کسانی که آیین او را نپذیرفتند خشونت بسیاری را سفارش کرده است. وی از جمله وظایف فرمانروای بابی را این می داند که نباید جز بایه‌ها کسی را بر روی زمین باقی بگذارد. باز دستور می دهد غیر از کتابهای بایان همه کتابهای دیگر باید محو و نابود شوند و پیروانش نباید جز کتاب بیان و کتابهای دیگر بایان، کتاب دیگری را بیاموزند.

بهائیه

فرقه بهائیه، فرقه ای منشعب از فرقه بایه است. بنیانگذار آیین بهائیت، میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله است و این آیین نیز نام خود را از همین لقب برگرفته است. پدرش از منشیان عهد محمدشاه قاجار و مورد توجه قائم مقام فراهانی بود و بعد از قتل قائم مقام فراهانی از مناصب خود برکنار شد و به شهر نور رفت. میرزا حسینعلی در ۱۲۳۳ در تهران به دنیا آمد و

آموزه‌های مقدماتی ادب فارسی و عربی را زیر نظر پدر و معلمان و مریبان گذرانند. پس از ادعای بابت توسط سید علی محمد شیرازی در شمار نخستین گروندگان به باب درآمد و از فعال‌ترین افراد بابی شد و به ترویج بایبگری، بویژه در نور و مازندران پرداخت. برخی از برادرانش از جمله برادر کوچکترش میرزا یحیی معروف به «صبح ازل» نیز بر اثر تبلیغ او به این مرام پیوستند.

ص: ۳۲

پس از اعدام علی محمد باب به دستور امیرکبیر، میرزا یحیی ادعای جانشینی باب را کرد. ظاهراً یحیی نامه هایی برای علی محمد باب نوشت و فعالیت‌های پیروان باب را توضیح داد. علی محمد باب در پاسخ به این نامه ها وصیت نامه ای برای یحیی فرستاد و او را وصی و جانشین خود اعلام کرد. برخی گفته اند این نامه ها توسط میرزا حسینعلی و به امضای میرزا یحیی بوده است و حسینعلی این کار و نیز معرفی یحیی به عنوان جانشینی باب را برای محفوظ ماندن خود از تعرض مردم انجام داده است و علی محمد در پاسخ به نامه ها میرزا یحیی را وصی خود ندانسته بلکه به او توصیه کرده که در سایه برادر بزرگتر خویش حسینعلی قرار گیرد. در هر حال، پس از باب عموم بایه به جانشینی میرزا یحیی معروف به

در بغداد کنسول دولت انگلستان و نیز نماینده دولت فرانسه با بهاء‌الله ملاقات و حمایت دولتهای خویش را به او ابلاغ کردند و حتی تابعیت انگلستان و فرانسه را نیز پیشنهاد نمودند.

صبح ازل معتقد شدند و چون در آن زمان یحیی بیش از نوزده سال نداشت، میرزا حسینعلی زمام کارها را در دست گرفت. امیرکبیر برای فرونشاندن فتنه بایان از میرزا حسینعلی خواست تا ایران را به قصد کربلا ترک کند و او در شعبان ۱۲۶۷ به کربلا رفت، اما چند ماه بعد، پس از برکناری و قتل امیرکبیر در ربیع الاول ۱۲۶۸ و صدارت یافتن میرزا آقاخان نوری، به دعوت و توصیه شخص اخیر به تهران بازگشت. در همین سال تیراندازی بایان به ناصرالدین شاه پیش آمد و بار دیگر به دستگیری و اعدام بایه انجامید، و چون شواهدی برای نقش حسینعلی در طراحی این سوءقصد وجود داشت، او را دستگیر کردند. اما حسینعلی به سفارت روس پناه برد و شخص سفیر از او حمایت کرد. سرانجام با توافق دولت ایران و سفیر روس، میرزا حسینعلی به بغداد منتقل شد و بدین ترتیب بهاء‌الله با حمایت دولت روس از مرگ نجات یافت. او پس از رسیدن به بغداد نامه ای به سفیر روس نگاشت و از وی و دولت روس برای این حمایت قدردانی کرد. در بغداد کنسول دولت انگلستان و نیز نماینده دولت فرانسه با بهاء‌الله ملاقات و حمایت دولتهای خویش را به او ابلاغ کردند و حتی تابعیت انگلستان و فرانسه را نیز پیشنهاد نمودند. والی بغداد نیز با حسینعلی و بایان با احترام رفتار کرد و حتی برای ایشان مقرری نیز تعیین شد. میرزا یحیی که عموم بایان او را جانشین بلامنازع باب می دانستند، با لباس درویشی مخفیانه به بغداد رفت و چهار ماه زودتر از بهاء‌الله به بغداد رسید. در این هنگام بغداد و کربلا و نجف مرکز اصلی فعالیت‌های بایان شد و روز به روز بر جمعیت ایشان افزوده می شد. در این زمان برخی از بایان ادعای مقام «من یظهره اللهی» را ساز کردند. می دانیم که علی محمد باب به ظهور فرد دیگری پس از خود بشارت داده بود و او را «من یظهره الله» نامیده بود و از بایان خواسته بود به او ایمان بیاورند. البته از تعبیرات وی برمی آید که زمان تقریبی ظهور فرد بعدی را دو هزار سال بعد می دانسته است، بویژه آنکه ظهور آن موعود را به منزله فسخ کتاب «بایان» خویش می دانسته است. اما شماری از سران بایه به این موضوع اهمیت ندادند و خود را «من یظهره الله» یا «موعود بیان» دانستند. گفت شده که فقط در بغداد بیست و پنج نفر این مقام را ادعا کردند که بیشتر این مدعیان با طراحی حسینعلی و همکاری یحیی یا کشته شدند یا از ادعای خود دست برداشتند. آدمکشی هایی که در میان بایان رواج داشت و همچنین دزدیدن اموال زائران اماکن مقدسه در عراق و نیز منازعات میان بایان و مسلمانان باعث شکایت مردم عراق و بویژه زائران ایرانی گردید و دولت ایران از دولت عثمانی خواست بایه را از بغداد و عراق اخراج کند. بدین ترتیب در اوایل سال ۱۲۸۰ ق. فرقه بایه از بغداد به استانبول و بعد از چهارماه به ادرنه منتقل شدند. در این زمان میرزا حسینعلی مقام «من یظهره اللهی» را برای خود ادعا کرد و از همین جا نزاع و جدایی و افتراق در میان بایان آغاز شد. بایهایی که ادعای او را

نپذیرفتند و بر جانشینی میرزا یحیی (صبح ازل) باقی ماندند، «ازلی» نام گرفتند و پذیرندگان ادعای میرزا حسینعلی (بهاء‌الله) «بهائی» خوانده شدند. میرزا حسینعلی با ارسال نوشته‌های خود به اطراف و اکناف رسماً بایان را به پذیرش آیین جدید فرا خواند و دیری نگذشت که بیشتر آنان به آیین جدید ایمان آوردند.

منازعات ازلیه و بهائیه در ادرنه شدت گرفت و اهانت و تهمت و افترا و کشتار رواج یافت و هر یک از دو طرف بسیاری از اسرار یکدیگر را باز گفتند. بهاء‌الله در کتابی به نام «بدیع»، وصایت و جانشینی صبح ازل را انکار کرد و به افشاگری اعمال و رفتار او و ناسزاگویی به او و پیروانش پرداخت. در برابر، عزیزه خواهر آن دو در کتاب «تنبیه النائمین» کارهای بهاء‌الله را افشا کرد و یک بار نیز او را به مباحله فرا خواند. نقل شده است که در این میان صبح ازل برادرش بهاء‌الله را مسموم کرد و بر اثر همین مسمومیت بهاء‌الله تا پایان عمر به رعشه دست مبتلا بود. سرانجام حکومت عثمانی برای پایان دادن به این درگیریها بهاء‌الله و پیروانش را به عکا در فلسطین و صبح ازل را به قبرس تبعید کرد، اما دشمنی میان دو گروه ادامه یافت. بهاء‌الله مدت نه سال در قلعه ای در عکا تحت نظر بود و پانزده سال بقیه عمر خویش را نیز در همان شهر گذراند و در هفتاد و پنج سالگی در ۱۳۰۸ ق. در شهر حیفا از دنیا رفت.

میرزا حسینعلی پس از اعلام «من یظهره اللهی» خویش، به فرستادن نامه (الواح) برای سلاطین و رهبران دینی و سیاسی جهان اقدام کرد و ادعاهای گوناگون خود را مطرح ساخت. بارزترین مقام ادعایی او ربوبیت و الوهیت بود. او خود را خدای خدایان، آفریدگار جهان، کسی که «لم یلد و لم یولد» است، خدای تنهای زندانی، معبود حقیقی، «رب ما یری و ما لایری» نامید. پیروانش نیز پس از مرگ او همین ادعاها را درباره اش ترویج کردند، و در نتیجه پیروانش نیز خدایی او را باور کردند و قبر او را قبله خویش گرفتند. گذشته از ادعای ربوبیت، او شریعت جدید آورد و کتاب «اقدس» را نگاشت که بهائیان آن را «ناسخ جمیع صحائف» و «مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی» می‌شمارند. بابیهایی که از قبول ادعای او امتناع کردند، یکی از انتقاداتشان همین شریعت آوری او بود، از این رو که به اعتقاد آنان، نسخ کتاب بیان نمی‌توانست در فاصله بسیار کوتاه روی دهد. بویژه آنکه احکام «بیان» و «اقدس» هیچ مشابهتی با یکدیگر ندارند؛ اساس بابیت، از بین بردن همه کتابهای غیربابی و قتل عام مخالفان بود، در حالی که اساس بهائیت، «رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل» بود. با این حال میرزا حسینعلی در برخی جاها منکر نسخ بیان شد.

مهمترین برهان او بر حقانیت ادعایش، مانند سیدباب، سرعت نگارش و زیبایی خط بود. نقل شده که در هر شبانه روز یک جلد کتاب می‌نوشت. بسیاری از این نوشته‌ها بعدها به دستور میرزا حسینعلی نابود شد. نوشته‌های باقیمانده او نیز مملو از اغلاط املائی، انشایی، نحوی و غیر آن بود. مهمترین کتاب بهاء‌الله ایقان بود که در اثبات قائمیت سید علی محمد باب در آخرین سالهای اقامت در بغداد نگاشت. اغلاط فراوان و نیز اظهار خضوع بهاء‌الله نسبت به برادرش صبح ازل در این کتاب سبب شد که از همان سالهای پایانی زندگی میرزا حسینعلی پیوسته در معرض تصحیح و تجدیدنظر قرار گیرد. بهائیه پس از بهاء‌الله

پس از مرگ میرزا حسینعلی، پسر ارشد او عباس افندی (۱۲۶۰ - ۱۳۴۰ ق.) ملقب به عبدالبهاء جانشین وی گردید. البته میان او و برادرش محمدعلی بر سر جانشینی پدر مناقشاتی رخ داد که منشأ آن صدور بارزترین مقام ادعایی او ربوبیت و الوهیت بود. او خود را خدای خدایان، آفریدگار جهان، کسی که «لم یلد و لم یولد» است، خدای تنهای زندانی، معبود حقیقی، «رب ما یری و ما لایری» نامید.

«لوح عهدی» از سوی میرزا حسینعلی بود که در آن جانشین خود را عباس افندی و بعد از او محمد علی افندی معین کرده بود. در ابتدای کار اکثر بهائیان از محمدعلی پیروی کردند اما در نهایت عباس افندی غالب شد. عبدالبهاء ادعایی جز پیروی از پدر و نشر تعالیم او نداشت و به منظور جلب رضایت مقامات عثمانی، رسماً و بالتزام تمام، در مراسم دینی از جمله نماز جمعه شرکت می کرد و به بهائیان نیز سفارش کرده بود که در آن دیار بکلی از سخن گفتن درباره آیین جدید پرهیزید. در اواخر جنگ جهانی اول، در شرایطی که عثمانیها درگیر جنگ با انگلیسیها بودند و آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه انگلیس در صفر ۱۳۳۶ / نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه مشهور خود مبنی بر تشکیل وطن ملی یهود در فلسطین را صادر کرده بود، مسائلی روی داد که جمال پاشا، فرمانده کل قوای عثمانی، عزم قطعی بر اعدام عبدالبهاء، و هدم مراکز بهائی در عکا

و حیفا گرفت. برخی مورخان، منشأ این تصمیم را روابط پنهان عبدالبهاء با قشون انگلیس که تازه در فلسطین مستقر شده بود، می دانند. لرد بالفور بلافاصله به سالار سپاه انگلیس در فلسطین دستور داد تا با تمام قوا در حفظ عبدالبهاء و بهائیان بکوشد. پس از تسلط سپاه انگلیس بر حیفا، عبدالبهاء برای امپراتور انگلیس، ژرژ پنجم، دعا کرد و از اینکه سرپرده عدل در سراسر سرزمین فلسطین گسترده شده به درگاه خدا شکر گزارد. پس از استقرار انگلیس در فلسطین، عبدالبهاء از دولت انگلیس نشان شهسواری (نایت هود) دریافت کرد و به عنوان «سر» ملقب گردید. عبدالبهاء در سال ۱۳۴۰ ق. در گذشت و در حیفا به خاک سپرده شد. در مراسم خاکسپاری او نمایندگان از دولت انگلیس حضور داشتند و چرچیل، وزیر مستعمرات بریتانیا، با ارسال پیامی مراتب تسلیت پادشاه انگلیس را به جامعه بهائی ابلاغ کرد.

از مهمترین رویدادهای زندگی عبدالبهاء، سفر او به اروپا و امریکا بود. این سفر نقطه عطفی در ماهیت آیین بهایی محسوب می گردد. پیش از این مرحله، آیین بهایی بیشتر به عنوان یک انشعاب از اسلام یا تشیع و یا شاخه ای از متصوفه شناخته می شد و رهبران بهائیه برای اثبات حقانیت خود از قرآن و حدیث به جستجوی دلیل می پرداختند و این دلایل را برای حقانیت خویش به مسلمانان و بویژه شیعیان ارائه می کردند. مهمترین متن احکام آنان نیز از حیث صورت با متون فقهی اسلامی تشابه داشت. اما فاصله گرفتن رهبران بهائی از ایران و مهاجرت به استانبول و بغداد و فلسطین و در نهایت ارتباط با غرب، عملاً سمت و سوی این آیین را تغییر داد و آن را از صورت آشنای دینهای شناخته شده، بویژه اسلام، دور کرد. عبدالبهاء در سفرهای خود تعالیم باب و بهاء را با آنچه در قرن نوزدهم در غرب، خصوصاً تحت عناوین روشنگری و مدرنیسم و اومانیسیم متداول بود، آشتی داد. البته باید توجه داشت که خود بهاءالله نیز در مدت اقامتش در بغداد با برخی از غربزده های عصر قاجار مثل میرزا ملکم خان، که به بغداد رفته بودند آشنا شد. همچنین در مدت اقامتش در استانبول با میرزا فتحعلی آخوندزاده که سفری به آن دیار کرده بود آشنا گردید. افکار این روشنفکران غربزده در تحولات فکری میرزا حسینعلی بی تأثیر نبود. نمونه ای از متأثر شدن عبدالبهاء از فرهنگ غربی مسأله وحدت زبان و خط بود که یکی از تعالیم دوازده گانه او بود. این تعلیم برگرفته از پیشنهاد زبان اختراعی «اسپرانتو» است که در اوایل قرن بیستم طرفدارانی یافته بود، ولی بزودی غیر عملی بودن آن آشکار شد و در بوته فراموشی افتاد. موارد دیگر تعالیم دوازده گانه عبارت است از: ترک تقلید (تحری حقیقت)، تطابق دین با علم و عقل، وحدت اساس ادیان، بیت العدل، وحدت عالم انسانی، ترک تعصبات، الفت و محبت میان افراد بشر، تعدیل معیشت عمومی، تساوی حقوق زنان و مردان، تعلیم و تربیت اجباری، صلح عمومی و تحریم جنگ. عبدالبهاء این تعالیم را از ابتکارات پدرش قلمداد می کرد و معتقد بود پیش از او چنین تعالیمی وجود نداشت. این اصول دوازده گانه متأثر از

تفکر ماسونی و نظریه پردازان مشرب فراماسونرهای انگلیسی است. ماسونیت با نشر این تعالیم سعی در استحاله تمامی فرهنگهای مذهبی در تفکر و فرهنگ غربی داشت چنانکه پیامد نشر این تفکر «امانیسم» و «لیبرالیسم» مذهب همه روشنفکران گردید و مبشر جهانی شد که با تبلیغ فرهنگ جهانی سعی در مستولی ساختن فرهنگ و تمدن مغرب زمین بر تمامی سرزمینهای غیر غربی داشت.

ص: ۳۵

پس از عبدالبهاء، شوقی افندی ملقب به شوقی ربانی فرزند ارشد دختر عبدالبهاء، بنابه وصیت عبدالبهاء جانشین وی گردید. این جانشینی نیز با منازعات همراه بود زیرا بر طبق وصیت بهاء‌الله پس از عبدالبهاء باید برادرش محمد علی افندی به ریاست بهائیه می‌رسید. اما عبدالبهاء او را کنار زد و شوقی افندی را به جانشینی او نصب کرد و مقرر نمود که ریاست بهائیان پس از شوقی در فرزندان ذکور او ادامه یابد. برخی از بهائیان ریاست شوقی را نپذیرفتند و شوقی به رسم معهود اسلاف خود به بدگویی و ناسزا نسبت به مخالفان پرداخت. شوقی برخلاف نیای خود تحصیلات رسمی داشت و در دانشگاه امریکایی بیروت و سپس در آکسفورد تحصیل کرده بود. نقش اساسی او در تاریخ بهائیه، توسعه تشکیلات اداری و جهانی این آیین بود و این فرایند بویژه در دهه شصت میلادی در اروپا و امریکا سرعت بیشتری گرفت و ساختمان معبدهای قاره ای بهائی موسوم به «مشرق الاذکار» به اتمام رسید. تشکیلات بهائیان که شوقی افندی به آن «نظم اداری امرالله» نام داد، زیر نظر مرکز اداری و روحانی بهائیان واقع در شهر حیفا (در کشور اسرائیل) که به «بیت العدل اعظم الهی» موسوم است اداره می‌گردد. در زمان حیات شوقی افندی حکومت اسرائیل در فلسطین اشغالی تأسیس شد و شوقی از تأسیس این دولت حمایت کرد و مراتب دوستی بهائیان را نسبت به کشور اسرائیل به رئیس‌جمهور اسرائیل ابلاغ کرد.

بنابر تصریح عبدالبهاء پس از وی بیست و چهار تن از فرزندان ذکورش، نسل بعد از نسل با لقب «ولی امرالله» باید رهبری بهائیان را؛ برعهده می‌گرفتند و هر یک باید جانشین خود را تعیین می‌کرد. اما شوقی افندی عقیم بود و طبعاً پس از وفاتش دوران دیگری از دو دستگی و انشعاب و سرگشتگی در میان بهائیان ظاهر شد. ولی سرانجام همسر شوقی افندی، روحیه ماکسوفل و تعدادی از گروه ۲۷ نفری منتخب شوقی ملقب به «ایادیان امرالله» اکثریت بهائیان را به خود جلب و مخالفان خویش را طرد و بیت العدل را در ۱۹۶۳ تأسیس کردند. از گروه ایادیان امرالله در زمان حاضر سه نفر یعنی روحیه ماکسوفل و دو تن دیگر در قید حیات اند و با کمک افراد منتخب بیت العدل که به

پی نوشت:

×. در نگارش این مقاله، از کتاب «دانشنامه جهان اسلام»، ج ۱، ص ۱۹-۱۶، ص ۷۴۳-۷۳۳ استفاده شد.

ص: ۳۶

اشاره: بحث درباره موعود آخرالزمان مسأله ای است که از دیر باز مورد توجه اندیشمندان و متفکران دینی بوده است. و هر کس بسته به ذوق و استعداد خود به گوشه یا گوشه هایی از زوایای مختلف آن توجه کرده است. در این نوشتار به بررسی دیدگاه عالم ربانی و حکیم الهی محمد بن ابراهیم، صدرالدین شیرازی (معروف به صدرالمتألهین و ملاصدرا) می پردازیم. ۱. زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست

ملاصدرا معتقد است، بر پیامبر واجب است که برای بعد از خود جانشینانی قرار دهد، و باید به گونه ای درباره آنها تصریح کند که جایی برای شک و طعن باقی نماند، زیرا وجود مادی آنها برای همیشه باقی نیست، بناچار باید آشکارا به وجود امامی تصریح کند که امت بدان اقتدا نماید^(۱). همچنین باید دانست که زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست، و با رفتن هر کدام، نوبت دیگری می رسد. ایشان برای این مدعا به این آیه استشهاد می کنند:

و لقد أرسلنا نوحاً و إبراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوه و الكتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون ثم قفینا علی آثارهم برسلنا، و قفینا بعیسی بن مریم و آتیناه الإنجیل...^(۲)

ص: ۳۷

-
- ۱- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، قم، انتشارات بیدار، الطبعة الثانية، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۲۰.
 - ۲- سوره حدید (۵۷)، آیات ۲۶ و ۲۷.

ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در فرزندان آنها نبوت و کتاب را قرار دادیم، پس از آن بعضی از آنها هدایت یافتند و بسیاری از آنها فاسق شدند. سپس به دنبال آنها رسولان دیگر خود را فرستادیم، پس از آن عیسی بن مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا کردیم.

بیان ملاصدرا در ذیل این آیه چنین است:

این آیه دلیل بر این است که زمان از کسی که قیام کند و حجت خدا بر خلقش باشد، خالی نیست، این سنت الهی از زمان نوح و آدم و آل ابراهیم تا زمان پیامبر ما جاری بوده و سنت الهی تبدیل نمی شود. با تمام شدن نبوت آن ولایتی که باطن نبوت است، تا روز قیامت باقی است. پس بناچار بعد از سپری شدن زمان رسالت، لازم است ولی و سرپرستی باشد که با کشف شهودی و بدون یادگیری از خلق، خدا را عبادت کند، و نزد او منبع تمام دانشهای دانشمندان و مجتهدان موجود است، و در امر دین و دنیای مردم ریاست دارد، و از جانب خدا، مردم را به فطرتشان دعوت می کند، چه مردم اطاعت کنند چه نکنند، و یا؛ لاپ دعوت او را اجابت کنند یا او را انکار نمایند، و فرقی نمی کند آن ولی ظاهر باشد و دیگران او را ببینند، و یا همچون بسیاری از ائمه طاهرین از دیده ها پوشیده و پنهان باشد. (۱)

شاهد این مطلب فرمایش علی، علیه السلام، به کمیل است که پس از بیان فضیلت علم و ارزش علما می فرماید:

اللهم بلی! لا تخلوا الأرض من قائم لله بحجّه، ظاهراً و مشهوراً، أو مستتراً مغموراً لنلما تبطل حجج الله و بیناته، کم ذا و این أولئك؟ أولئك واللّه الأقلون عدداً، الأعظمون خطراً، بهم یحفظ الله حجته و بیناته حتی یودعوا نظرائهم، و یزرعوها فی قلوب أشباههم. هجم بهم العلم علی حقیقتها البصیره و باشروا روح الیقین، و استلانوا ما استوعره المترفون، و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون، صحبوا الدنیا بأبدانف أرواحها معلقه بالمحل الأعلى؛ أولئك خلفاء الله فی أرضه، والدعاه إلى دینه. آه! آه! شوقاً إلى رؤیتهم.

بار خدایا! آری، زمین از قیام کننده برای خدا به وسیله حجت و دلیل، خالی نمی ماند، یا آشکار و مشهور است، یا پنهان و مجهول، تا اینکه حجتها و دلیلهای خدا از بین نرود. اینها چند نفرند؟ و کجا هستند؟

سوگند به خدا که اینها از نظر شمارش اندک هستند و از نظر منزلت و بزرگی، بسیار بزرگوار و بلند مرتبه اند. به وسیله اینها حجت و دلیلهای روشن خدا حفظ می شود تا آن را به همانند آنها بسپارند، و آن را در قلبهای همانند آنها کشت نمایند.

علم و دانش با بصیرت حقیقی به اینها روی آورده، و روح یقین را به کار بسته اند. آنچه را که اشخاص خوش گذران سخت می گیرند، اینها آسان می گیرند. و به آنچه که افراد نادان از آن وحشت دارند، انس گرفته اند به وسیله بدنهایی که ارواح آن به جای بسیار بلندی آویخته، در دنیا زندگی می کنند. اینها جانشینان خدا در زمینش هستند که به سوی دین او دعوت می کنند. آه! آه! چه بسیار مشتاق دیدار آنها هستیم. (۲)

صدرالمتألهین پس از بیان علی، علیه السلام، نتایجی به شرح زیر می گیرند:

- ١- تفسير القرآن الكريم، ج ٦، ص ٢٩٨.
- ٢- نهج البلاغه (صبحى صالح)، كلمات قصار ١٤٧.

اول: عالم حقیقی ولایت و ریاست در دین دارد.

دوم: سلسله عرفان به خدا و ولایت مطلقه هیچگاه قطع نمی شود.

سوم: آبادی جهان و انسانها و سایر حیوانات و همه موجودات به خاطر وجود آن عالم ربانی است.

چهارم: آن حجت الهی واجب نیست ظاهر باشد و چه بسا پنهان باشد.

پنجم: اولیای خاص الهی، با الهام از خداوند، علوم و معارف را کسب می کنند.

ششم: با این اوصاف شرافت حکمت الهی و منزلت صاحبان روشن می شود که چگونه علی، علیه السلام، مشتاق لقای

آنهاست. (۱) ۲. شرایط امامت و تعیین مصداق

امامف منصوب از جانب خدا باید از گناهان پاک باشد، و باید دارای اوصاف کمالیه ای همچون علم، قدرت، شجاعت، کرم، زهد، مروت، و فصاحت در حد اعجاز باشد که اجتماع همه آنها در یک نفر کمیاب باشد و با آن شایسته خلافت در زمین و سپس آسمان شود.

همچنین امام باید از نقصها و عیبهای نفسانی که با خلافت جمع نمی شود، همچون کفر، جهل، سفاهت، تندخویی، کبر و نفاق و از امراض بدنی پاک باشد.

صدرالمتألهین پس از بیان این اوصاف می گوید:

پس از رسول خدا، صلی الله علیه و آله، هیچ کس جز علی بن ابی طالب - برادر و پسر عموی پیامبر - دارای چنین فضایل و کمالاتی نبود.

و برای اثبات این مدعا، سه دلیل ذکر می کند:

دلیل اول، کلام خدا که می فرماید:

لا ینال عهدی الظالمین. (۲)

عهد من به ظالمان نمی رسد.

دلیل دوم، آیه شریفه:

ص: ۳۹

إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. (۱)

تنها ولی شما خدا و رسول او، و کسانی هستند که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.

دلیل سوم، تصریح به ولایت علی، علیه السلام، در حجهالوداع، و احادیث دیگری که از پیامبر رسیده است. (۸)

سپس می گوید:

بعد از علی، علیه السلام، اولاد معصومش که این صفات در آنها جمع است، شایستگی ولایت دارند تا برسد به صاحب این زمان، حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، که به قسط و عدل قیام می کند، زیرا بوسیله او زمین از عدل و قسط پر می شود، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده است.

پس وجود آن حضرت ثمره عالم و کمال آن است و با از بین رفتن او همه چیز زایل می شود. زیرا ثابت شده که وجود انسان کامل علت غایی این عالم است. و این مباحث از راه تتبع در آثار و اخبار به دست می آید، نه از طریق مباحث کلامی و استدلال. (۲)

همچنین در شرح اصول کافی، پس از ذکر روایاتی که دلالت دارد که ائمه دوازده نفرند، در جمع بندی می گوید:

تمام این روایات سندشان از طریق اهل سنت ذکر شده و در کتب صحاح آنها، همه آنها ثابت است.

و در ذیل روایت دیگری درباره حضرت مهدی، از شارح «مشکوه» نقل می کند که:

این احادیث و امثال آن، دلیل روشنی است بر این که خلافت مختص به قریش است و برای غیر آنها جایز نیست، و پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، نیز فرموده این حکم تا آخر روزگار است، و کسی که در عقلش آفتی نباشد، و جلو چشمان بصیرتش حجابی نباشد، می داند که این روایات متواتر و صحیح دلالت دارد که جانشینان پیامبر دوازده نفرند که همه از قریش هستند، و دین الهی و اسلام را تا قیامت بپا می دارند، و جز ائمه شیعه امامیه کسی چنین صفاتی ندارد. (۳) ۳. فضیلت اهل بیت، علیهم السلام

اعتقاد ملاصدرا این است که انسانها از لحاظ درجه روحی و در شدت و ضعف با هم متفاوتند. (۴) بالاترین مرتبه کمال روحی روح انبیاست، و در میان پیامبران نیز شریف ترین روح، روح خاتم آنهاست، سپس روح اولیای الهی و اهل پیامبر که سلسله آنها تا زمان حضرت مهدی ادامه دارد. (۵)

اولیای الهی و علمای بعد از پیامبر تا قیام مهدی، و حتی کسانی که قبل از پیامبر بوده اند از راه باطنی، از روح پیامبر، صلی الله علیه و آله، بهره می جویند. (۶)

- ١- سورة مائده (٥)، آيه ٥٥.
- ٢- همان، ص ٢٢١.
- ٣- شرح الاصول الكافي، ص ٤٦١.
- ٤- تفسير القرآن الكريم، ج ٥، ص ٥٢.
- ٥- همان، ص ٥٣.
- ٦- همان، ج ٧، صص ١٧١ - ١٧٢.

همچنین در دست این بزرگواران کتاب جفر و جامعه به ودیعه گذاشته شده و تا ظهور حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، از هر امامی به امام دیگر می رسد، و هر چه حلال و حرام خداست و هر چه انسان بدان محتاج است، در آن وجود دارد. (۱) ۴. ایمان به حضرت مهدی، علیه السلام، ایمان به غیبت است

بر اساس بسیاری از روایات آخرین سلسله امامت به حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، می رسد بر همین اساس ایشان تصریح می کند که علمای امامیه اتفاق نظر دارند که امام زمان ما، همان مهدی است که ظهورش در آخرالزمان وعده داده شده است. و بنا بر (۲) بعضی روایات که از اصحاب ما رسیده است، مراد به «الذین یؤمنون بالغیب» زمان غیبت و زمان قیام (۳) آن حضرت است که قرآن و روایات از آن خبر داده است. (۴) ۵. ویژگی های حضرت مهدی، علیه السلام، در هنگام ظهور

از مطالبی که بیان شد، روشن می شود که کارهایی که در زمان ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، تحقق می یابد کاملاً با خواسته های پیامبر اسلام منطبق است، زیرا بین این دو، به وسیله امری باطنی ارتباط وجود دارد، و به همین جهت اهداف وحی و نبوت، در زمان ظهور آن حضرت تحقق می یابد، و شعاع خورشید حقیقت همه جا را فرا می گیرد. در آن روز نور دین و توحید الهی ظهور پیدا می کند و ظلمتهای شرک ابلیسی غروب می کند، باطل بکلی رخت بر می بندد، زیرا بعد از آنکه زمین از ظلم و جور پر شده است، خداوند به وسیله او زمین را از قسط و عدل پر می کند. (۵)

از ویژگیهای زمان ظهور این است که اختلاف بین اهل ظاهر برطرف می شود، و اجتهاد و کلام از بین می رود و احکام مختلف در یک مسأله تبدیل به یک حکم می شود، و آن هم همان حکمی است که در علم خدای سبحان است، و همچون زمان رسول خدا مذهبها به یک مذهب تبدیل می شود، چون این مطابق علم الهی است.

بنابراین، اگر اجماع فقها در یک فتوا مخالف کشف صحیح باشد، حجت نیست، هر چند که مطابق صراحت روایات باشد. بر اساس این مبنا، اگر کسی از راه کشف صحیح به حکمی از احکام الهی پی برد؛ و در انجام اعمال، با اجماع فتاوی اهل ظاهر مخالفت کند، در این مخالفت ملامتی نیست و از شریعت خارج نشده است، چون از راه باطن کلام پیامبر و باطن کتاب و سنت را به دست آورده است. (۶) ۶. صدرالمتألهین و مسأله رجعت

در روایاتی از اهل بیت، علیهم السلام، آمده است که خداوند گروهی از مردگان را به همان صورتی که بوده اند، به این دنیا برمی گرداند. این واقعه نسبت به کسانی است که در مراتب بالایی از ایمان و یا در نهایت فساد باشند، و در زمان قیام حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، اتفاق می افتد. این همان معنای «رجعت» است، و از دیر باز مورد اختلاف علمای دین بوده است.

ص: ۴۱

۱- صدرالدین شیرازی، محمد، مفاتیح الغیب، ص ۳۷، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۳ عربی.

۲- تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، ص ۳۰۱.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۳.

٤- تفسير القرآن الكريم، ج ١، ص ٢٦٨.

٥- همان، ج ٦، ص ٥٠.

٦- مفاتيح الغيب، ص ٤٨٧.

نظر صدرالمآلهین این است که با توجه به روایات زیاد و صحیحی که از امامان و بزرگان از اهل بیت رسیده است، مذهب رجعت حق است و هنگام ظهور قائم آل محمد تحقق می یابد. در این باره مانع عقلی هم وجود ندارد، چون شبیه به آن در زنده شدن مردگان با اذن خداوند و به دست پیامبرانی همچون حضرت عیسی و شمعون اتفاق افتاده است. (۱) ۷. اهل سنت و مسأله امامت و مهدویت

صدرالمآلهین با ذکر دو نظریه از اهل سنت درباره امامت و حضرت مهدی، هر دو را رد می کند.

درباره امامت، با تعجب می گوید:

اینها امام را به پادشاهان دنیوی و قدرتمندان حمل کرده اند، چه عالم باشند، چه جاهل، چه عادل باشند، چه فاسق.

سپس بر آنها خرده می گیرد که با توجه به اینکه در روایات آمده است:

من مات و لم يعرف إمام زمانه، مات میتهاالجاهلیه

کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است.

حال برای شناخت این امام جاهل و فاسق چه ثمره ای وجود دارد که اگر کسی بمیرد و آن را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده

است؟ (۲)

اما درباره حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، نیز آنها وجود آن حضرت و بقایش را تا این زمان بعید می شمارند.

ایشان در جواب می گوید:

این استبعاد در نهایت سقوط است، زیرا دلایل طبی و نجومی محال بودن بقای انسان بعد از ۱۲۰ سال را درست نمی داند، و

همچنین ما مواردی از گذشتگان را سراغ داریم که عمرهای طولانی داشته اند؛ مثل آدم و نوح و امثال آن دو و همچنین دجال

لعین که عمرش از زمان رسول خدا تا وقت خروج مهدی ادامه دارد. (۳)

با توجه به مطالبی که بیان شد، اعتقاد مرحوم صدرالمآلهین به مهدی موعود، علیه السلام، و ظهور آن حضرت و همچنین

مسأله رجعت، بر پایه آیات الهی و روایات معصومین، بنا نهاده شده و با عقل سلیم نیز هماهنگ است. همچنانکه در بعضی

مباحث، برای اثبات مدعای خود از برهان عقلی استفاده کرده است.

عبدالرسول هادیان شیرازی

ص: ۴۲

۲- همان، ج ۶، ص ۳۰۲.

۳- همان، ص ۳۰۱.

اشاره: در گنجینه گهربار، اما ناشناخته ادب پارسی، حماسه های منظوم دینی که به دلاوریهای مولای متقیان، علی، علیه السلام، پرداخته اند، فراوان اند که بسیاری از آنها با نام عام «حملة حیدری» سروده و تدوین شده اند و در مجالس مذهبی، نقالی ها و پرده خوانی ها و در خانه ها و پای کرسیها سالهای سال خوانده و شنیده شده اند.

در قسمت اول این مقاله به اجمال با برخی از کتابهایی که در تاریخ ادبیات ما به نام «حملة حیدری» مشهور شده اند، آشنا شدیم و اینک به بررسی زندگی و شرح حال یکی از معروفترین سرایندگان «حملة حیدری» می پردازیم.

بازل

نخستین شاعری که «حملة حیدری» سرود و این نام را درباره منظومه های حماسی مربوط به حضرت علی، علیه السلام، به کار برد «بازل» بود.

نام اصلی «بازل» میرزا محمد رفیع مشهدی شاهجهان آبادی است. نام او را رفیع، رفیع الدین و رفعت هم نوشته اند و در نسبش هروی و خراسانی هم ذکر شده است. در تذکره ها آمده که به «رفیع خان» و یا «خان» مشهور بوده و در شعر به «بازل» (به معنای بخشنده) تخلص می کرده است. برخی گفته اند که در خراسان به دنیا آمد و در روزگار شاهجهان (۱۰۳۷ تا ۱۰۶۷ ق) به هند آمد. اما مطابق آنچه بیشتر مورخان نوشته اند، باذل در شاهجهان آباد (دهلی کنونی) به دنیا آمد و مثل بقیه افراد خانواده در دربار پادشاهان گورکانی هند به خدمت مشغول شد. او مدتی در خدمت شاهزاده معزالدین (فرزند عالمگیر) بود. باذل پس از فوت عالمگیر (۱۱۱۸ ق.) از خدمت عزل شد (تنها یک نفر نوشته که خودش از کار کناره گیری کرد و بقیه گفته اند که عزل شد). او به دهلی بازگشت و عزلت اختیار کرد و به هیچ کار دیگری مشغول نشد. تا اینکه در سال ۱۱۲۳ ق. (و یا ۱۱۲۴ ق.) مصادف با ۱۷۱۱ م. در همان شهر درگذشت.

آن گونه که در کتابها آمده باذل فردی اخلاق گرا، فاضل، مردم دوست و خیر بوده و بر مردم آسان می گرفته است.

معروفترین سروده باذل «حملة حیدری» است. گرچه آثار زیادی داشته که برخی از آنها باقی مانده است. برخی غزلهای او در تذکره هایی که شرح حالش را نوشته اند آمده است. نمونه نثر او در یک نسخه خطی که در موزه ملی پاکستان موجود است. **حملة حیدری**

«حملة حیدری» معروفترین سروده باذل است. چه بسا اگر این کتاب نبود امروز نامی از باذل به عنوان حکمران یا شاعر باقی نمانده بود. او نخستین کسی است که به شیوه شاهنامه فردوسی به سرودن منظومه ای حماسی درباره جنگهای تاریخ اسلام پرداخت و نام آن را «حملة حیدری» گذاشت. بعدها شاعران بسیاری این شیوه را با همین نام ادامه دادند.

البته قبل از باذل هم حماسه های دینی به زبان فارسی فراوان بودند. بیشترین آنها مربوط به دلاوریهای حمزه سیدالشهدا، محمد بن حنفیه، مختار و ابومسلم خراسانی بود که شاعران پارسی گوی با حال و هوایی ایرانی و گاهی عرب ستیزانه، تاریخ و افسانه با هم آمیخته بودند و حمزه نامه ها، مختارنامه ها و ابومسلم نامه های فراوانی پدید آورده بودند. این قصه ها بعضاً با مخالفت علمای دینی رو به رو می شد. پیش از باذل منظومه هایی درباره مولای متقیان هم سروده شده بود، مثل «خاورنامه» یا «خاوران نامه» توسط محمدبن حسام خوسفی در سال ۸۳۰ق. که کتابی افسانه ای، خیالی و غیر تاریخی است و یا «شاهنامه حیرتی» که در سال ۹۵۳ق. سروده شده و یا «غزوانه اسیری» سروده شده به سال ۹۶۷ق. اما هیچکدام اقبال عمومی کتاب باذل را نیافتند. هنوز چند سالی از مرگ باذل نگذشته بود که کتاب او شهرت فراوانی یافت و چندین شاعر در صدد تکمیل آن بر آمدند؛ به زبانهای مختلف ترجمه شد و در امام باره ها (حسینیه ها) ی هند و در تکیه ها، خانقاهها و پرده خوانی های ایران خوانده می شد.

باذل «حملة حیدری» را در قالب مثنوی و به تقلید از وزن شاهنامه در بحر متقارب سروده است. تعداد ابیات این کتاب را ۲۰۰۰۰، ۲۴۰۰۰، ۲۸۰۰۰، ۳۰۰۰۰، ۴۰۰۰۰، ۹۰۰۰۰ نوشته اند. رقم درست باید بین ۲۰ تا ۳۰ هزار بیت باشد؛ چرا که در تذکره هایی که در زمان باذل نوشته شده چنین آمده و تذکره های بعدی احتمالاً کتاب باذل را به اضافه تکمله ها و تتمه های آن مورد محاسبه قرار داده اند. نسخه ای که در دست حقیر است حدود ۲۴۰۰۰ بیت دارد و دوائرالمعارف تشیع نیز این رقم را تأیید کرده است.

باذل منظومه خود را براساس «معارج النبوه فی مدارج الفتوه» نوشته ملامعین الدین مسکین فراهی (تألیف ۹۰۷ق.) نوشته است که کتاب مستندی براساس احادیث به شمار می رود.

حملة حیدری از بعثت پیامبر آغاز می شود و تا پایان خلافت عثمان را در بر می گیرد و پس از آن با مرگ باذل ناتمام می ماند.

حملة حیدری باذل چنین شروع می شود:

به نام خداوند بسیاربخش

خردبخش و دین بخش و دیناربخش

همه کام دنیا و دین کردگار

از این هر سه نعمت نمود آشکار

که در قدرتش چشم و دل واکنی

ص: ۴۴

در این آفرینش تماشا کنی

بینی ز روی زمین تا سپهر

زهر ذره ای تا درخشنده مهر

زهر نقش کاید تو را در نظر

فزاید یقینش به دل بیشتر

زهر کارگیری شماری جدا

بینی چه ها کرده منع خدا مطالب کتاب به طور خلاصه به این شرح است: مقدمه، مدح پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مدح مولا، علیه السلام، مناجات و توبه، بعثت، ماجراهای سالهای اول اسلام، معراج، هجرت، عروسی حضرت زهرا، علیها السلام، مامور شدن حضرت به قتل عبدالرحمن، غزوه بدر، غزوه احد، نجات پیامبر در احد، غزوه حندالاسد، غزوه احزاب، صلح حدیبیه، نامه پیامبر به پنج پادشاه، جنگ خیبر، غزوه موته، فتح مکه، رفتن مولا به سوی بنی خزیمه، غزوه حنین، فتح طائف، حرکت به شام و جانشینی مولا در مدینه، فتح وادی رمل، خاتم بخشیدن به سائل، نزول سوره براءت، بیمار شدن حسنین، علیهما السلام، آمدن سائل به در خانه امیرالمؤمنین، آمدن یتیم و اسیر و سوره هل اتی، مباحله، آیه تطهیر، رفتن مولا به یمن، آیه ولایت، آیه اول سوره عنکبوت، وصی نمودن مولا ساقی نامه، خم غدیر، خطبه غدیر، بیماری پیامبر، فوت پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وداع با پیامبر، نصیحت نامه مؤلف، دفن پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، سقیفه، خلافت ابوبکر، فدک، ماجرای مسجد و سقط جنین، قضیه امیرالمؤمنین با خالد، مرگ ابوبکر، خلافت عمر، چند ماجرا از مولا، قتل عمر، شورا، خلافت عثمان، ماجرای اباذر، شکایت از عمار، تظلم ستمدیدگان نزد مولا، محاصره خانه عثمان و قتل عثمان.

بیت پایانی که سروده باذل است چنین است:

بکن غور ز انصاف در این سخن

وزان پس تودانی بکن یا مکن باذل در سبب نظم کتاب می گوید شبی درباره کارهای خود می اندیشیده که دچار الهام غیبی می شود:

به فکر غزل تا به کی خون خوری

چنین خون بیحاصلی چون خوری

چه حاصل تو را از غزل غیر این

که بر او کند سامعت آفرین

زهاتف شنیدم چو این گفت نغز

به سرآمد از ذوق در جوش مغز

دواندم به هر سوی پیک خیال

ص: ۴۵

ندیدم یکی قصد بی قیل و قال

که بی آب روغن نیاید زماست

به غیر دروغی نبند هیچ راست

زدم رای با دل در این مدعا

به پاسخ دلم گفت «بازل» چرا

نبندی عروس سخن را حلی

ز نعت نبی و ز مدح علی

در آن داستان هیچ جز راست نیست

سرمویی آنجا کم و کاست نیست باذل در مدح حیدر کرار چنین پرشور است:

پس از مصطفی مدح شیر خدا

بود نزد ارباب عرفان روا

به مدح علی خامه سر می کنم

زمین تا فلک پر گهر می کنم

علی صورت قدرت کردگار

علی در جهان حجت کردگار... او گاهی از شاعرانی که تملق گوی پادشاهان هستند انتقاد می کند:

همین است اگر شیوه شاعری

پس از شاعری هست باذل بری در کتاب او برخلاف همه شاعران هم عصرش و برخلاف سایر نسخه های بعدی «حمله

حیدری» خبری از مدح پادشاهان نیست. او با وجودی که خود به کار دولتی و دیوانی مشغول بوده، مدح مولا را با ستایش

غیر معصومان نیامیخته است. مناجات او برای ظهور هم جالب و خواندنی است:

امام زمان حجت کردگار

فروزنده گوهر هشت و چار

شکفته گل گلشن سروری

برازنده مسند احمدی

فروغ دل شاه دلدل سوار

چو حیدر گزارنده ذوالفقار

طرازنده عصمت فاطمی

فرازنده رایت هاشمی

ص: ۴۶

بجا از وجودش سپهر و زمین

جهان چون نگین دان و او چون نگین

قضا بنده حکم فرمان او

قدر شخصی از پیشکاران او

زر از کان جودش بود باصره

ز ایوان او عرش یک کنگره...

مسیحا به کف شمع تابنده حور

همی جوید از دهر نور ظهور

فلک در رهش با دل پر امید

نمودست روی کواکب سفید

... ندارم خیال دگر در نظر

مگر آنکه سازم فدای تو سر

دگر توبه ای نیست از من روا

مگر آب شمشیر شوید مرا

از آن رو به درگاه حی قدیم

به بخشایش جرمهای عظیم

وسیله کنم ذات پاک تو را

که بخشد خداوند بیشک مرا

نوشته اند که باذل پنجاه سال را صرف سرودن این منظومه کرده است. برخی گفته اند که باذل کار خود را به سال ۱۱۱۹ به پایان برده و این با خبری که می گوید منظومه با مرگ او در سال ۱۱۲۳ ناتمام مانده سازگاری ندارد. شاید باذل در سالهای آخر عمر خود به دلیل کهولت و بیماری و یا تنگدستی قادر به ادامه نبوده است. شخصی به نام مفتی میر محمد عباس در آخر

نسخه چاپ سنگی این کتاب به سال ۱۲۶۷ ق. چنین آورده است:

ز تاریخ آن روزگار شریف

به تخمین خبر داد «نظم شریف»

ص: ۴۷

که «نظم شریف» به حساب ابجد می شود سال ۱۱۱۹ ق. (۱۷۰۷ م). اته شرق شناس و ادیب آلمانی هم به استناد قول «ویلهم پرچ» نویسنده فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه برلین می گوید که سرایش منظومه سال ۱۱۱۹ به پایان رسیده است.

پس از مرگ باذل چند نفر کار ناتمام او را ادامه دادند. از آن جمله میرزا ارجمند آزاد کشمیری بود که به خواهش فخرالدین محمدخان پسرعموی باذل کار او را ادامه داده (حدود سال ۱۱۳۲ ق.) و یا ابوطالب فندرسکی اصفهانی که خود تکمله باذل را سروده بود. در سال ۱۱۳۵ شخصی به نام نجف تصمیم می گیرد که کار باذل را تمام کند و این کار را هم شروع می کند، اما چون فرصت کافی نداشته، تکلمه فندرسکی را پس از چند بیت از خود به کتاب باذل متصل می کند.

تکلمه فندرسکی معروف ترین تکمله «حملة حیدری» باذل است. شخصی به نام پسندعلی بلگرامی هم کار او تکمیل کرده است (۱۱۸۳ ق.) و همین طور عبدالعلی خان میان احسن بنگالی و شخص ناشناسی به نام کرم، یا کریم که کار باذل را در سال ۱۱۳۵ ق. تکمیل کرده است. او درباره باذل گفته:

به یک مصرع باذل خوش کلام

سخن مختصر کرده ام والسلام

چندین نفر هم به تقلید باذل خود مستقیماً حمله حیدری سروده اند. مثل راجی کرمانی، گل احمد، فقیر قهدریجانی، مهدی علی خان عاشق هندی، محب علی خان حکمت، عیانی، افتخار العلمای صهبا و...

در میان این افراد شاعرانی از قرون ۱۲ هجری تا کمتر از پنجاه سال قبل دیده می شوند.

کتاب باذل بسرعت مورد استقبال قرار گرفت و حتی به زبانهای دیگر ترجمه شد. برخی ترجمه های کتاب حمله حیدری عبارتند از: «حرب حیدری» از محمد نوروز حسن بلگرامی (پس از ۱۲۵۲ ق.)، از سید ذوالفقار صفا (م. ۱۲۶۰ ق.)، «هیبت حیدری» از واجد علی اختر شاه اوده (م. ۱۲۶۵ ق.)، سید ابرار حسین (م. ۱۳۰۰ ق.)، «حربه حیدری» از حیدر میرزا (چاپ لکنهو)، «غلبه حیدری» از محمد میرزا بن تجلی علی شاه (همگی به اردو)، میرمحمد حسن علی خان حسن سندی (م. ۱۳۲۴ ق.) به سندی. همچنین ترجمه هایی از این کتاب به پشتو، گجراتی، بنگالی و ترکی گزارش شده است.

«حملة حیدری» باذل معروفترین حمله حیدری در جهان (خصوصاً در خارج از ایران) است. کثرت اعجاب برانگیز نسخه های این کتاب در کتابخانه ها نشان دهنده رواج و محبوبیت فراوان این کتاب در گذشته است. معرفی نسخه های موجود از این کتاب خود بحث بسیار مفصلی است اما در اینجا به این مختصر بسنده می کنیم که دو نسخه از این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است که یک نسخه از آن به شماره ۹۴۱۶ (که البته ناقص است) از قدیمی ترین نسخه های این کتاب به شمار می رود. احمد منزوی در فهرست مشترک نسخه های خطی جلد پنجم، ۲۷ نسخه مختلف از این کتاب را نام برده است.

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران سه نسخه از این کتاب دارد. در کتابخانه مجلس سه نسخه، کتابخانه ملک دو نسخه، کتابخانه ملی تبریز چهار نسخه، کتابخانه یزد دو نسخه، کتابخانه مهدوی تهران دو نسخه، کتابخانه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری) دو

نسخه، کتابخانه آیت اله مرعشی یک نسخه، کتابخانه آیت اله گلپایگانی چهار نسخه، کتابخانه آیت اله خوانساری (خوانسار)
یک نسخه و... از این کتاب موجود است. (همراه با تکمله یا بدون آن).

ص: ۴۸

در کتابخانه ملی پاریس چهار نسخه، در کتابخانه علیگره هند دو نسخه، در دیوان هند یک نسخه، در کتابخانه برلین دو نسخه، در بودلیان دو نسخه، در موزه بریتانیا شش نسخه، در بانکپور هند چهار نسخه، در تاشکند دو نسخه، در باکو شش نسخه، و در لکنهو، آصفیه، بوهار، داکا، بهاراتپور، دوشنبه، اترپرادش، هر کدام یک نسخه، گنج بخش پاکستان دو نسخه، محمودآباد هند هشت نسخه، موزه سالار پاکستان نه نسخه از این کتاب را می توان یافت.

کتابشناسان مشهور اروپایی همچون ریو، اته، بلوشه، استوری، براون و دیگران همگی درباره این کتاب مطالبی نوشته اند. در تذکره های قدیمی و جدید مثل تاریخ ادبیات ایران، حماسه سرایی در ایران، الذریعه، کلمات الشعراء، نتایج الانکار، مجمع النفائس، منتخب اللطایف، مرآهالعالم، تاریخ محمدی، مرآهالصفاء، مرآه جهان نما، خلاصهالكلام، صحف ابراهیم، بهارستان سخن، تذکره حسینی، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، مآثر الامراء، سفینه خوشگو، نشتر عشق، تذکره پیمانان، ریاض الشعراء و... اشاراتی کوتاه یا مفصل به باذل و کتابش رفته است.

این کتاب در آگره مرادآباد، لکنهو، متهرا، لاهور، بمبئی، تهران، تبریز، اصفهان چاپ سنگی شده است. از آخرین چاپ این کتاب در ایران (با حروفچینی نامناسب و اغلاط فراوان) چند دهه می گذرد.

منابع:

۱. حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا

۲. فهرستواره کتابهای فارسی، احمد منزوی، جلد سوم

۳. دوائرالمعارف تشیع، جلد ششم

۴. ادبیات بر مبنای تألیف استوری. نوشته برگل، ترجمه آرین پور و دیگران

۵. فهرست های نسخه های خطی کتابخانه های مختلف

ص: ۴۹

السّلام علیک یا میثاق الله الذی أخذہ و وکّده

سلام بر تو ای میثاق و پیمان خدا که آن را گرفته و محکم گردانیده است خوب است ابتدا، کلمه «میثاق» و «وکّده» را معنا کنیم. میثاق به معنای عهد است بر وزن مفعال و از وَثاق یا وَفِثاق مشتق است که ریسمان یا قیدی بود که اسیر و مرکب را با آن می بستند. این واژه در اصل «موثاق» بوده که «واو» آن به واسطه کسره ما قبل به «ی» تبدیل شده و «میثاق» گردیده است.

در حدیث حضرت باقر، علیه السلام، است که خداوند از شیعیان ما در حالی که ذرّاتی بودند در روز عالم ذرّ میثاق و پیمان ولایت ما را گرفته است. توضیح مطلب این که در آن روز ارواح به اجساد کوچکی چون مور تعلق پیدا کرد و از آنها اقرار خواست؛ جمعی اعتراف نمودند و عدّه ای منکر شدند...^(۱)

وکّده و اُکّده هر دو به یک معنی است؛ چه گاهی «واو» قلب به همزه می شود. با «واو» فصیح تر است و به معنای محکم نمودن و بستن چیزی است.^(۲)

در این جمله به امام زمان، علیه السلام، به عنوان میثاق الله عرض سلام داریم؛ آن هم میثاقی که گرفته و محکم بسته شده است. مقصود از این تعبیر چیست؟ چگونه امام زمان، علیه السلام، میثاق خداست و پیمان و عهد پروردگار است؟

نکته ای که ابتدا توجه به آن لازم است این است که متعلق میثاق و پیمان اعمال اختیاری انسان است. می گوئیم: میثاق بستم که این کار را انجام دهم. یا: پیمان منعقد نمود که این عمل را ترک کند. هیچ وقت به ذات و نفس آدمی میثاق تعلق نمی گیرد. من میثاق هستم یا شما پیمان هستید معنی ندارد. پس چگونه در این جمله کلمه میثاق، آن هم میثاق خدا به نفس نفیس امام عصر، علیه السلام، تعلق گرفته است؟ (سلام بر تو ای میثاق و پیمان خدایی).

یقیناً در این جمله عنایتی به کار رفته و شدّت مبالغه این تعبیر را موجب شده است؛ همانند: «زیدٌ عدلٌ». از بس که زید عدالت دارد و عادل است گویا نفس عدل و عدالت است.

عنایت در این تعبیر به یکی از دو جهت می تواند باشد:

ص: ۵۰

۱- مجمع البحرین، ماده وثق.

۲- المنجد، ماده وکد.

یا آن که میثاقی که از آن وجود مقدس گرفته شده آنقدر شدید و اکید است که گویا خود وجود مبارکش میثاق و پیمان شده است. میثاقی که خدای، عزّ و جلّ، از حضرتش اخذ نموده؛ میثاق در اصل غیبت، میثاق در تحمل مشکلات غیبت، پیمان نسبت به در به دری ها، خون جگری های روزگار غیبت، پیمان صبر و پایداری در برابر بلایای دوران غیبت و شدائد دوستانش در آن روزگار، تعهد تسلیم فرمان و اراده حق بودن نسبت به آمد و مدت غیبت و همچنین تعهداتی که خدای لطیف از آن وجود شریف نسبت به ظهور و قیام و اقامه عدل و داد در سطح هستی و تأسیس حکومت حقّه الهیه در محدوده آفرینش گرفته است و هکذا سایر تعهدات و مواثیق محکم و استواری که از حضرتش اخذ شده ... همه و همه اسراری است میان او و خدایش و رازهایی است در بین آن عبد و معبود.

آن مسؤولیت خطیری که خدا به دوش او نهاده و آن بار سنگین و آعبایی که بر دوش شریفش گذارده است مسؤولیت و باری است که از آغاز عالم به کسی عرضه نشده و با شانه کسی آشنا نگردیده است. این چنین بار سنگینی ایجاب می کند که پیمان و میثاق نسبت به آن، آن قدر شدید و اکید گرفته شود که گویا صاحب این میثاق خود نفس میثاق است و دهنده این پیمان خودش پیمان.

از احادیث لوح و اخبار خواتیم استفاده می شود که کتابچه هایی مهر کرده و مختوم از آن عالم برای هر کدام از معصومین، علیه السلام، آمده که به آنچه در آن نوشته شده بوده عمل می کردند. در واقع نوشته های آن صحیفه ها همان حقایقی بوده که از حضراتشان در عوالم گذشته پیمان گرفته بودند و آنان میثاق سپرده بودند.

رسول خدا، صلّی الله علیه و آله، فرمودند:

أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْنَا عَشَرَ صَحِيفَةً اسْمُ كُلِّ أَمَامٍ خَاتَمُهُ وَ صَفْتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ.

(۱) بدرستی که خدای، عزّ و جلّ، بر من دوازده صحیفه نازل فرمود که اسم هر امامی بر مهر آن رقم خورده و صفتش در کتابچه مخصوص به خودش ثبت شده است.

در آن عالم از هر امامی پیمان آنچه باید انجام دهد گرفته اند و در این عالم به عنوان دستورالعمل بر او عرضه داشته اند؛ چنان که میثاق تشنگی و شهادت، پیمان خون و اسیری با سیدالشهدا، علیه السلام، بستند و از او عهد وفا نسبت به همه آنها گرفتند.

در این زمینه صاحب اسرارالشهاده بیانی مستوفی و شرحی گسترده آورده و آن را با آیات و روایات بسیار همراه نموده است که قسمتی از آن را می آوریم:

منادی حقّ متعال که در عوالم سابقه ندا داد: کیست در مقام رفع ظلمات بر آید؟ حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، در مقام تلبیه بر آمد و پاسخ مثبت به این ندا داد که: حاضرم خودم و عیالم و اولاد و هر چه در اختیار دارم در راه رضای تو از دست بدهم و لذاست که هر چه متعلق به آن حضرت است با همه آنچه متعلق به سایر حضرات معصومین، علیهم السلام، است، از اشک و تربت و حرم و زیارت فرق دارد. (۲)

خداوند وحی نمود که این معنی جز با رضایت جد و پدر و مادر و برادر و ابرار از فرزندان تمام نمی شود و امر کرد قلم اول را که در لوح، عهدی به این مضمون بنویسد. آن (لوح) را به خدمت رسول خدا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و به حضور امیرالمؤمنین، علیه السلام، و به محضر صدیقه کبری، علیها السلام، و حضرت مجتبی، علیه السلام، آورده و همگی با گریه و فغان آن را به خاتم خود مختوم نمودند.

ص: ۵۱

-
- ۱- کمال الدین: ص ۲۶۹ (باب ۲۴ حدیث ۱۱)؛ بحار الانوار ج ۳۶، ص ۲۰۹.
 - ۲- اسرار الشهادة، سید کاظم رشتی (نسخه خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، شماره ۶۹۷۰)، ص ۲۰-۱۷.

(۱) سرانجام آن عهد را به خود سیدالشهدا دادند. آن حضرت هم خاتم شریف را بر آن نهاد و روح القدس به امر ذات کبریا آن را گرفت و در خزائن غیبی حفظ نمود. از آن روز، خدای امام حسین حضرتش را به سیدالشهدا ملقب نمود و به ابوعبداللّه مکنی ساخت. (۲)

چون امام حسین، علیه السلام، یگه و تنها ماند و ناله استغاثه اش بلند شد، ارکان عرش به لرزه آمده و جوش و خروش در آسمانها و فرشتگان پدید آمد. در این میان، صحیفه ای از آسمان در دست شریفش قرار گرفت. «فَلَمَّا فَتَحَهَا رَأَى أَفْئَهَا هِيَ الْعَهْدُ الْمَأْخُذُفَ عَلَيْهِ بِالشَّهَادَةِ قَبْلَ هَذِهِ الدُّنْيَا». دید همان عهدی است که قبل از این عالم از حضرتش گرفته اند نسبت به شهادت و چون به پشت آن نگاه کرد، دید نوشته شده که ما شهادت را بر تو حتم نمودیم. اختیار با خود توست؛ اگر می خواهی این بلیه را بر داریم و همه هستی در اختیار و تحت حکم و فرمان تو هستی. هر چه خواهی امر کن که همه در انتظار فرمان تواند. در این حال حضرتش آن صحیفه را به آسمان افکند و اظهار رضایت و به نفس نفیسیش مباشرت قتال نمود. (۳)

با صاحب زیارت شریفه آل یس هم در آن عالم موثیق شدیدی بسته اند و پیمانهای بسیار محکم گرفته اند... تا آنجا که میثاق الله گشته است.

پسر نرجس خاتون! عهد می کنی از همه انبیا و اولیا بیشتر خون دل بخوری؟ بیشتر از همه شاهد تضييع حقوق باشی؟ بیشتر از همه از دوست و دشمن نسبت به مقام مقدّست اسائه ادب بشنوی؟ فرزند فاطمه! با ما پیمان می بندی که از پس پرده غیبت ناظر تاراج حقوق و غصب همه شؤون متعلّق به خود باشی؟ آن هم به نام تو و به عنوان حمایت از حقوق تو!

ای شبل حیدر کرار! با جدت امیرالمؤمنین، علیه السلام، میثاق خانه نشینی بیست و پنج ساله بستیم. با تو پیمان پرده نشینی در پرده اراده و مشیت قاهره خود منعقد می سازیم. پذیرا می شوی؟

با عمّ گرامیت امام مجتبی، علیه السلام، پیمان خون دل خوردن ده ساله بستیم. با تو میثاق خون دل خوردن در روزگار طولانی غیبت می بندیم قبول می کنی؟ از جد امجدت موسی بن جعفر، علیه السلام، خواستار پذیرش چهار سال زندان شدیم؛ پذیرفت. پیمان ما با تو زندانی شدن در چاه غیبت است؛ از گاه ولادت تا هنگامه ظهور. پذیرایی؟

جانها به فدای تو و پیمانانت! به قربان تو و میثاقت! چه پیمانی! چه عهدی! چه میثاقی!

اگر نه این است که دست لطف پروردگار پیوسته بر دل پاک آن گنجینه اسرار کردگار بوده و هست، مگر می شود از عهده این میثاقهای سخت و پیمانهای دشوار بیرون آمد و به آنها وفا نمود.

ص: ۵۲

۱- همان، ص ۲۹، با اندکی تغییر.

۲- همان، ص ۴۰، با اندکی تغییر.

۳- همان، ص ۶۴-۶۱، با اندکی تغییر.

آنچه تاکنون آوردیم توضیح احتمال اول بود که مقصود از میثاق، پیمانی باشد که از خود آن حضرت گرفته شده است. ممکن است مراد پیمان و میثاقی باشد که از خلق نسبت به آن آیت حق گرفته شده است. این معنا از احادیث بسیاری استفاده می شود که خداوند متعال در عالم ذر و میثاق به دنبال پیمان گرفتن از بندگان برای خودش به وحدانیت، از آنان اقرار به رسالت حضرت خاتم النبیین و ولایت حضرات معصومین، علیهم السلام، را خواسته است که حضرت صادق، علیه السلام، فرمود:

كان الميثاق مأخوذاً عليهم بالربوبية و لفرسوله بالنفوه و لأمير المؤمنين و الأئمة بالإمامه. فقال: ألتفت برّبكم و محمداً نبّيكم و عليّ امامكم و الأئمة الهادون أنمّتكم؟ (۱)

از خلق نسبت به ربوبیت پروردگار و نبوت رسول خدا و امامت امیرالمؤمنین و ائمه، علیهم السلام، پیمان گرفته شده و خدای - در عالم ذر و میثاق - فرموده بود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آیا محمد، صلی الله علیه و آله، پیامبر شما نیست؟ آیا علی، علیه السلام، امام شما نیست؟ و آیا امامان هدایت رهنمایان شما نیستند؟

از بعضی احادیث استفاده می شود که نسبت به امام عصر، علیه السلام، در آن عالم از پیامبران اولی العزم عهد و میثاق جداگانه ای گرفته شده است. حضرت باقر، علیه السلام، فرمود:

و أخذ الميثاق على أولى العزم أننى ربّكم و محمداً رسولى و عليّ أمير المؤمنين و أوصياؤه من بعده و لاه أمرى و خزّان علمى، عليهم السلام، و أنّ المهدىّ أنتصر به لدينى و أظهر به دولتى و أنتقم به من أعدائى و أعبد به طوعاً و کرها... (۲)

خداوند از پیامبران اولی العزم پیمان گرفت که: من پروردگار شما هستم و محمد، صلی الله علیه و آله، رسول من است و علی امیر مؤمنان، علیه السلام، و جانشینان پس از او والیان امر من و گنجینه های علم من اند. بدرستی که به وسیله مهدی، علیه السلام، دینم را یاری می کنم و دولت را ظاهر می سازم و از دشمنانم انتقام می گیرم و به وسیله او، خواه ناخواه، پرستش محقق می گردد.

می بینیم که با چه شدت و تأکیدی با ذکر خصوصیات در عالم عهد و میثاق از پیامبران اولی العزم نسبت به امام عصر، علیه السلام، پیمان گرفته شده است؛ چندان که نسبت به هیچ کس میثاقی چنین نگرفته اند.

جا ندارد به چنین کسی چنین سلام کنیم و عرضه بداریم:

السلام عليك يا ميثاق الله الذى أخذه و وکده.

سلام بر پیمان خدایی و میثاق الاهی که چنین شدید و اکید گرفته است؟

نوح پیامبر را در عالم ذر باز دارند. خلیل خدا ابراهیم را نگه دارند. کلیم خدا موسی و پسر مریم عیسی، علیهما السلام، را مورد خطاب قرار

دهند. حتی جد امجدش حضرت خاتم النبیین در این پیمان گیری و اخذ میثاق داخل باشد و همگی اقرار و اعتراف نمایند که: آری، دین خدا با مهدی خدا نصرت می پذیرد. دولت الاهی به وسیله مهدی الاهی محقق می شود. از دشمنان خدا بدان دست انتقام خدا، انتقام گرفته می شود و سرانجام، بندگی و عبودیت مطلق برای حق متعال در زمان ظهور حضرتش فرا می رسد.

ص: ۵۳

۱- تفسیر قمی ج ۱، ص ۱۷۲، بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۳۶.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۸ (کتاب الایمان و الکفر، باب ۳، ح ۱).

ای صاحبان عزم و ارباب اراده قوی، ای بزرگترین پیامبران الاهی این پیمان را استوار سازید و عهده دار شوید. چون خدا می داند که بر این عهد و میثاق باقی می مانید و به آن وفا می نمایید افسر اولی العزمی بر تارک شما نهاده است.

السلام علیک یا وعدالله الذی ضمنه

سلام بر تو ای وعده خدا؛ وعده ای که خدایش ضمانت نموده است.

خوب است برای توضیح این جمله سلام به آنچه در شرح جمله «موعودها» در کتاب «سوگند به نور شب تاب» نوشته ایم، مراجعه شود. (۱) در اینجا مضاف بر آن می آوریم که:

سلام بر امام زمان، علیه السلام، و ذکر آن وجود مقدس در ادعیه و زیارت با عنوان موعود بسیار است ولی در این جمله از زیارت شریفه آل یس با دو خصوصیت آمده است: یکی عنوان «وعدالله» و دیگری قید «الذی ضمنه».

موعود بودنش را دانستیم ولی در اینجا به حضرتش با عنوان وعدالله سلام می کنیم. گویا آن وجود مقدس موعودی است که از شدت موعودیت «وعد» شده است. او وعده داده شده ای است که حقیقت و نفس وعد است؛ در آن حد که هر وقت وعده خدا گفته می شود، آن موعود به نظر می آید. نوع آیات شریفه قرآن که در آنها ذکری از وعد آمده به آنچه متعلق به آن حضرت است تفسیر شده است. چند نمونه می آوریم:

حضرت صادق، علیه السلام، در تفسیر آیه ۷۵ سوره مریم «حتى إذا رأوا ما یوعدون...» فرمود:

فهو خروج القائم، علیه السلام. (۲)

آنگاه که آنچه را وعده داده شده اند ببینند، خروج حضرت قائم، علیه السلام، است.

حضرت باقر علیه السلام در توضیح آیه ۴۴ سوره معارج «ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون»؛ این است آن روزی که وعده داده شده بودند. فرمود:

یعنی یوم خروج القائم، علیه السلام (۳)

منظور خداوند خروج حضرت قائم، علیه السلام، است.

ص: ۵۴

۱- سوگند به نور شب تاب، صص ۲۸-۲۶.

۲- اصول کافی ج ۱، ص ۴۳۱ (کتاب الحجه، باب فیہ نکتف و نتفف من التنزیل فی الولایه، ح ۹۰).

۳- تأویل الایات الظاهره، ص ۷۲۶.

در بیان آیه ۵۵ سوره نور و عدل الله الذین آمنول منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنهم فی الارض...؛ خدای آن دسته از شما را که ایمان آورده و اعمال شایسته داشته باشند وعده داده است هر آینه در زمین خلافت بخشد. نیز حضرت صادق، علیه السلام، فرمود:

آنگاه که شب جمعه (آن شب جمعه موعود معهود) فرار رسد، خدای فرشته ای را به آسمان دنیا فرو فرستد و چون فجر طالع شود و سپیده بدمد. آن ملک بر عرش بالای بیت المعمور نشیمن گیرد. برای محمد و علی و حسن و حسین، علیهم السلام، منبرهایی از نور نهاده بر آنها بالا روند و فرشتگان و پیامبران و اهل ایمان گرد آنان جمع شوند و درهای آسمان گشوده شود. چون خورشید به میان آسمان رسد، رسول خدا، صلی الله علیه و آله، گوید: پروردگارا، میعادى که در کتاب دادى چه شد؟ و آن این آیه قرآن است: «که اهل ایمان و عمل صالح از شما را خدا وعده داده که آنها را در زمین جانشین قرار دهد...» (آیه ۵۵ سوره نور). آنگاه فرشتگان و پیامبران همانند سخن نبی مکرم و پیامبر خاتم را بگویند. سپس محمد و علی و حسن و حسین، علیهم السلام، به سجده افتند. آنگاه بگویند: بار پروردگارا! غضب کن که به تحقیق حریم تو هتک شد و برگزیدگان تو کشته شدند. و بندگان شایسته ات خوار شمرده شدند. در این هنگام آنچه خدا خواهد انجام دهد که آن روز، روز معلوم است. (۱)

آری، هر جا سخنی از وعد و وعده است نشانی از آن بی نشان یافت می شود. هر کجا صحبت از میعاد و موعد است آن وعد و میعاد به نظر می آید و هر کجا نامی از موعود به میان می آید آن موعود معهود جلوه می کند؛ گویا در عالم وعدی جز او و موعد و میعادى جز روز ظهور او نیست که راستی هم اگر موعودى است، اوست و اگر میعادى است، روز ظهور اوست و اگر وعدى است استقرار حکومت حقّه الهیه به کف با کفایت اوست.

قیدی که در این جمله سلام آمده است «الذی ضمنه» است که مطلب را محکمتر می سازد؛ زیرا وقتی چیزی وعده خدا شد تخلف بردار نیست که «انّ الله لا یخلف المیعاد». (۲)

ص: ۵۵

۱- غیبت نعمانی، ص ۲۷۶.

۲- سوره آل عمران، آیه ۹.

وعدۀ خدا - آنگاه که وعدۀ دهد - تمام است تا چه رسد به این که وعدۀ اش را ضمانت نماید.

در میان ما مرسوم است که اشخاص معتبر و وعدۀ شان مورد قبول و پذیرش است. بدون چون و چرا می گوئیم: فلانی اگر وعدۀ داده قبول است؛ چون او حرفش دو ندارد؛ سرش برود قولش نمی رود؛ نیازی به ضمانت ندارد؛ همین که گفت: من وعدۀ می دهم، کار تمام است.

چه کسی خوش قولتر از خداست؟ کیست وعدۀ اش از وعدۀ خدا معتبرتر؟ امام زمان، علیه السلام، وعدۀ خداست. ظهور و قیام او را خدا وعدۀ داده است. نصرت و یاری او را خدا وعدۀ داده است. صرف وعدۀ و نفس قول او کافی و فوق کفایت است تا چه رسد به این که این وعدۀ اش را هم تضمین کرده است! وعدۀ ای است حتمی؛ امری است که تحققش قطعی است؛ بدا بر نمی دارد؛ تغییر و تبدیل پیدا نمی کند.

بر این اساس است که فقط باید به آن وعدۀ دل خوش کرد. فقط باید در انتظار رسیدن آن میعاد بود و فقط در فکر آمدن آن موعود که حقیقت وعد و موعود و میعاد او و قیام اوست. باقی - هر چه هست - شبه الوعد است؛ بدل الوعد است؛ اسم الوعد است. بچه ها را چگونه گول می زنند و چه وعدۀ ها به آنها می دهند؟ غیر از آن وعد و موعود - هر چه هست - از این قبیل است. بی جهت به این طرف و آن طرف توجه نکنیم که جز خستگی چیزی عائد نمی گردد. هر صبح و شام بر وعد حق سلام کنیم و تحقق و انجام و تنجز عاجل آن را از حق متعال بخواهیم.

السَّلامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهٖ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهٖ الْكَلِمَ وَ يَلْفَمَ بِهٖ الشَّعْثَ وَ يَمَلَأْ بِهٖ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا وَ يُمْكِنَ لَهُ وَ يَنْجِزَ بِهٖ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ. (۱)

ص: ۵۶

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۱؛ مفاتیح الجنان، ص ۵۳۰ (زیارت حضرت صاحب الامر، آداب سرداب).

دکان عاشقی را بسیار مایه باید

گفتگو با حجهالاسلام والمسلمین شیخ عبدالقائم شوشتری

گفتگو از: محمود مطهری نیا اشاره: حجهالاسلام والمسلمین شیخ عبدالقائم شوشتری پس از آنکه تحصیلات حوزوی را تا مرحله سطح در شهر مقدس مشهد گذراندند به آستان بوسی حضرت معصومه، سلام الله علیها، به شهر قم عزیمت و در آنجا از محضر استادان و علمایی نظیر مرحوم علامه طباطبایی، آیهالله بهاءالدینی، رحمهمالله علیهما، و آیهالله العظمی بهجت کسب فیض نمودند. ایشان در عرفان، اخلاق، ادیان و مذاهب مطالعات زیادی داشته اند و در حال حاضر امام جمعه شاهین شهر اصفهان و استاد حوزه علمیه اصفهان می باشند. وجود ایشان زینت بخش مجالس و محافل مهدوی این شهر است. در حدیث داریم که: «من مات و لم يعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة» مراد از معرفت امام در این حدیث چیست؟ آیا معرفت شناسنامه ای؛ اینکه حضرت پدرشان که بوده و مادرشان که بوده، در کجا متولد شده اند و... کافی است، یا حد بالاتری از معرفت مورد نظر است؟

معرفت مراتبی دارد. کمترین حد معرفت همان معرفت شناسنامه ای است و مرحله بالاتر معرفت نورانی (معرفه بالنورائیه) است، چنانکه حضرت امیر، علیه السلام، فرمودند: «معرفة بالنورائیه، معرفه فالله». هر چه (1) معرفت ما نسبت به حضرت مهدی، علیه السلام، عمیق تر و ریشه دارتر باشد، به همان نسبت در توحید هم عمیق تر خواهیم بود. یک نسبت مستقیم بین «معرفه الله» و «معرفه امام» وجود دارد و حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة» ناظر است بر همه مراحل معرفت. آن مرحله ای که اگر انسان شناخت نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است، مرحله ای است که در آن انسان حتی فاقد معرفت شناسنامه ای است. اگر کسی کمترین مرحله معرفت را داشته باشد، به مرگ جاهلیت نمی میرد، اما به کمال نمی رسد. اگر ممکن است مراتب معرفت را ذکر کنید. حداقل را که گفتید همان معرفت شناسنامه ای است و حداکثر آن معرفت نورانی، در این باره بیشتر توضیح دهید.

ص: ۵۷

به قول فلاسفه مراتب تشکیکیه است. ممکن است همان ده مرتبه که برای ایمان ذکر شده برای معرفت (۱) هم ذکر کنیم. گفته اند حضرت درست است ده درجه ایمان داشته است در توحید و ده درجه ایمان هم در ولایت حضرت علی، علیه السلام. به همین نسبت معرفت هر کسی در توحید کاملتر است در ولایت هم کاملتر است. آیا این ده مرتبه در جایی ذکر شده است؟

نه، بتفصیل در جایی ذکر نشده است. تنها گفته شده حضرت سلمان درست است ده درجه ایمان داشته، ابوذر نه درجه و مقداد هفت درجه (۲) به هر حال این نکته ها بیان شده اما اینکه تفکیک این مراتب کدام است ذکر نشده است. معرفت نورانی را لطفاً تعریف بفرمایید.

پیغمبر اسلام، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمودند: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نوري؛ خداوند متعال اولین چیزی که آفرید نور من بود» و یا در حدیث دیگر: (۳) «خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيهِفِ وَالْمَشِيهِفِ بِفَنَفْسِهَا وَنَحْنُ تَفَلُّكُ الْمَشِيهِفِ؛ خداوند اشیاء را به وسیله مشیت آفرید و مشیت را بی واسطه و ما همان مشیت هستیم». آشنایی با این مسائل معرفت نورانی است. عالم بر دو گونه است: عالم خلق و عالم امر. به تعبیر دیگر طبیعت و ماوراء طبیعت. فضائل و مناقب ائمه اطهار، علیهم السلام، دو گونه است: برخی فضائلشان فضائل خلقی است و برخی دیگر، فضائل امری است. آشنایی با عالم امر و فضائل امری حضرات ائمه، علیهم السلام، مقدمه معرفت بالنورانیه است. طالب معرفت باید برای این منظور دوره کلاس ولایت را ببیند و آشنا شود. راههای شناخت پیدا کردن کدام است؟

راههای شناخت به قول جناب خواجه حافظ: «دکان عاشقی را بسیار مایه باید». کتابهایی را که درباره حضرت مهدی، علیه السلام، نوشته شده به فارسی و عربی، روایی، فلسفی، کلامی همه جورش را باید مطالعه کرد تا معرفت انسان نسبت به حضرت مهدی، علیه السلام، بیشتر شود. ولی بالاتر از این تقواست؛ که خود تقوا و عبادت و بندگی یکی از راههای معرفت است. در خود قرآن کریم خدای تعالی می فرماید: «وَأَعْبُدُوا رَبَّكُمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَكُمُ الْيَقِينُ؛ عبادت کن تا به یقین برسی». (۴) پس معلوم می شود عبادت راه رسیدن انسان به یقین است؛ چه یقین در توحید، چه یقین در ولایت. این راه دوم شناخت پیدا کردن است و راه سوم اینکه، خدمت استادانی که محضر مقدس حضرت مهدی، علیه السلام، مشرف شده اند برسیم و با آنها گفتگو و مجالست داشته باشیم. خلاصه مجالست با مقربان حضرت مهدی، علیه السلام، که در هر زمان بوده اند و هستند و خواهند بود. عبادتی که منجر به معرفت الله می شود آداب مشخصی دارد و در روایات آنها را می توان دید آیا عباداتی که کمک به معرفت حضرت می کند، همانهاست یا مصادیقی دیگر هم برای آنها ذکر شده؟

ص: ۵۸

۱- ر.ک: همان، ج ۶۶، ص ۱۶۵، ح ۴.

۲- ر.ک، همان.

۳- همان: ج ۱۵، ص ۲۴، ح ۴۴؛ ج ۲۵، ص ۲۲، ح ۳۸.

۴- سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۹.

بله، علاوه بر آنها عبادت‌های خاصی هم هست. بعضی از ختومات و اذکار هست که مخصوص حضرت مهدی، علیه السلام، است. اینها را انسان مداومت بکند آثار سریعتری می‌بیند. مثلاً زیارت آل یس دو نسخه است و دو گونه ذکر شده است و هر دو اولش «سلام علی آل یس» است. نسخه مختصرش که در مفاتیح است و خیلی خوب است ولی نسخه مفصلش خیلی بهتر است که در کتبی نظیر «صحیفه الهادیه»، است که خود مرحوم علامه طباطبایی به بنده فرمودند هر کس چهل روز به آن نسخه مداومت کند مسلماً محضر حضرت مشرف می‌شود. آیا این مصداق بایست نیست که بگوییم هر کس فلان ذکر را فلان مدت بگوید حتماً محضر حضرتش مشرف می‌شود؟

خیر، زیرا این ذکر علت تامه نیست و شرایط دیگری هم لازم است برقرار شود؛ مثلاً اگر کسی یک ختم را انجام بدهد ولی از محرمات پرهیز نکند نتیجه نمی‌گیرد. علما و افرادی که محضر حضرت مشرف شده اند دو دسته می‌شوند: دسته اول امثال سید بحرالعلوم و سیدبن طاووس هستند که قضیه تشریف ایشان مسلم است. ولی این دسته عمدتاً کتمان می‌کنند و نهایتاً این است که بگویند بعد از مرگم این قضیه را نقل کنید و قبل از آن را راضی نیستم. دسته دوم هم کسانی هستند که این جریان تشریف را برای خودشان مغازه کرده اند و به مشتری جمع کردن می‌پردازند حال آنکه پشت پرده چیز دیگری است. راه تشخیص و تفاوت قائل شدن میان این دو دسته چیست؟

من خودم شخصاً به کسانی که ادعا می‌کنند، فوراً شک می‌کنم؛ یعنی اطمینان نمی‌کنم به آنها. یک مرتبه حاج احمدآقا از حضرت امام سؤال کرد: «پدر جان من فهمیدم که یک حقایقی هست که دست ما به آن نرسیده است؛ یا خود شما مرا به

فضائل و مناقب ائمه اطهار، علیهم السلام، دو گونه است: برخی فضائلشان فضائل خلقی است و برخی دیگر، فضائل امری است.

شاگردی قبول کنید یا اینکه کسی را به من معرفی کنید که بروم از محضرش استفاده کنم.» امام در جواب فرمودند: «احمد! آن را که خبر شد خبرش باز نیامد.» این مطلب امام مطلب حقی است. شاید بتوان گفت ۹۹٪ کسانی که محضر مقدس حضرت مهدی، علیه السلام، برآستی مشرف شده اند نامشان در هیچ کتابی نیست و از زبان هیچ گوینده ای هم نمی‌توان شنید. مثلاً خود امام من یقین دارم که ایشان تشریفاتی خدمت حضرت داشته اند ولی هیچ کس از آنها با خبر نیست. مرحوم آیت اله بهاءالدینی یکبار از زبانش در رفت که ایشان مکرر خدمت حضرت تشریفاتی داشتند ولی یکبار آن را از زبانشان شنیدم که در جلسه ای که حضرت مهدی، علیه السلام، بوده اند ایشان هم در آن جلسه حضور داشته اند و قصد گفتن آن را نداشتند. من به آنها که اظهار می‌کنند، حسن ظن ندارم؛ جز آنکه در حد سیدبن طاووس باشند یا سید بحرالعلوم یا مقدس اردبیلی یا امثال ایشان.

در آخرین توفیق حضرت به علی بن محمد سمی عبارت «مَنْ ادَّعى المَشَاهِدَةَ... فهو كَذَّابٌ مَفْتَرٌ» یعنی (۱) چه؟

استنباط من این است که منظور از «مشاهده»، نیابت خاصه است. چون که حضرت می‌خواستند دوران نیابت خاصه را پایان یافته معرفی کنند و لذا به او توصیه می‌کنند و تو بعد از خودت به کسی در این مقطع درباره نیابت خاصه وصیت نکن که هر کسی بخواهد آن را ادعا بکند دروغگوست و افترا می‌بندد. چرا لفظ «مشاهده» به کار رفته است و از الفاظی نظیر نیابت و

خلافت که چنان مفهومی از آن استنباط می شود استفاده نشده است؟

ص: ۵۹

۱- المجلسی، محمدباقر، همان: ج ۵۳، ص ۱۹۶.

صدر توقع ذیل آن را معنی می کند. آیا در عربی «مشاهده» به چنین معنایی به کار رفته است؟

«مشاهده» در عربی به معنی دیدار طرفینی است؛ یعنی وقتی ما مثلاً می گوئیم «مضاربه!»؛ یعنی زد و خورد شد. هم زد و هم خورد. «مشاهده» هم به معنی این است که من هر وقت حضرت را بخواهم ببینم می توانم و هم حضرت هر وقت بخواهند می توانند مرا ببینند. این را حضرت نفی فرموده اند. ولی آن قدر که من در این زمینه مطالعه داشته ام، اذکار و ختم زیادی داشته ام، اشخاص بزرگی را ملاقات کرده ام به این نتیجه رسیده ام که قطعاً امکان تشریف هست؛ یعنی اگر تمام عالم جمع شوند بگویند امکانش نیست من باورم نمی شود. چرا که من یقین کرده ام امکانش هست. اما نوع تشریف برای اشخاص مختلف متفاوت است. اکثر آنها که می گویند خدمت حضرت مشرف شدیم راست می گویند کسی را دیده اند و کراماتی از او مشاهده کرده اند ولی خود حضرت نبوده است. غالباً یا اوتاد یا ابدال یا نجبا و یا صلحا بوده اند. یعنی آنها یکی از افرادی را مشاهده کرده اند که در دوران غیبت با حضرت در ارتباطند. البته در بعضی از موارد خود حضرت بوده اند. دیگر آنکه ممکن است بعضی راست بگویند ولی برای آنها مکاشفه شده است و مشاهده نبوده است. ما سه نوع ملاقات داریم: ملاقات در خواب، ملاقات در بیداری و عیان مثل اینکه ما الآن همدیگر را می بینیم و نوع سوم مکاشفه است که حالتی بین خواب و بیداری است. انسان بیدار است ولی در مرز تعبیر و تاویل قرار می گیرد. مثل قضیه سیدرشتی که می گوید دیدم در آن شب حضرت در باغی ایستاده اند و با بیل به درخت می زنند و برفهای آن را می تکانند. مگر حضرت بیکارند که به درخت بزنند که برفهای آن بریزند؟ این مکاشفه بوده و معنا دارد. مکاشفه مثل خواب تعبیر دارد. پس اینکه بعضی می گویند مثلاً در بیابان مضطر شدم و یا «فارس الحجاز ادرکنی» گفتم «یا صاحب الزمان» گفتم و حضرت به فریاد رسید؛ چه توضیحی دارد؟ چه دلیلی دارد که حضرت بوده است.

شاید از مأموران ایشان بوده اند. صرف اینکه با شخصی ملاقات کرده است ثابت نمی کند که آن شخص حضرت صاحب، علیه السلام، بوده اند، باید فرد شیعه کامل باشد تا بتواند در زمان غیبت خدمت حضرت برسد. آنها که مشاهده کرده اند اکثراً یا مکاشفه است یا دیدار اولیاءالله. چطور می توان این موضوع را تشخیص داد؟

باید به ریز قضیه نگاه کرد. مثلاً می گوید: خدمت حضرت مشرف شدم، مصافحه کردم، دست حضرت نرم بود یا دست در بدنشان فرو می رفت. این مکاشفه است. آنکه معاینه است حضرت جسم مبارکشان عرض و طول و وزن و رنگش مشخص است. یا مثلاً می گوید دیدم ایشان یکدفعه غیب شدند. درست است که حضرت می توانند جسم مبارکشان را غیب کنند ولی در مواردی که ایشان غیب می شود غالباً مکاشفه است. در مورد حضرت رسول، صلی الله علیه و آله، ذکر شده است که گاهی ایشان مقابل کعبه می ایستادند و نماز می خواندند ولی کفار ایشان را نمی دیدند.

آری، عرض کردم که حضرات معصومین چنین توانایی دارند. ما اعتقادمان این است که پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، و دوازده امام، علیهم السلام، صاحب ولایت تکوینیه کلیه الهیه هستند؛ یعنی فرقی بین ایشان و خدا نیست الا فرقی مخلوقیت «لا فرق بینک و بینهم إلا أنهم عبادک» این بزرگواران به اذن خدا (۱) همه کاره هستند ولی غالباً استفاده نمی کنند.

جسم شریف حضرت در یک نقطه زمین بیشتر نیست ولی مظاهر ایشان که به صورت مکاشفه و... مشاهده می شود، ممکن است در آن واحد در هزار نقطه تجلی کند و با هر کسی می توانند حرف بزنند اما در حقیقت نسبت حضرت نسبت علت به معلول و یا خالق به مخلوق است. به عبارت دیگر این مظاهر همگی مخلوق حضرتند و به اراده حضرت ایجاد می شوند. حضرت فوق این حرفهاست.

در حدیث داریم: «افجعلونا مخلوقین و قولوا فینا ما شئتم فلن تبلغوا؛ ما را مخلوق خدا بدانید آنگاه از وضایل و مناقب هر چه می خواهید بگویید تازه به آن حدی که ما هستیم شما هنوز نرسیده اید.» مقامی (۲) ایشان دارند که حتی انبیاء هم در آن مقام نیستند و اصلاً قابل قیاس هم نیستند و همه شان در مقام چهارده معصوم، علیهم السلام، باید بیایند و شاگردی کنند.

بعضی از مردم وقتی می خواهند در مورد حضرت آگاهی پیدا کنند می پرسند آیا حضرت ازدواج کرده اند یا خیر؟ آیا فرزند دارند؟ آیا اگر جواب مثبت است آنها هم مثل ایشان عمر طولانی دارند؟ و یا کجا زندگی می کنند؟ پاسخ اینگونه سؤالات را چگونه باید داد؟

ص: ۶۱

۱- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، دعاهاى هر روز ماه رجب، دعای پنجم.

۲- همان، ج ۲۵، ص ۲۷۹، ح ۲۲.

در مورد این مطالب با احتمال باید صحبت کرد و با یقین نمی توان. شاید حضرت مجرد باشند، احتمال دارد حضرت متأهل باشند و در همین شهرهای خود ما ساکن باشند ولی فرزندان ایشان را نشناسند و یا احتمال دارد حتی ایشان را بشناسند. این احتمال قوی است که حضرت در شهرهای خود ما ساکن باشند دارای زن و فرزند باشند اما نه همسرشان، ایشان را بشناسد و نه فرزندان ایشان و نه نوه هایشان. تأیید می کند این مطلب را حدیثی که می فرماید: وقتی حضرت تشریف می آورند ۱۰۰۰ نفر از فرزندان خود او (بی واسطه و باواسطه) در خدمتش هستند. و احتمال سوم اینکه ممکن است حضرت از زن و فرزند خویش این موضوع را مخفی بدارد مثلاً نامش را بگوید سید مهدی حجازی یا سید محمد علوی هر جور که بفرمایند درست است یا سید مهدی موسوی، سید مهدی رضوی چرا که سید مهدی هستند حجازی هم هستند یا سید محمد هستند علوی هم هستند می توانند اسماء فراوانی انتخاب کنند و خود را به آن معرفی کنند که البته این صرف احتمال است. ولی مطلب اساسی این است که ما در این مطالب مأموریت به کشف و اطلاع نداریم و نکته ظریفتر اینکه حال که آن حضرت در حال غیبت به سر می برند و باید مخفی باشند دوستان حضرت هم باید ایشان را کمک کنند در این مسأله یعنی در مخفی بودن. یعنی فرض کنیم اگر بنده بدانم حضرت در کدام شهر ساکنند و دارای زن و فرزند هستند نسبت به ایشان موظف هستم که این مطلب را مخفی بدارم و افشا نکنم.

به شیخ کلینی که هم زمان حسین بن روح بودند گفتند که چطور شد شما که عالم و مجتهدید نایب خاص امام زمان نشدید ولی یک نفر کاسب نایب حضرت شد؟ ایشان فرمود: چون او رازدارتر از من بود. اگر حضرت زیر عبایش باشد می گوید: حضرت مهدی کجاست؟ ولی اگر من بدانم حضرت مهدی مثلاً در بغداد است طاقت نمی آورم و اگر یک نفر پرسید می گویم. حضرت در بغداد است.

دلبرم در بر و پرسم ز کسان یار کجاست

تا که اغیار ندانند که دلدار کجاست

البته این قضیه قطعی نیست که ایشان مجردند یا متأهل به چه کیفیت. اما اینکه نقل می شود که حضرت در جزیره خضراء هستند بیشتر به افسانه شبیه است تا حقیقت. اینکه به مخفی بودن حضرت باید کمک کرد یعنی چه؟

منظور پنهان داشتن نشانی ایشان است نه معرفی نکردن شخصیت ایشان. در آن نباید کوتاهی نمود. باید تبلیغ کرد باید شخصیت حضرت را به مردم معرفی نمود. ولی اگر فرض کنیم که اینقدر من به حضرت نزدیک شدم که فهمیدم ایشان در شهر قم و فلان خیابان و فلان خانه ساکن هستند نباید به مردم بگویم و یا اگر فهمیدم حضرت زن و فرزند دارند و فلانی زن یا فرزند یا نوه ایشان است نباید معرفی کنم، باید مخفی کرد. رسانه های گروهی در معرفی و شناساندن حضرت مهدی، علیه السلام، به مردم چه نقشی می توانند داشته باشند؟

تبلیغات صحیحی از حضرت مهدی، علیه السلام، داشته باشند که مردم با حضرت مهدی، علیه السلام، بیشتر آشنا شوند و درباره ایشان مردم را رشد بدهند. شیعه نسبت به حضرت مهدی، علیه السلام، خیلی کوتاهی می کند. ما باید بیش از این درباره شناخت حضرت مهدی، علیه السلام، کار بکنیم. یکی از دوستان بنده مرحوم حاج آقا نقوی فشنودی برای من نقل کرد که در یکی از تشریفاتی که خدمت حضرت مهدی، علیه السلام، داشتند (که این را در جلسات هم شنیده ام و مکرر شنیده ام) که حضرت مهدی، علیه السلام، گله کرده بودند از شیعیان و گفته بودند «شیعیان به فکر ما نیستند». و واقعش هم همین است شیعه درباره حضرت طلب وصول کافی ندارند و هر وقت به فکر حضرت می افتند به فکر ملاقات ایشان می افتند. در حالی که ملاقات مأموریت ما نیست و مأموریت ما معرفت نورانی است نسبت به حضرت. باید از حضرت شناخت کامل داشته باشیم. یعنی همین روشی که علمای ما دارند، علما، فلاسفه، حکما. در مورد حضرت چه کتابهایی را باید مطالعه کرد؟

کتابی است به نام کتابنامه حضرت مهدی، علیه السلام، که ۲۰۰۰ جلد کتاب را درباره حضرت مهدی، علیه السلام، معرفی کرده است. انسان اول باید این کتاب را تهیه کند و از روی آن فهرست کتابهای حضرت را یاد بگیرد. کسانی که فارسی بلدند کتابهای فارسی را مطالعه کنند و کسانی هم که عربی می دانند از کتابهای عربی استفاده کنند. اما اینکه یک کتاب که بتوانم در این باره خدمت شما عرض بکنم نمی توان یک کتاب را گفت که شما را مستغنی کند از بقیه کتب، هر کتابی یک بعد از قضیه را توضیح داده است. باید زیاد کتاب خواند. شیعیان عادی درباره حضرت باید حداقل ۱۰ جلد کتاب خوانده باشند و این حداقل است و طلبه ها هم ۱۰۰ جلد و محققان ۵۰۰ جلد مطالعه کرده باشند. حال برای آن ده جلد که فرمودید می توانید مثالهایی ذکر کنید؟

چند کتاب خدمتتان عرض می کنم: «ولایت کلیه الهیه» مرحوم علامه میرجهانی، «مهدی منتظر، علیه السلام»، «آشیخ جواد خراسانی»، «مهدی موعود، علیه السلام»، ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار و امثال اینها.

آیا تمام مطالب و احادیث این کتب یا دیگر کتب معتبر و قابل استفاده هستند؟

شما کتابی جز قرآن پیدا نمی کنید که در آن اشتباه نباشد. هر کتابی نقاط ضعفی هم دارد ولی ما باید از مطالب اساسی و محکم آنها استفاده کنیم. حضرت امیر، علیه السلام، درباره اولیاءاله می فرماید: «من غلب محاسنه مساویه فهو من الکاملین؛ کسی که خوبیهایش بر بدیهایش غلبه داشته باشد او از انسانهای کامل است.» ما توقع داریم که به انسانی برخورد کنیم که هیچ نقصی نداشته باشد. در این صورت ما بی استاد می مانیم کسی که هیچ نقصی ندارد یک نفر است و او حضرت مهدی، علیه السلام، است. هر عارفی، هر استادی و استاد اخلاقی، هر بزرگی ممکن است صد نقطه مثبت داشته باشد و دو نقطه منفی هم داشته باشد. ما باید از آن نقاط مثبت وی استفاده کنیم. کتاب هم همینطور است. کتابی که هیچ نقصی نداشته باشد وجود ندارد به جز کتب آسمانی و کتابهایی که مربوط به انبیاء و ائمه طاهرین، علیهم السلام، است. به عنوان آخرین مطلب چه توصیه ای به جوانان و ما دارید؟

اولین شماره مجله موعود که به دستم رسید و مطالعه کردم خیلی خوشحال شدم که حرکت مثبت و مفیدی در باب ولایت و امامت انجام می گیرد. از همان موقع هر گاه به یاد دوستان افتاده ام دعا کرده ام که در کارهایتان موفق باشید و سفارش من به جوانان این است که بدانند ظهور نزدیک است و خودشان را آماده کنند و صالح و با تقوا باشند تا از حضرت مهدی، علیه السلام، خجالت نکشند. البته دقیقاً کسی تاریخ ظهور را نمی داند. به قول حضرت امام، رحمه الله علیه، که فرمودند ممکن است یکسال تا ظهور مانده باشد و شاید هم یکصد هزار سال. کسی دقیقاً نمی داند اما روایاتی که درباره علائم الظهور است و فضای قبل از ظهور را برای ما ترسیم کرده است نشان می دهد که ظهور خیلی نزدیک است و ممکن است نسل امروز آن را درک کند و لذا باید مهیا شد. هیچ آمادگی بهتر از تقوا و صلاحیت اخلاقی نیست و برای حضرت هم هر چه می شود بیشتر تبلیغ کنید. از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار دادید، سپاسگزاریم.

قبله عشق

با چشم دل هر لحظه، تماشا کنم ترا

در کوی عشق، قبله زیبا کنم ترا

مجنون رخت گردم و لیلا کنم ترا

«کی رفته ای ز دل که تمنا کنم ترا

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم ترا» خورشید نخوانم که تویی ماورای نور

در جلوه ای هر آینه و می شوی ظهور

ای چشم و جان و دل که تویی مایه سرور

«غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور

پنهان نگشته ای که هویدا کنم ترا» چشمان دلربای تو جان می برد ز تن

در عشق و غمزه گری ماهری به فن

با غمزه گر آتش به دل ما زنی، بزن

«با صدا هزار جلوه برون آمدی که من

با صدا هزار دیده تماشا کنم ترا» ای کاش کوی دلشدگان می زدی سری

تا می گشودی از سر رحمت به ما دری

ای آنکه از لطافت گل، لطیف تری

«مستانه کاش در حرم و دیر بگذری

تا قبله گاه مونس و ترساکنم ترا» هر شب به یاد روی تو من اقتدا کنم

برگرد روی ماه تو پروانه ای منم

رخصت اگر به حریم تو یابم ای صنم!

«خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنم

خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم ترا» یک ره اگر به سوی من آیی نگار من!

یک دم اگر تو نشینی کنار من

از چهره براندازی از نقاب یار من!

«زیبا شود به کارگه عشق کار من

هر گه نظر به صورت زیبا کنم ترا» خورشید را اگر ز کرامت به من دهند

مهتاب را اگر ز سخاوت به من دهند

فردوس را «رضا» به تمامت به من دهند

«طوبی و سدره اگر به قیامت به من دهند

یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا»

رضا قاسم زاده

شیدا سادات آرامی سید باقی سر از سجده برداشت. مهر را بوسید و تسبیح را در دست گرفت. خیلی وقتی می شد که خورشید راه مغرب را پیش گرفته و روی گلگون آسمان را سیاه کرده بود، خانه در سکوت حزن انگیزی غوطه می خورد و تنها گاهی صدای ناله پیرمرد بر صورت سکوت چنگ می انداخت. «خدایا! از این درد نجاتم بده، پروردگارا! عطوه را از دست این پسرها رها کن. آه، عطوه بیچاره کجا فکر می کردی زمانی برسد که بچه هایت چنین ظلمی به تو کنند.» سیدباقی و برادرش با آنکه در اتاق دیگر بودند. اما ناله های عطوه را بخوبی می شنیدند. برادر سیدباقی در حالی که گوشه های جانماز را روی مهر می گذاشت، آرام گفت: «سید! هیچ فکری به نظرت نرسیده؟» سید پاسخ داد: «نه، هنوز نمی دانم چه کنیم. اینطور هم نمی شود باید راه حلی پیدا کرد» برادر گفت: «اما من فکری به نظرم رسیده، می گویم بهتر نیست، راه تقیه را پیش بگیریم؟» سیدباقی نگاهش را از مهر برید و به صورت برادرش دوخت و پرسید: «آنوقت با این حرف، حال پدر خوب می شود؟» برادر جواب داد: «خوب خوب که نه، اما حداقل از اینهمه نارضایتی که از ما دارد کاسته خواهد شد و شاید در سلامتی اش تأثیر داشته باشد.» سیدباقی، تسبیح را کنار مهر گذاشت و دستی به ریشش کشید و گفت: «نه، خوب نیست. بعد از اینهمه مدت که مانند شیعه های دوازده امامی، عباداتمان را انجام داده ایم، بیایم، بگویم پشیمان شده ایم. معلوم است که پدر باور نمی کند.» برادر با شتاب گفت: «چرا باور نمی کند، تازه ما می توانیم براحتی به وظایفمان عمل کنیم. چرا که پدر بیمار است و در بستر افتاده، توان حرکت ندارد تا نحوه عبادتمان را ببیند.» سیدباقی گفت: «اگر در شهر پر شود که ما از امامیه برگشته ایم چه؟ می دانی چه تبلیغی برای مذهب زیدی کرده ایم... نه، فکر خوبی نیست...» در این وقت با ابروهایی گره خورده به برادرش که او هم به فکر فرو رفته بود نگاه تندی انداخت و گفت: «نکند تو حقیقتاً پشیمان شده ای؟» برادر بلافاصله گفت: «خدا نکند، این چه حرفی است. راستش من نگرانم. اگر پدر خشمگین از ما از دنیا برود چه؟... من می ترسم.» سیدباقی گفت: «تو خوب می دانی که ما در حق پدر ظلم نکرده ایم. تازه عقایدمان را برایش توضیح دادیم که اگر خواست او هم قبول کند، تقصیر ما چیست که او نپذیرفت و زیدی ماند؟ تازه ما باید طبق دستور قرآن و ائمه، علیه السلام، با او بخوبی رفتار کنیم تا فردای قیامت مسؤول نباشیم.» سید بعد از مکث کوتاهی ادامه داد: «اصلاً مگر خودت با آگاهی و بینش این مذهب را انتخاب نکردی؟ کسی تو را وادار کرده بود؟» برادر گفت: «نه، من به حق بودن امامیه اطمینان دارم و گرنه هرگز دین خود را رها نمی کردم، اما راستش را بخواهی، فکری است که مدتهاست مرا آزار می دهد و آن اینکه اگر طبق اعتقاد امامیه حضرت ولی عصر، علیه السلام، زنده و آگاه به مسایل شیعیان است. پس چرا به ما جوابی نمی دهد؟ سید جان! من می گویم اگر پدر شرط پذیرفتن مذهب امامیه را شفا یافتن آن هم به دست صاحب عصر قرار داده پس چرا... چرا...؟» در این وقت بغضش ترکیب و قطرات اشک راه گونه ها را پیش گرفتند. سیدباقی دستش را روی شانه

او گذاشت و گفت: «برادر خوبم! ناامید نباش، هنوز زمان باقی است. اصلاً شاید حکمت دیگری در کار باشد ما که خبر نداریم. شاید خداوند ما را امتحان می کند... شاید...» در این وقت صدای سرفه های پی در پی که به دنبال ناله های عطوه شدت یافته بود شنیده شد. پسرها برخاستند و با عجله خود را کنار بستر پدر رساندند. سرفه ها مجال نفس کشیدن را از او گرفته بود. صورتش سیاه شده بود. دستش را روی زخم گذاشته بود و فشار می داد. دلش می خواست زخم را بردارد و دور بیندازد. سیدباقی یا پ پ عجله سراغ کوزه رفت و کاسه پر آب را تا نزدیک لبان عطوه برد. اما او کاسه را پس زد و با اشاره دست به آنها فهماند که کنار بروند. پسرها عقبتر نشستند. عطوه کاسه را بسختی بلند کرد و چند جرعه آب نوشید. صدای خس خس نفسهایش، دلهره عجیبی را به قلب پسرها می نشانید. سیدباقی بار دیگر کنار عطوه نشست و آهسته گفت: «پدر جان! اینطور که معلوم است، انگار حالتان بدتر شده، اگر اجازه بدهید، طیب خبر کنیم. شاید...» عطوه در حالیکه سرش را روی بالش می گذاشت و بلند بلند نفس می کشید گفت: «دیگر نمی خواهم. از این طیب و آن طیب کردن خسته شده ام. تنها دواى من مرگ است. شما هم بروید و راحت بگذارید.» و با دستان لرزانش دهان را پاک کرد. سیدباقی که هنوز نشسته بود گفت: «پدر، امید داشته باشید. زخم سینه تان خوب خواهد شد...» عطوه در رختخواب غلت خورد و گفت: «نمی خواهد مرا دلداری دهی، همینکه آبروی مرا بردید و سراغ مذهب دیگر رفتید، بس است.» پسر دیگر با التماس گفت: «اما پدر جان! شما خوب می دانید که ما قصد بی احترامی به شما را نداریم و اگر بخواهید فقط یکبار دیگر من اعتقادات و نظرات شیعه دوازده امامی...» عطوه با عصبانیت حرفش را قطع کرد و گفت: «بس است دیگر. حرف نزن» و نگاهش را روی سقف نشانید و گفت: «ای عطوه! مگر چه کردی که این دو فرزند ناخلف نصیبت شد...» سیدباقی گفت: «اینقدر خود را اذیت نکنید. ما نمی خواهیم باعث اندوهتان شویم اما خداوند شاهد است که اگر شما از ابتدا بر مذهب امامیه بودید ما هرگز مذهب شما را رها نمی کردیم.» عطوه بی آنکه حرفی بزند، پشتش را به آنها کرد و در مقابل سخن سید که گفت: «ما را ببخش.» سرش را برگرداند و گفت: «شما هر چه بگویید فایده ندارد. بارها گفته ام. باز هم می گویم، من به یک شرط مذهبتان را قبول می کنم و آن اینکه امامتان شفافیم...» سرفه ها بار دیگر مجال صحبت کردن را از او گرفتند.

زمان می گذشت و دیری نپایید که عطوه کم کم به خواب آرامی فرو رفت. پسرها آهسته او را ترک کردند و وارد اتاق خود شدند. سر سجاده نشستند. پاسی از شب گذشته بود و غم بزرگی بر قلبشان سنگینی می کرد. سیدباقی که بسختی از گریستن خود جلوگیری می کرد، آهی کشید و گفت: «یا ابا صالح المهدی، علیه السلام، به دادمان برس» برادر که رد عبور قطرات اشک را روی گونه هایش دنبال می کرد به زمزمه

گفت: «ما را دریاب که نفس در سینه مان حبس شده و سخت انتظار لطف تو را می کشیم» سید دستها را به سوی آسمان بلند کرد و در حالی که قطرات اشک از ناودان چشمش سرازیر می شدند، گفت: «ای صاحب و مولای ما! پدرمان شرط ایمانش را شفای خود قرار داده، پس چرا لطفی نمی کنی؟ مهدی جان! شبی نبوده که به در خانه ات توسل و ناله نکنیم. اما امشب دلمان بیش از گذشته، شکسته. آقا جان! پدرمان ماههاست که رنگ آسمان را ندیده و رنجورتر از همیشه در بستر افتاده. طبیعتاً جوابش کرده اند. یا صاحب الزمان! تو او را درمان کن که با عنایت تو به مذهب امامیه مشرف شود و باعث شادی ما و قوی شدن اعتقادمان گردد...» برادر جانماز را لای سجاده پیچید و با بغض گفت: «سیدباقی! اگر مولای ما، ما را قبول داشت، حتماً جوابمان را می داد. او به هر کسی که لطف نمی کند. باید لیاقت داشت و اینطور که معلوم است ما... ما...» صدای گریه

دو برادر فضا را پر کرده بود. از اتاق دیگر صدای سرفه های پراکنده ای می آمد که نشان می داد عطوه بیدار است. ثانیه ها به کندی ساعتها می گذشتند و توسل به حضرت همچنان ادامه داشت. عطوه با صدای خفیف و خش داری گفت: «بچه ها! صاحبان کو؟ مگر بحق نیستید. چرا شفایم نمی دهید؟» طعنه های نیشدار عطوه، باعث شد تا پسرها ساکت شدند و صدا هنوز شنیده می شد، «شما نمی خواهید در این روزهای آخر، دلم را به دست بیاورید و به مذهب من برگردید. مرا بگو که وقتی به دنیا آمدید، دلم خوش بود می گفتم: «عطوه! بچه هایت را خوب تربیت کن که باید از علمای زیدیه...» اشک و سرفه صورت

ناخوشی را برایش به وجود آورده بود. انگار سرفه ها نمی خواستند به حرفهایش ادامه دهد. سیدباقی که در آستانه در ایستاده بود، گفت: پدر جان! ما هم به روش علما، تحقیق و مطالعه کردیم و سرانجام این تصمیم را گرفتیم و می دانیم که امام زمان، علیه السلام، ناظر بر همه مسایل است. اما اینکه چرا شما بهبود نمی یابید، شاید اکنون مصلحت نباشد. «عطوه خشم آلود گفت: وقتی زخم سینه جانم را گرفت. آنوقت مصلحت است.» و پلکهایش را روی هم گذاشت. سید به اتاق برگشت. زانوها را در بغل گرفت و با پچ پچ گفت: «واقعاً از این اوضاع خسته شده ام... می گویم بهتر نیست تا پدر بخوابد. برویم طبیب بیاوریم؟ شاید خداوند شفای او را در دوی طبیب قرار دهد.» برادر گفت: «نه، فایده ای ندارد. هر بار همین فکر را کرده ایم، اما مگر یادت نیست، این آخری که آمد گفت: زخمی که در سینه ایجاد شده و به دنبال آن پدر را بیمار کرده، ناعلاج است و تاکنون هیچ دوی برای آن شناخته نشده» و بعد از مکث کوتاهی گفت: «سید! جز توسل و دعا کاری از دست ما بر نمی آید، الان هم دیر وقت است. خدا خودش کمک می کند...» لحظه های تلخ به کندی می گذشتند. تاریکی و سکوت عجیبی بر فضای خانه حکمفرما بود... صدای نفس های عطوه، مثل لالایی، خواب آلودگی را به چهره پسرها می نشانید. شب رفته رفته به اوج تاریکی خود نزدیک می شد و ستاره ها آخرین توان نورافشانی خود را به معرض تماشا می گذاشتند. ناگهان، صدای فریاد عطوه بر صورت سکوت سیلی سختی زد. پسرها، وحشت زده و به یکدیگر نگاه کردند. قلبشان گویا از حرکت ایستاده بود. صدا بلندتر شد... «صاحبان را دریابید... زود باشید... امامتان رفت...» سیدباقی و برادرش با عجله در حالی که از هم سبقت می گرفتند، خود را کنار پدر که آشفته در بستر نشسته بود و نفس نفس می زد، رساندند. عطوه آب دهانش را بسختی فرو داد و گفت: «صاحبان را دریابید که همین الان رفت...» پسرها پیش از آنکه فرصت نشستن پیدا کنند، پای برهنه از اتاق بیرون دویدند. سیدباقی که درب حیاط را باز کرده بود وارد کوچه شد. بدقت اطراف را نگرست. کسی نبود. خانه ها در کنار هم زیر چادر شب خواب بودند. تا چشم کار می کرد تاریکی بود. سیدباقی رو به برادرش که داخل حیاط را تجسس می کرد گفت: «یعنی چه خبر شده؟ نکند خواب دیده؟» برادر درب حیاط را بست و گفت: «شاید، اما... نه، پدر که نمی توانست حرکت کند. پس چطور در جایش نشسته بود. نکند... نکند شفا یافته...» در این وقت رشته نگاهشان از هم پاره شد و دوان دوان وارد اتاق شدند. هق هق ناله عطوه فضا را پر کرده بود. همین که پسرها را دید، پرسید: «صاحبان چه شد؟ او را دیدید؟» سید کنار پدر نشست و گفت: «چه اتفاقی افتاده؟ از که حرف می زنید؟» عطوه دست پسرها را به سینه چسباند و در حالی که بریده بریده حرف می زد. گفت: «پسران خوبم! امامتان چند لحظه پیش اینجا بود... کنار من... چقدر زیبا و دوست داشتنی بود. چه ابهتی داشت.» در این لحظه به پسرها که اشک در چشمشان حلقه زده بود نگرست و گفت: «مرا به اسم صدا زد، گفت: ای عطوه! هیتش مرا گرفت، ترسیدم، پرسیدم تو کیستی؟... کیستی؟» گریه امانش را بریده بود. سید که شانه هایش می لرزید گفت: «پدر جان! تعریف کنید، او چه گفت؟» عطوه، ناله ای از دل کشید و بی آنکه از سرفه یا خس خس سینه خبری باشد، ادامه داد، «او جواب داد من صاحب پسران توام... گفت که آمده ام به اذن خدا، تو را شفا بدهم... عطوه، عرق پیشانی اش را پاک کرد و در حالی که می ایستاد، گفت: «امام، دست مبارکش را روی زخم گذاشت و همان دم خوب شدم، انگار که بار سنگینی از روی قلبم برداشته شد. بچه هایم! می بینید که زخمی وجود ندارد...» عطوه شروع به حرکت کرد و افزود: «راست می گفتید، امامتان از همه چیز خبر دارد، از همه چیز» اتاق ساکت بود و پسرها با چشمانی بارانی به سید عطوه خیره مانده بودند...

«بر گرفته از کتاب اثبات الهداه»

یکی از آیاتی که به تصریح شیعه و اهل سنت در شأن امیرمؤمنان علی، علیه السلام، نازل شده، آیه شریفه زیر است:

أَجْعَلْتُمْ سَفَقَايَةَ الْحَاجِّفِ وَ عِفْمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِفِ وَ الْيَوْمِفِ الْآخِرِفِ وَ جَاهِدَ فِى سَبِيلِفِ اللَّهِفِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِفِ وَ اللَّهُفِ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. (۱)

آیا آب دادن به حاجیان و عمارت مسجدالحرام را با کرده کسی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده، برابر می دانید؟ نه، نزد خدا برابر نیستند و خدا ستمکاران را هدایت نمی کند.

در یکی از روایت‌هایی که در ذیل آیه مزبور نقل شده چنین آمده است: شبیه بن عبدالدار و عباس بن عبدالمطلب به یکدیگر فخر می فروختند. شبیه می گفت: کلیدهای کعبه در دست ماست و ما هر زمان که بخواهیم آن را گشوده و یا می بندیم. پس ما بعد از رسول خدا برترین مردمانیم. عباس هم می گفت: سیراب کردن حاجیان و ساختمان مسجدالحرام در دست ماست و بنابراین ما بعد از رسول خدا

ص: ۷۰

از همه مردم برتریم. در این هنگام امیرمؤمنان علی بن ابی طالب، علیه السلام، از کنار آنها گذشت و آنها در پی این برآمدند که به ایشان نیز فخر فروشی کنند، لذا رو به آن حضرت گفتند: ای ابا الحسن آیا می خواهی به تو خبر دهیم که برترین مردم پس از پیامبر کیست؟ و شبیه ادامه داد: کلیدهای کعبه در دستان ماست، هر زمان که اراده کنیم آن را باز می کنیم و هر زمان که اراده کنیم می بندیم، پس ما بعد از پیامبر از همه مردم برتریم. عباس نیز گفت: سیراب کردن حاجیان و ساختمان مسجدالحرام به دست ماست، پس برترین مردم بعد از پیامبر مایم. امیرمؤمنان، علیه السلام، رو به آنها کرده، فرمود: آیا شما را به آنکه برتر از شماست راهنمایی کنم؟ گفتند: او کیست؟ فرمود: او کسی است که گردنهای شما را کشیده زد و شما را به زور به اسلام داخل کرد. گفتند: او کیست؟ فرمود: من. عباس با حالت خشم به محضر پیامبر، صلی الله علیه و آله، رفت و سخن علی را برای ایشان بازگو کرد. اما پیامبر، صلی الله علیه و آله، چیزی نفرمود تا اینکه جبرئیل، علیه السلام، نازل شد و فرمود: ای محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: «آیا آب دادن به حاجیان و عمارت مسجدالحرام را...» پیامبر عباس را صدا زد، این آیه را بر او خواند و آنگاه فرمود: ای عمو برخیز و از [مسجد] خارج شو، این [فرستاده] خدای رحمان است که در مورد علی بن ابی طالب، علیه السلام، با تو به مجادله برخاسته است. (۱)

ص: ۷۱

ناهید طیبی خواب دیدم شهر ما جارو شده است. خواب دیدم مردم همه بیدارند و کودکان قد کشیده اند. و بزرگترها را دیدم که پیر شده بودند و کوله بار تجربه بر دوششان. روستاییها برای آخرین بار در شهر وضو گرفتند و رفتند؛ رفتند تا نمازشان را در مسجد روستا بخوانند.

خواب دیدم دختران شهرمان چادری بر سر داشتند که دوازده شکوفه بر آن دوخته شده بود. و (۱) پسران مساحت زمین را وجب وجب می شمردند. خواب دیدم نگرانی از چشمان مادران آبرو می گریزد و آرامش در قلب آقای مسجد ما جایی برای خود اجاره کرده است.

خواب دیدم در میانه کوچه «اخوان الصفا» مردم همه جمعند. آتش می پزند؛ آتش نذری برای سلامتی مسافر همیشه فرمایشان، که در راه بود. ستاره ها از آسمان آمده بودند روی پشت بامها و مردم شهر ما را به هم نشان می دادند. سر در هر خانه ای چراغی روشن کرده بودند. و بوی نم که از آب و جاروی دختران حاجتمند به مشام می رسید چه جانفزا بود.

خواب دیدم صاحبخانه ها قسمتی از مازاد خانه هایشان را وقف مستأجرها کرده بودند و فروشنده ها کالاهایشان را به نسیه به مردم می فروختند. خواب دیدم هیچ دختری بدون جهیزیه نبود و شترف بخت را دیدم که بر در همه خانه های خشتی و سنگی، با در چوبی یا آهنی، خوابیده بود.

و پسران در دنیای خواب من برای نجابت، متانت و اصالت به خواستگاری می رفتند و در عقدها و عروسیها اولین کارت دعوت برای صاحب عصر و زمان، مهدی فاطمه، علیهماالسلام، فرستاده می شد.

ص: ۷۲

خواب دیدم شهر ما گلکاری شده است. سبزه ها سرود می خوانند و گلها نیایش می کنند. هیچ خانه ای بی سفره نبود و هیچ سفره ای خالی نبود. غم در چند فرسخی شهر ما در خانه تنهایی خود زانو در بغل گرفته بود و شادیها، کاسه کاسه به خانه های همسایه ها برده می شد. زیباییها بین همه به تساوی قسمت می شد و از تقسیم خوبیها هیچ کس سرباز نمی زد و ۳۶۵ روز از سال را «روز نیکوکاری» نام نهاده بودند.

خواب دیدم مغازه های شهر ما کامپیوتری شده اند، با صدای اذان بسته می شوند و با «السلام علیکم و رحمہ اللہ» باز. خواب دیدم نسل قفلها از شهر ما برچیده شده است.

آدمها را در خواب دیدم که صبح را با گل سرخ آغاز می کردند و شب را در کنار شب بوهای سفید و بنفش به صبح می رساندند. خواب دیدم پنجره ها باز بودند و جوانها در سجاده ها جوانه می زدند. هر دانه ای در زمین کاشته می شد سر از آسمان در می آورد.

دختری را دیدم به زیبایی ماه که سبزی از جواهرات بر سر داشت، لباس حریرش با آواز بادها می چرخید و با طنازی از مشرق به مغرب می رفت. هیچ چشمی اما او را میهمان نمی کرد و هیچ انگشتی اشاره به او نداشت. گویا چشم دلها(۱) همه سیر بود و هوسها در قفس.

در حرارت خوابهایم ذوب می شدم که ناگاه به شکوای خروس صبح بیدار شدم. رؤیاهای من همه بی رنگ بودند و بی روح. بیدار شدم. کوچه ها را دیدم پر از نیرنگ، و کودکان را که در خواب غفلت بودند. مردانی که هنوز در کودکی خویش دست و پا می زدند و خاکبازی را حرفه ای شریف می دانستند. روستاییها بقچه های صداقت را در آب جوی انداخته و سیگار به دست در پی خرید کونپهای حرام شده بودند.

هیچ شکوفه ای بر چادر دختران شهرمان ندیدم، یعنی چادری ندیدم که شکوفه ای بر آن گل کند! و پسران که سر به هوا قدم می گذاشتند به نجابت و متانت و اصالت پوزخند می زدند و در جستجوی کیسه های خوشبختی بودند؛ کیسه هایی که امروز در دستان پدران دخترهاست و فردا به حساب داماد ریخته می شود.

دیدم که در عقد و عروسیهای محله ما با شعار «یک شب هزار شب نمی شود»، اولین کارت دعوت برای شیطان فرستاده می شود. دیدم که در محله ما از آش نذری خبری نیست. فریاد زدم و بازگشتم به رؤیایها، به عشقها و به آرزوهایی که شهر زیبای ما را در عصر ظهور می نمایاند. بازگشتم به رؤیایها.

بازگشتم به رؤیایها.

قم - اردیبهشت ۷۹.

۱- اشاره به حدیثی که حوادث زمان ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، را بیان می کند

مریم ضمانتی یار فاطمه دستی به پیشانی جمال الدین کشید. آرام بوسه ای بر گونه او زد و کنار یوسف نشست. یوسف قرآن را بست و بوسید. زن بغض گلپوش را فرو خورد و گفت:

- جمال الدین مرتب از من می پرسد که تو چرا باید به سفر بروی. او فهمیده که تو می خواهی خودت را به کشتن بدهی! یوسف پسرمان هنوز خیلی کوچک است. او فقط نه سال دارد، زود است که یتیم شود.

یوسف دستش را روی دست لطیف و نرم جمال الدین گذاشت و آرام او را نوازش کرد:

- خدا نکند! چه کسی گفته من می خواهم خودم را به کشتن بدهم و یا قرار است جمال الدین یتیم شود؟

- دل من گفته، دل من می گوید!

- به خدا پناهش بده. نگران نباش.

- آخر چرا تو باید به این سفر بروی؟ حله کجا و ایران کجا؟ جدای از اینکه این سفر بسیار طولانی است، تازه تو داری به پای خودت به کام مرگ می روی. تو که می دانی «هولاکو» چقدر بی رحم است. مگر او خدا و دین می فهمد که شما از او امان می خواهید؟ تو بهتر از من می دانی که مغول به احدی رحم نمی کند.

- همین مغول وحشی تا ایران آمده، چیزی نمانده به عراق برسد.

- این را می دانی و می خواهی به پای خودت به کاخ هولاکو بروی؟

- چاره ای نیست. باید بروم. جان مردم عراق در خطر است.

- مگر تو نگهبان جان مردم عراقی؟

- نه... معلوم است که نیستم. نگهبان همه ما خداست. ولی خودت که می دانی تمام مردم کربلا و نجف، کاظمین و سامرا، خانه و زندگیشان را از ترس رها کرده و با کوزه آب و تکه نانی خشک و با وحشت و اضطراب پناهنده بارگاه ائمه، علیهم السلام، شده اند. مردم حله هم که سر به بیابان و نزارهای اطراف گذاشته اند و آنها هم که توانسته اند به کربلا و نجف پناه برده اند. ما هم که مانده ایم فقط برای دریافت جواب از هولاکوست.

- مگر من نمی دانم که اینها را برایم می گویی؟ من خودم هر شب که می خوابم کابوس می بینم و بی اختیار فکر می کنم صدای پای اسبان مغول در کوچه خلوت حله به گوش می رسد.

- ما باید سعی خودمان را بکنیم. اگر پای مغول به عراق برسد، جز ویرانی چیزی به همراه نخواهد داشت. جمال الدین غلتی زد و بیدار شد. مادر و پدرش را که بالای سرش دید، بلند شد و نشست:

- اتفاقی افتاده؟ مغولها آمده اند؟

یوسف، جمال را در بغل گرفت و بوسید:

- نه عزیز دلم. نه پسر. نترس بخواب. ما اینجا در پناه جدمان امیرالمؤمنین و امام حسین، علیهماالسلام، در امان هستیم.

جمال الدین چشمهایش را روی هم گذاشت خوابید و با نوازشهای پدر خیلی زود به خواب رفت. او هم با همه کودکی در طول روز آنقدر درباره مغولها و وحشت حمله آنها می شنید که شب دچار وحشت و کابوس می شد.

یوسف آهسته تر گفت: نگران نباش آرام بگیر. بین این طفل معصوم از پریشانی های تو چطور آشفته شده و در خواب هم دچار وحشت است.

- چه کنم؟ از تصور اینکه قرار است تو به دربار هولاکو بروی تنم می لرزد.

- خودت که شنیدی وقتی جواب امان نامه آمد. فرستاده هولاکو گفت: او گفته اگر دلهای ما هم همان گونه که در نامه اظهار کرده ایم باشد، به نزد او برویم. برای اینکه ثابت کنیم همین طور است باید برویم. در ضمن ما در نامه مان نوشته ایم که همه تسلیم هستیم و امنیت و آسایش می خواهیم، ما که نگفته ایم که می خواهیم با آنها بجنگیم.

- اصلاً مگر فرزند چنگیز کسی است که این حرفها را بفهمد؟

- ما دل به آنها سپرده ایم که صاحب این سرزمین مقدس هستند. این سرزمین متعلق به بهترین عزیزان خداست. همانها ما را از خطر نجات می دهند.

- یوسف! من هم به اندازه تو به صاحبان این سرزمین اعتقاد دارم. اما چرا از بین سید مجدالدین و فقیه ابن العزّ که این امان نامه را نوشتند، تو پذیرفتی که به بارگاه هولاکو بروی؟

- نمی دانم! حس می کنم باید خطر این سفر را به جان بخرم.

ص: ۷۵

برای اینکه جمال الدین شاهد جنگ و حمله و قحطی نباشد. به خاطر اینکه همه در آرامش و آسایش زندگی کنند. تو هم به جای این همه نگرانی، دعا کن! من هم قبل از سفر به سوی ایران، برای تجدید قوا و دلگرمی به کربلا و نجف می روم و از اجداد طاهرینم مدد می خواهم.

فاطمه اشکهایش را به آرامی پاک کرد و گفت: کاش آرامش دل تو را من داشتم.

یوسف لبخند مهربانی زد و گفت: دعا می کنم خدا به دلت آرامش بدهد. اما اگر نگرانم نبودی دلگیر می شدم. زنی مهربان چون تو باید هم نگران همسرش باشد. اما من فرزند فاطمه زهرا، علیهاالسلام، هستم. تو فکر می کنی مادری چون زهرای مرضیه، علیهاالسلام، فرزندی تنها و بدون پناه چون یوسف را تنها می گذارد؟

با این کلام آرامشی شیرین وجود فاطمه را دربرگرفت. از جا بلند شد، شمع بالای بستر جمال الدین را برداشت و گفت: از روی جده ات زهرا، علیهاالسلام، خجالت می کشم... چه کنم که تو را به اندازه همه عالم دوست دارم.

یوسفی لبخندی زد و گفت: همین برای من کافی است.

× × ×

فرستادگان هولاکو پشت در خانه کوچک یوسف ایستاده بودند تا او را با خود به ایران ببرند. تلکم رو به علاءالدین گفت:

- این مرد می فهمد دارد چکار می کند؟

علاءالدین سری تکان داد و گفت: حتماً می فهمد و گرنه جرأت نمی کرد به پای خودش به کام مغول برود. این سرزمین، سرزمین عجیبی است...

یوسف، جمال الدین را در آغوش گرفت و بوسید:

- تا آمدن من مواظب مادرت باش.

جمال لب برچید، ولی سعی کرد جلوی ریختن اشکهایش را مردانه بگیرد:

- تو که برمی گردی پدر؟

- معلوم است که برمی گردم. من خیال ندارم بقیه عمرم را در ایران زندگی کنم!

سر بلند کرد، نگاهی به چشمان اشکبار فاطمه انداخت و رو به جمال الدین گفت: در تمام دنیا سه چیز را دوست دارم. مادرت، تو و حله.

فاطمه جلو آمد: یوسف تو را به جدت امیرالمؤمنین، علیه السلام، مرا سیاهپوش نکنی!

- پناه بر خدا زن! چه سوگند غریبی! عمر به دست خداست. نیت من خیر است. من می روم تا برای این مردم وحشتزده و مضطرب از دشمن، امان نامه بگیرم، خدا هم از دل من با خبر است، پس یاریم می کند. نگران نباش.

تلکم از پشت در داد زد: شیخ یوسف چه می کنی؟ راه درازی در پیش داریم بیا. یوسف صدایش را بلند کرد و گفت: آمدم... آمدم...

دوباره جمال الدین را بوسید و با نگاهی به دل فاطمه اطمینان داد که چاره ای جز صبوری نیست. از خانه بیرون رفت. جلوی در سید مجدالدین و فقیه ابن العز که هر دو از بزرگان حله بودند و همراه یوسف امان نامه برای هولاکو نوشته بودند، با دیدن یوسف جلو آمدند و او را در آغوش گرفتند.

سید مجدالدین کنار گوش یوسف گفت: امیدواریم سربلند برگردی. اگر کهولت سن نبود حتماً خودم به این سفر می رفتم.

فقیه نیز پیشانی نورانی یوسف را بوسید و گفت: تا برگردی در جوار حرم امیرالمؤمنین برایت دعا می کنم. تنها کاری که از دست من پیرمرد برای جوانمردی چون تو ساخته است.

یوسف دست فقیه را بوسید و گفت:

- به پشتوانه همین دعاها دل به خطر سپرده ام. هوای خانواده ام را داشته باشید. آنها در این شهر خالی از سکنه، بدون من روزهای سختی در پیش دارند.

- نگران نباش آنها را همراه خانواده خودمان به حریم امیرالمؤمنین، علیه السلام، می بریم و نمی گذاریم سختی بکشند. اگر بتوانی امان نامه را امضاء کنی دین بزرگی بر گردن این مردم خواهی داشت.

یوسف سوار بر اسب شد و همراه دو فرستاده هولاکو از آنها دور شد. فاطمه در را پشت سر آنها بست و روی زمین کنار دیوار نشست و گذاشت اشکهایش بی امان بیارند. جمال الدین جلوی مادر زانو زد و گفت: گریه نکن. پدر به سلامت برمی گردد.

فاطمه سر او را در آغوش گرفت و زیر لب نالید: خدا کند...

× × ×

هولاکو در زره جنگی با کلاه خودی آهنین و شمشیری آخته بر کمر، هیبتی ترسناک به خود گرفته بود و دور تا دور او فرماندهان جنگی مغول با چشمانی خونبار و بی رحم ایستاده بودند. موضوع دیدار و ملاقات پادشاهشان عجیب بود. شمشیر آنها به احدی رحم نکرده بود و هر جا که رفته بودند خون و آتش و ویرانی به جا گذاشته بودند و به کسی فرصت التماس و امان خواهی هم نداده بودند. حالا هنوز در ایران بودند که از عراق درخواست امان رسیده بود.

شیخ یوسف سدیدالدین بزرگ آل مطهر در حله، در کمال آرامش خاطر و خونسردی پا به کاخ هولاکو گذاشت. نه آن هیبت و عظمت دلش را لرزاند و نه آن چشمان خون آشام و وهمناک. هولاکو او را که دید بدون مقدمه گفت: چطور جرأت کردید با من مکاتبه کنید و تسلیم خود را اظهار نمایید؟ چطور جرأت کردید به دیدار ما بیایید با اینکه هنوز معلوم نبود دستور من در زمینه فتح عراق، تسخیر بغداد و دستگیری خلیفه بغداد چیست؟ از طرفی آیا اطمینان داشتید که من امان خواهی شما را می پذیرم و با شما صلح می کنم و از نزد ما به سلامت خواهید رفت؟

یوسف نفس عمیقی کشید و گفت: ما این کار را بدون پشتوانه نکرده ایم؟

- پشتوانه؟ از کدام پشتوانه حرف می زنی؟

- روایتی از امامان حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام، به ما رسیده که در آن حضرت می فرمایند:

«زوراء... می دانی زوراء {P} چیست؟ سرزمینی است دارای درختان گز که ساختمانهای محکمی در آنجا بنا می شود، مردم بسیاری در آن سرزمین سکونت خواهند داشت و مردان و امیرانی در آنجا به وجود خواهد آمد. فرزندان عباس آن سرزمین را مقر سلطنت خود قرار می دهند و از زر و سیم کاخهای خود را زینت داده و شب و روز در عیش و نوش به سر می برند، به وسیله آنان هرگونه ستم و تجاوز و ترس و وحشت هول انگیزی روا داشته می شود. پیشوایان بدکار، پادشاهان فاسق و وزرای خیانتکار در آنجا گرد آیند و فرزندان ایران و روم را به خدمت گمارند، اگر کار خوب ببینند اعتنا نکرده و به آن عمل نمی کنند و چنانچه گناه و زشتی مشاهده کنند از آن جلوگیری و ممانعت نمی نمایند. در آن هنگام اندوه عمومی و گریه طولانی پدید می آید!

بیچاره مردم بغداد! که در نتیجه سلطه و هجوم مغولان پایمال گردند! مغولان مردمانی هستند که چشمانی ریز دارند! صورتشان همچون سپر چکش خورده، پهن و گرد است، لباس رزم می پوشند و مسلح و دلیرند. پادشاه آنان از همان جا (خراسان) که سلطنت عباسیان آشکار گشت خواهد آمد، صدای وی درشت و مردی نیرومند و دارای همتی بلند است، به هر شهری که می رسد آن را فتح می کند و هر پرچمی که بر ضد او افراشته شود، سرنگون می گردد.»

آری چون اوصافی را که در سخنان حضرت علی، علیه السلام، آمده است در شما مشاهده کردیم و شما را چنین یافتیم، یقین کردیم که اگر با شما از در دوستی در آییم ایمن خواهیم بود و به همین علت نزد شما آمدیم.

هولاکو با شنیدن حرفهای یوسف، لبخندی مغرورانه زد و نگاهی به سران لشکرش انداخت. خشنودی در نگاه همه آنها موج می زد. هولاکو فرمان داد همان لحظه امان نامه ای بنویسند و به یوسف گفت:

- در صورت فتح عراق و سقوط بغداد، شهر حله و دیگر شهرهایی که تقاضای امان کرده اند، در امان هستند. به تمام سران لشکر فرمان می دهم که در صورت فتح بغداد، شهرهای امان خواسته را از حمله سربازان تحت امرشان حفظ کنند.

امان نامه که نوشته شد هولاکو آن را مهر زد و به دست یوسف داد: برو که هم خودت و هم مردم تمامی این شهرها در امان هستند.

دل یوسف لبریز از شوق و شادمانی شد. با همه وجودش خدا را سپاس گفت و همان لحظه از دلش گذشت که یک راست به نجف برود تا از مولایش تشکر کند. هولاکو به یوسف اجازه مرخصی داد و او امان نامه را در جای امنی روی اسبش گذاشت و بسرعت به سوی عراق تاخت.

× × ×

صدای کوبه در دل فاطمه را از جا کند. از وقتی یوسف رفته بود هیچ خبری از او نداشت. جمال الدین بسرعت به طرف در دوید. صدای پای اسب پدرش را می شناخت فاطمه اما جرأت نکرد. می ترسید دوستان مجدالدین و ابن العز برایش پیغام بدی بیاورند.

جمال الدین در را گشود و سیمای خسته اما شادمان پدر را که دید از عمق وجودش فریاد زد: پدر برگشتی؟!!

یوسف از اسب فرود آمد و همان جا میان کوچه جمال را در آغوش گرفت. فاطمه از شنیدن صدای خنده پدر و پسر، پر درآورد. یوسفش به سلامت برگشته بود. یوسف سربلند همراه با جمال الدین پا به حیاط خانه گذاشت:

- دیدی که برگشتم و سیاهپوش نشدی.

فاطمه میان گریه خندید: چطور خدا را شکر کنم؟

- من که به شکرانه این سربلندی، یک راست به نجف رفتم. از این به بعد دیگر جای وحشت و نگرانی نیست. فردا بعد از طلوع سپیده، هر سه به نجف می رویم و با زیارت امیرالمؤمنین آخرین دل نگرانیها را هم از دلمان پاک می کنیم. بعد از این حله، کربلا، نجف، کوفه، کاظمین و سامرا امان نامه دارند و هیچ سرباز مغولی حق ندارد پا به این شهرها بگذارد.

- هولاکو چطور راضی شد؟! -

- این اعجاز امیرالمؤمنین بود. صدها سال پیش، پیش بینی فتح مغول را فرموده بود. روایت حضرت را در مورد حمله مغول که گفتم هولاکو همان لحظه حتی بدون مشورت با سران لشکر و مشاورانش امان نامه را مهر کرد. بعد از این هیچ خطری ما را تهدید نمی کند. ما در پناه امیرالمؤمنین و فرزندانش در امان هستیم. جمال الدین با افتخار نگاهی به پدرش انداخت و گفت: یعنی دیگر مغولها به ما حمله نمی کنند؟

- نه پسر، نه عزیز دلم. ما در امان هستیم.

× × ×

اولجایتو از نوادگان هولاکو در حالی که در سرسرای کاخ در سلطانیه قدم می زد و به چمنزار زیبای پیش رویش نگاه می کرد، در فکر کاری بود که کرده بود. کاری که سخت از آن پشیمان شده بود و به فکر چاره ای برای جبران آن بود.

بیش از این طاقت نیاورد و به مشاوران حاضر در کاخ گفت: ساعتی پیش در اندرون کاخم بودم که عصبانی شدم و یکی از همسرانم را سه طلاقه کردم. حالا سخت پشیمانم و نمی دانم چه کنم.

یکی از مشاورین رو به سلطان گفت: فقهای اهل سنت می گویند: آن زن، دیگر همسر شما نیست. چون او را سه طلاقه کرده اید. نمی توانید رجوع کنید و یا دوباره او را عقد کنید مگر اینکه شخص دیگری با او ازدواج کند، بعد او را طلاق بدهد. آنگاه شما می توانید با عقد جدید و شرایط جدید او را به همسری مجدد خود انتخاب کنید.

اولجایتو اخمهایش را در هم کشید و گفت: این شافعی ها هم چه حرفهایی می زنند! شما که در هر مسأله ای فتوای مختلفی دارید، در این مسأله قول و حرف دیگری نیست؟

- نه قربان. همه در این مسأله اتفاق نظر داریم.

یکی از حاضرین که پیرمردی موی سپید و کهنسال بود گفت: ولی قربان من پیشنهادی دارم. چشمان اولجایتو درخشید. بگو شاید مشکل ما را حل کند.

- در حله فقهی زندگی می کند که فتوا به باطل بودن این طلاق می دهد.

فقیه شافعی با عصبانیت گفت: اگر جمال الدین حلی را می گویی که مذهب او باطل است! اولجایتو رو به پیرمرد گفت: چه کسی را می گویی؟

پیرمرد قدمی جلو گذاشت و گفت: جمال الدین حسن بن یوسف سدیدالدین از آل مطهر فقیه شیعه در حله. شافعی بلندتر گفت: او عقل ندارد و پیروانش هم بی خرد و نادان هستند. برای شاه سزاوار نیست که کسی را به دنبال چنین شخصی بفرستد. در حالیکه فقها و بزرگان مذاهب چهارگانه در خدمت شما هستند. اولجایتو که نگران از دست دادن آن زن جوان بود گفت: مهلت بدهید. ضرر ندارد او را ببینیم. سریعاً فرستاده ای را به حله بفرستید و بگوئید این فرد را نزد ما بیاورد.

× × ×

فرستاده پادشاه مغول راهی حله شد تا به نزد علامه حلی برود. همان جمال الدین پسر یوسف که هم اکنون در سایه آرامش حله به مرجعیت شیعه رسیده بود و شاگردان بسیاری در محضر او درس می خواندند. آرامش بعد از طوفان، حکمرانان مغول را تسلیم فرهنگ و تمدن اسلام کرده بود و آنها اسلام آورده بودند، اگر چه اولجایتو مذهب شافعی را پذیرفته بود. اما مذهبش از اعتقاد نیاکان بت پرست و خونریزش برای عموم مردم قابل تحملتر بود.

فرستاده اولجایتو منتظر خبر بود و همسر جمال الدین با چشمانی اشکبار جلوی در ایستاده بود و راه را بر جمال گرفته بود:

- بگذارم به همین راحتی به دربار پادشاه مغول بروی؟ آنها همه خونریز و وحشی اند.

جمال الدین لبخند زد و گفت: درست مثل مادرم، وقتی که پدر به دیدار هولاکو می رفت. عزیز دل من! یک مسأله فقهی پیش آمده و اولجایتو یک سؤال دارد. دوران جنگ و خونریزی هم که تمام شده.

- نمی گذارم. من به اینها اعتماد ندارم.

- بین سمانه من! اینها که از هولاکو بدتر نیستند. دوره و زمانه هم که عوض شده.

- به من و بچه هایمان رحم کن.

ص: ۸۱

- نترس... اتفاقی نمی افتد.

- تو چرا می خندی؟

- چکار کنم؟ گریه کنم؟

- بین... جمال... من...

- اولجایتو با همسرش نزاع کرده جو من می روم تا بین زن و شوهری را دای از مذهب و پست و مقامشان صلح برقرار کنم. اینکه بد نیست.

سمانه آرامتر شد و گفت: به همین راحتی؟

- از این هم راحت تر! نه قرار است بروم با یک لشکر مغول بجنگم؟! اگر بدانی پدرم در چه شرایطی به ایران رفت. اگر بدانی تمام شب خواب به چشمانم نیامد و وانمود کردم که خوابم و صدای گریه مادر و دلداری پدر را شنیدم... حالا که خبری نیست.

- می دانم.

- می دانی و باز هم مانع و نگران من هستی؟

سمانه تسلیم شد. کنار رفت و اشکهایش را پاک کرد و گفت: اصلاً تقصیر من است که اینقدر تو را دوست دارم و دلواپس تو هستم.

جمال الدین خنده شیرینی کرد و گفت: خدا رحمت کند پدرم را می گفت اگر غیر این باشد جای نگرانی است.

× × ×

اولجایتو مجلسی را آماده کرده بود که در آن تمام دانشمندان و علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت جمع شده و همگی منتظر آمدن فقیه اهل حله بودند. جمال الدین با همان آرامشی که آن روز در سیمای پدرش یوسف موج می زد پا به سرسرای کاخ اولجایتو نوازه هولاکو گذاشت. جلوی در ورودی بدون اعتنا به آن مجلس شاهانه کفشهایش را درآورد و خم شد، آنها را برداشت، به دست گرفت، سلام کرد و مستقیم به طرف اولجایتو رفت و کنار او نشست. علما و بزرگان و دانشمندان که سعی می کردند در حضور سلطان نفس کشیدنشان هم آرام و همراه با احترام باشد، با چشمان خیره به رفتار عجیب علامه حلی خیره شدند.

یکی از آنها آهسته کنار گوش اولجایتو گفت: به عرضتان نرسانیدم که این مرد عقل ندارد!

اولجایتو که فقط به فکر مسأله طلاق و همسرش بود گفت: علت این کارها را از خودش بپرسید. مرد رو به علامه پرسید: چرا در پیشگاه سلطان به خاک نیفتادی و خشوع نکردی؟

علامه با خونسردی گفت: چون برای رسول خدا، صلی الله علیه و آله، احدی رکوع نکرد و هر کس در محضر مبارکش حاضر شد، بر او سلام می کرد و خداوند فرموده: هنگامی که وارد خانه ای شدید سلام کنید. به عنوان درودی فرخنده و پاکیزه از نزد خدا. رکوع و سجود مخصوص پروردگار است و برای غیر خدا جایز نیست.

مرد پرسید: چرا در کنار شاه نشستی؟

ص: ۸۲

- چون غیر از آنجا، جای دیگری خالی نبود!

- چرا کفشهایت را به دست گرفتی. این خلاف تربیت و ادب است؟

- ترسیدم از اینکه حنفی ها کفشم را بدزدند، چنانکه ابو حنیفه - پیشوای حنفی ها - کفش رسول خدا، صلی الله علیه و آله، را دزدید! دانشمندان و علمای حنفی که در جلسه حضور داشتند اعتراض کردند:

- چنین مطلبی اصلاً صحت ندارد چون ابو حنیفه در زمان رسول خدا، صلی الله علیه و آله، نبود، بلکه صد سال بعد از وفات پیامبر متولد شده است.

- ببخشید فراموش کردم! شاید دزد کفش رسول خدا، صلی الله علیه و آله، شافعی، پیشوای شافعی ها بوده.

شافعیان حاضر در مجلس برآشفته اعتراض کردند. چنین چیزی صحت ندارد. تولد شافعی بعد از وفات ابوحنیفه و ۲۰۰ سال بعد از رحلت پیامبر، صلی الله علیه و آله، بوده است.

- ببخشید، شاید دزد کفش مالک - پیشوای مالکی ها - بوده است.

بزرگ مالکی ها عصبانی تر فریاد زد: دروغ محض است. مالک بعد از شافعی تازه متولد شده است اصلاً حضور پیامبر، صلی الله علیه و آله، را درک نکرده است.

علامه لبخندی زد و گفت: بعید نیست احمد بن حنبل - پیشوای حنبلی ها - این کار را کرده باشد!

بزرگ حنبلی ها هم برآشفته و اعتراض کرد و صدای همه از جمع بلند شد و پیروان هر یک از مذاهب تلاش می کردند تا با سند و مدرک ثابت کنند که پیشوایشان اصلاً یک بار هم پیامبر، صلی الله علیه و آله، را ندیده است.

علامه دست بلند کرد و همه را دعوت به سکوت کرد و رو به اولجایتو گفت: شنیدی؟ شنیدی همه بزرگان و فقها و علمای این مذاهب چطور اعتراف کردند که رؤسای مذاهب چهارگانه هیچ کدامشان در زمان رسول الله، صلی الله علیه و آله، نبوده اند و این یکی از بدعتهای این مذاهب است که از مجتهدینشان فقط این چهار نفر را اختیار کرده اند و اگر در بین آنها کسی پیدا شود که در دانش و دیگر مسایل از هر نظر داناتر و فاضلتر از این چهار نفر باشد، جایز نمی دانند که برخلاف فتوای یکی از این چهار نفر فتوا بدهد.

اولجایتو متعجب پرسید: یعنی هیچکدام از رؤسای مذاهب چهارگانه محضر رسول خدا، صلی الله علیه و آله، را درک نکرده اند و پیروان آنها هم همین طور؟!

علامه سر تکان داد و گفت نه، نبوده اند... در صورتی که ما مذهبمان را از علی بن ابی طالب، علیه السلام، جان رسول خدا، صلی الله علیه و آله، برادرش، دامادش، پسر عمویش، وصی اش و پس از او از فرزندان معصومش گرفته ایم.

سلطان به فکر فرو رفت و همه حاضرین سکوت کردند. علامه از راهی وارد شده بود که هیچکس را توان مقابله با آن نبود. اولجایتو همچنان در فکر بود که بزرگ شافعی ها صلاح ندانست بیشتر از این سلطان به حرفهای فقیه شیعه فکر کند. کنار گوش او گفت: قربان قرار نبود جمال الدین حلی به محضر شما شرفیاب شود که از مذهب خودش دفاع کند، قرار بود او حکم طلاق همسران را بگوید.

اولجایتو پرسید: تو که می گفتی او عقل ندارد...

شافعی پاسخ نداد و اولجایتو موضوع طلاق را برای علامه گفت.

علامه پرسید: در هنگام طلاق دو شاهد عادل حضور داشته است؟

- نه، من و همسرم تنها بودیم.

- طلاقی که سلطان داده، باطل است. چون شرط طلاق موجود نبوده و یکی از شرایط طلاق حضور دو شاهد عادل است.

اولجایتو شادمان از جا بلند شد و گفت: یعنی آن زن هنوز همسرماست؟

- بله طلاق شرعی نیست.

صدای مهمهمه از جمع بلند شد و همه شروع به آوردن دلیل برای رد حرف علامه کردند. علامه با بحث و مناظره همه را قانع

کرد و از جا برخاست و با همان آرامشی که آمده بود به حله بازگشت.

× × ×

خبر شیعه شدن اولجایتو همچون دادن امان نامه هولاکو، خاندان آل مطهر و تمام شیعیان عراق را شادمان کرد. جمال الدین با

دیدارها و صح

ص: ۸۴

سیدصادق سیدنژاد ماشین هنوز چند صندلی خالی داشت. کنار دست من طرف پنجره هم خالی بود. شاگرد راننده مرتب داد می زد:

قم، قم، قم فوری، داخل شهر، بدو که رفتیم... من از بس که عجله داشتم این پا و آن پا می کردم و گاهی به گونه ای که فقط خودم و شاید یکی دو نفر می شنیدند، مثلاً به عنوان اعتراض می گفتم:

بابا، پس کی می خواهید راه بیفتید؟ علیرغم غرولندهای من هیچکس با من همصدا نشد. بالاخره دیدم چاره ای نیست باید دندان روی جگر گذاشت و صبر کرد. ساکت نشستم، و ظاهراً مشغول تماشای مسافرها و ماشینهایی که در حال سوار و پیاده کردن مسافر بودند شدم. در عالم خودم بودم که صدایی به گوشم خورد، برگشتم دیدم آقایی بالا سرم ایستاده، به من گفت:

آقا ببخشید شما تنهائید؟

سریع خودمو جمع کردم و گفتم:

بله خواهش می کنم، بفرمایید و بلند شدم تا کنار پنجره بنشیند. وقتی نشست و ساک دستی اش را زیر صندلی گذاشت. رو به من کرد و گفت:

آقا مزاحم که نشدیم؟ گفتم:

اختیار دارید شما ببخشید که من اول متوجه نشدم و... طولی نکشید که ماشین راه افتاد از شهر که خارج شدیم کم کم غروب نزدیک می شد و آفتاب چون پیرمردی خسته، عصازنان دور می شد و تاریکی بدنبال آن آهسته آهسته به همه جا سایه می انداخت. علیرغم تاریک شدن هوا داشتم مجله ای را که همراهم بود ورق می زدم و عناوین مطالب و عکسهای آن را نگاه می کردم وقتی رسیدم به صفحه حوادث کمی بیشتر مکث کردم مطالب مختلفی چون خبر تصادف، دزدی، قاچاق، آتش سوزی و... در آن به چشم می خورد که خبرنگار مجله یا مسؤول صفحه مزبور با بهره گیری کامل از شیوه های رایج روزنامه نگاری یا به اصطلاح خودشان ژورنالیستی آنها را با تعابیر و سوتیترهای مخصوصی که هیجان آور باشند کنار هم آورده بود. از بین همه آنها یک مورد بیشتر توجهم را جلب کرد و ناخودآگاه گفتم:

عجب روزگاری شده نه رحمی مانده نه انسانیتی و... مسافر بغل دستی من که خیال کرده بود با او هستم. بلافاصله گفت:

مگر چی نوشته؟

در حالی که آن مطلب را به او نشان می دادم مجله را طرف او برده گفتم:

اینو بخوانید...

مجله را گرفت و مشغول خواندن شد معلوم بود به خاطر کم بودن نور با مشکل آن را می خواند. بعد از خواندن رو به من کرد و گفت:

ای آقا این که چیزی نیست، هر روز صدها از این بچه ها پدر و مادرهای پیر خودشان را از خانه بیرون می کنند، خیلی هم با غیرت هایشان لطف کرده آنها را به خانه سالمندان و... می فرستند... بعد اضافه کرد:

اینها هنوز اول کار است بگذار صبح دولت اعمال ما خودشو نشان بدهد آن وقت بین شاهد چه حوادثی خواهیم بود.

در این لحظه که او گرم صحبت بود پیرمردی با نزدیک شدن ماشین به مرقد حضرت امام خمینی (ره) شروع کرد به صلوات فرستادن... بعد از آنکه صلوات فرستادیم، در حالی که مسافر همراه من روی خود را به طرف مرقد امام برگرداند، گفت:

خدا رحمت کند این مرد بزرگ، این مسیح زمان را چقدر برای بیدار شدن ما تلاش کرد. گاهی با محبت و گاهی با نهیب زدن بارها می فرمود:

عالم محضر خداست در محضر خدا گناه نکنید. در انجام وظایف فردی، اجتماعی خودتان کوتاهی نکنید تا جامعه سالم داشته باشید. ولی ما گوش نکردیم و یا اگر گوش هم دادیم زود فراموش کردیم گرفتار دنیا شدیم، هر چه بیشتر به دنیا رسیدیم حریص و حریص تر شدیم مثل آب دریا بود هر چه بیشتر می خوردیم بیشتر تشنه می شدیم. کار ما به آنجا رسید که محور ارزشهای اغلب ما پول و ثروت و مقام و... شد در نتیجه هر روز بیشتر از قبل از خدا و پیامبر غافل شدیم. همین طور پشت سر هم یک ریز داشت صحبت می کرد برای اینکه من هم بتوانم چند کلمه ای بگویم حرف او را قطع کرده گفتم:

ای آقا معلوم که خیلی دل پری داری؟

در پاسخ گفت:

چرا دلم پر نباشد؟ این همه شهید دادن ها و این همه ضرر و خسارت تحمل کردن ملت بی جهت بود؟ آیا جز این بود که می خواستیم خوب شویم و جامعه خوب داشته باشیم؟ و گر نه زمان طاغوت که نان و آب و عیش و نوش مان براه بود. پس چرا حالا به این وضع دچار شده ایم؟ جوان دیروز ما چگونه شده بود در حالی که اسیر بعضی ها بود حاضر نمی شد با یک خبرنگار غیر مسلمانی که پوشش مناسبی نداشت مصاحبه کند ولی امروز عکس فلان فوتبالیست یا هنرپیشه غربی را روی پیراهن خود می زند و افتخار هم می کند. شیعه ای که معتقد است در هر هفته حداقل یکبار پرونده اعمالش به حجت خدا و امام زمان، علیه السلام، نشان داده می شود و آن وجود مبارک از مشاهده گناهان او مکدر می گردد، اینگونه عمل می کند؟ آیا توجه داریم که با اعمال نسنجیده خودمان چقدر دل امام زمان، علیه السلام، را به درد می آوریم؟... بعد آهی کشید و ساکت شد.

چند لحظه بعد خطاب به من گفت:

شما در قم زندگی می کنید؟

گفتم: بلی! ولی چند وقتی است که جهت انجام مأموریتی مجبورم صبح به تهران بیایم و عصری برگردم. گفت:

خوش به حالتان، به خدا! قدر مکانی را که در آن زندگی می کنید بدانید؛ در بهشت زندگی می کنید و خبر ندارید.

... وقتی از حرم حضرت معصومه، علیهماالسلام، و مسجد جمکران و... حرف می زد گویی می خواست پر در آورد. بعد از

لحظاتی نمی دانم چه شد که دوباره صحبت بین ما دو نفر گل انداخت. ناگهان از من پرسید:

ص: ۸۶

پارسال که ما آمده بودیم در اطراف مسجد جمکران ساختمان سازی های مفصلی در جریان بود باید خیلی وضع آنجا عوض شده باشد، این طور نیست؟

من هم بدون آنکه به روی خودم بیاورم که چند سالی است اصلاً جمکران نرفته ام، با یک حالت حق به جانب که گویی همین الساعه از جمکران می آیم گفتم:

جمعیت نگو اصلاً جا برای سوزن انداختن پیدا نمی شود و... احساس کردم چشمانش پر از اشک شد و فوری صورتش را به طرف پنجره برگرداند... کمی بعد گفت:

به خدا قسم این خاندان کریم اند؛ به دوست و دشمن عنایت دارند. این ما هستیم که قدرناشناسی می کنیم حالا که پیش آمده بگذار بگوییم:

چند سال پیش نه جمکران را می شناختم نه در بند این امر بودم. مثل اغلب مردم مشغول زندگی روزمره ام بودم، یک روز صبح که از خواب بیدار شدم ناگهان احساس کسالت عجیبی که آن وقت سابقه نداشت مرا فراگرفت، متوجه شدم که یک حالت غیرعادی پیش آمده است اما چرا؟ نفهمیدم. با این همه توجه چندانی نکردم به این امید که زود برطرف می شود یا یک ساعت دیگر ولی چند روز گذشت نه تنها حال خوب نشد بلکه به نظرم می رسید که هر روز حالم بدتر از روز گذشته می شود. مجبور شدم که به پزشک مراجعه کنم. علیرغم مراجعه به پزشکان متعدد نتیجه ای نگرفتم. کم کم به نگرانیم افزوده شد. پس از انجام آزمایشها و عکس برداری های مکرر، پزشکهای شهرستان به من گفتند: شما یک ناراحتی خونی پیدا؛ بپ کرده اید باید هر چند وقت خون بدنتان عوض شود و این کار چون در شهرستان میسر نیست لذا بهتر است که هر چه زودتر به تهران بروید و ادامه معالجات را در آنجا دنبال کنید. با هزار مکافات مقداری پول تهیه کرده و به تهران آمدم و به کمک خویشان مهربان و جوانمردی که در تهران داریم پزشک متخصصی را یافتیم و نتیجه آزمایشها و معاینات تشخیص پزشکان شهرستان را تأیید می کرد. پزشک مذکور مرا به بیمارستانی در تهران معرفی کرد تا نسبت به تعویض خون اقدام نمایم و به این ترتیب مقرر شد تا در فرصت های معینی جهت تعویض خون به آن مرکز درمانی مراجعه کنیم. رفت و آمدهای پی در پی و مخارج سنگین دوا و درمان و از همه بدتر مؤثر نبودن معالجات کم کم مرا دلسرد می کرد... در پایان یکی از این سفرها صبح زود که به لنگرود برگشتم زنگ تلفن به صدا درآمد اتفاقاً گوشی را خودم برداشتم یکی از خویشان ساکن تهران بود که در این مدت بیماری بیشترین زحمات من در تهران بر دوش او بود. راستش از تلفن او در صبح به آن زودی نگران شدم ولی از نوع احوالپرسی او معلوم بود که از چیزی خوشحال است و در عین حال از لحن او می شد تشخیص داد خیلی هیجان زده است طولی نکشید که با حالت بغض در حالی که گریه می کرد، به من گفت: فلانی اصلاً نگران نباش برای من یقین شده است که تو هر چه زودتر شفا پیدا می کنی و...

من از بس که از این رفتار او تعجب کرده بودم حاج و واج گوش می کردم بدون اینکه بتوانم پاسخی بدهم او هم یکریز حرف می زد... بالاخره جرأت به خرج داد و با هیجان گفتم:

آخه، خوب بابا طوری حرف بزن که من هم بفهمم چی شده؟ من که هنوز از چیزی سر در نیاورده ام. او که کاملاً با گریه حرف می زد، گفت:

فلانی وقتی این بار به تهران آمده بودی از دیدن وضع تو آن هم در این سن و سال خیلی ناراحت شدم، آنقدر دلم سوخت که همه اش از خدا می خواستم به جوانی تو رحم کند و... تا این که دیشب در خواب دیدم وارد مجلسی شدم که خیلی شلوغ بود پرسیدم چه خبر است یک صدایی بدون آنکه صاحب آن قابل دیدن باشد، می گفت: امام زمان، علیه السلام، فلانی را شفا داده است... طولی نکشید که سراسیمه از خواب بیدار شدم ساعت را که نگاه کردم متوجه شدم که هنوز اذان صبح نشده است سر جایم باقی ماندم تا وقت اذان بشود... ولی نمی دانم چند دقیقه گذشت که باز در یک حالت بین خواب و بیداری دوباره خودم را در آن مجلس شلوغ دیدم که همان صدا باز به گوشم خورد... این بار فوراً از جایم پریدم نگاه کردم دیدم سر تا پای بدنم غرق عرق است با این که چند دقیقه بیشتر نبود که خوابم برده بود... می خواستم همان لحظه زنگ بزنم ولی هر طور بود صبر کردم تا این که حالا زنگ زدم تا به تو بگویم: ان شاء الله به عنایت آقا امام زمان تو شفا پیدا می کنی... با این که شدیداً تحت تأثیر حرفهای او قرار گرفته بودم، به خودم گفتم: یعنی من آن لیاقت را دارم که مورد توجه آقا قرار گیرم؟... با این همه بعد از این جریان هم در وضع خودم هیچگونه تغییری که نشانه بهبودی باشد احساس نکردم، ولی یک حالت امید در دلم از همان لحظه پیدا شده بود که مانع از غلبه یأس می شد...

نوبت بعدی بیمارستان و تعویض خون رسید. به تهران آمدم منزل او شلوغ بود از آن همه شلوغی تعجب کردم که خدایا چه اتفاقی افتاده است؟ مسأله خاصی نبود بلکه مسأله رؤیای صادقه آن فرد به گوش همه آشنایان رسیده و چون می دانستند من امروز به تهران وارد می شوم همه جمع شده بودند تا نتیجه آن را ببینند. از آنجا که همه انتظار داشتند حال مرا بهتر از آنچه بود ببینند، ولی وقتی دیدند نه تنها وضع من خوب نشده است بلکه بیش از قبل رنگ پریده و نحیف تر شده ام با حالت خاصی به یکدیگر نگاه می کردند... با این همه فردی که این خواب را دیده بود با حالت خاصی به صدای بلند گفت:

من مطمئنم فلانی شفا پیدا می کند، این خاندان کریم تر از آنند که به کسی امید بدهند و بعد رهایش کنند... شب دور هم نشسته بودیم. هر کس از جایی و مسأله ای صحبت می کرد که ناگهان همان آقا رو به برادرم کرده گفت:

فلانی حالا که ایام عاشورا است به نوبت دکتر هم یکی دو روز مانده بیاید فلانی را برداریم با هم برای زیارت حضرت معصومه، علیهما السلام، به قم برویم.

مسافرت ما به قم با روز عاشورا همزمان شد در حرم حضرت معصومه، علیهما السلام، قیامتی بر پا بود. از زمین و زمان ناله یا حسین به سوی آسمان بلند بود. در حالی که دستش را روی شانه ام گذاشته بود گفت:

حالشو داری که امشب در مسجد جمکران بمانیم؟ گفتم: بله! گفتم: همه راضی هستند فقط منتظر نظر تو بودیم... ساعتی بعد از اذان مغرب و عشا بود که از طرف در جنوبی وارد محوطه مسجد جمکران شدیم، جماعتی با آن وضع در طول عمر ندیده بودم در صحن مقابل در اصلی مسجد جا برای سوزن انداختن نبود. مردم در حال انجام مراسم شام غریبان بودند، گویی هیچکس متوجه بغل دستی خود نیست، هر کس در حال خود بود... پس از مدتی گشتن با راهنمایی یکی از خدمه مسجد در یک گوشه حیاط کمی جا پیدا کردیم و زیراندازی پهن نموده و نشستیم. از مشاهده حال معنوی مردم وضع خودم را فراموش کرده بودم. تحت تأثیر آن فضا حالی به من دست داد که نه متوجه کسی بودم نه کسی را می دیدم و نه حتی چیزی می توانستم بیان کنم فقط یک لحظه دیدم بی اختیار دارم اشک می ریزم... نمی دانم چطور شد که به یاد آن حرف فامیلان افتادم که گفت: این خاندان آن قدر کریم اند که هیچ امیدی را ناامید نمی کنند. با صدای نسبتاً بلندی که بیشتر شبیه ناله بود هی تکرار می کردم: آقا جان امید این میهمان روسیاهت را ناامید نکن تو را قسم می دهم به جده ات زهرا، علیهاالسلام، به خون عمه ات زینب و... بی اختیار اشک از چشمانم سرازیر بود...

نمی دانم چقدر گذشت که احساس کردم چشمانم سنگین می شود. ساکی را که همراه داشتم جلوتر کشیدم و سرم را به آن تکیه دادم. در حالی که پلکهای چشمم روی هم افتاده بود به همه مردم گوش می دادم و گاهی هم با شنیدن ناله دلسوزی خدا را به امام حسین، علیه السلام، و یا به امام زمان، علیه السلام، و... قسم می دادم که به خاطر نیت پاک این عزاداران به من هم لطف و عنایتی بنماید.

یادم هست که در عالم بین خواب و بیداری خطاب به آقا امام زمان، علیه السلام، در دل می کردم. یک لحظه احساس کردم وضع عوض شد مرا در مجلس مجللی وارد کردند که تقریباً همه در آنجا شاد بودند ولی از آنجا که من در همان حال هم به مریض بودن خودم واقف بودم لذا از این نظر ناراحت بودم، مردم و همراهانم و خیلی از آشنایان دیگر در مجلس حضور داشتند و در ضمن رفت و آمدها مواظب حال من بودند و از من احوالپرسی می کردند. یک وقت دیدم آقای خطاب به افرادی که در اطراف من نشسته بودند گفت: این پارچه را (ملحفه سفید درخشانی را که در دست داشتند) روی فلانی بکشید تا راحت تر باشد. وقتی آن پارچه را روی من انداختند احساس راحتی خاصی به من دست داد. لحظه ای بعد به همراه دستی که بر شانه ام نهاده شده بود صدایی به گوشم رسید بلافاصله از خواب بیدار شده سر خود را بلند کردم دیدم یکی از دوستانم نگران شده است که مبادا حالم بر هم خورده باشد به او گفتم:

حالم خوب است نگران نباش. اما یک چیز عجیبی را که در خود احساس کردم این بود که از وقتی که این ناراحتی را پیدا کرده بودم همیشه موقع بیدار شدن از خواب تپش قلب و سرگیجه توأم با هیجان بر من عارض می شد. اما این بار نه تنها از چنین حالتی خبری نبود بلکه احساس می کردم از همیشه سرحالترم. درست که اطراف خودم نگاه کردم متوجه شدم که جز یکی دو نفر هیچ کدام از همراهانم نیستند در ضمن از انبوه جمعیت خیلی کاسته شده است از بغل دستی خودم سؤال کردم:

بقیه کجایند. گفت:

رفتند داخل مسجد تا دو رکعت نماز بخوانند. گفتم:

پس چرا منو خبر نکردند؟ گفت:

دیدند تو خسته شده ای و خوابت برده نخواستند بیدارت کنند. بعد حرکتی به خودم دادم تا بلند شوم متوجه شدم که حالم فرق کرده است؛ بلند شدم، به طرف وضوخانه راه افتادم ولی هر قدم که برمی داشتم منتظر بودم سرگیجه قبلی یا تپش قلبم شروع شود ولی اصلاً از هیچکدام خبری نبود... بالا-خره وضو گرفته به مسجد رفتم البته متوجه بودم که یکی از همراهانم در حالی که هوای مرا دارد پشت سر من قدم به قدم بدنبال من می آید. بعد از خواندن نماز زود برگشتم تا دوستانم نگران نشوند... وقتی به پیش آنها رسیدم، احساس کردم که همه آنها به طور خاصی به من نگاه می کنند و رفتار و کردار مرا زیر نظر دارند راستش خود من هم یک وضع غیرعادی مخصوصی در بدنم احساس می کردم ولی آن را نتیجه تأثیر فضای معنوی محیط مسجد جمکران می پنداشتم... یک وقت یاد آن جریان خواب و ملحفه سفید و... افتادم و با ناباوری به خودم گفتم:

یعنی ممکن است که مورد توجه آقا امام زمان، علیه السلام، واقع شده باشم؟ این بود که بی اختیار اشک از چشمانم سرازیر شد. این عمل من همه را متحیر ساخته بود که چه شده است. بالا-خره به هر نحوی بود ماجرای خوابم را برای آنها تعریف کردم، تقریباً همه آنها هم شروع کردند به گریه به گونه ای که هر کس از کنار جمع ما رد می شد متوجه غیرعادی بودن وضع ما می شد و با تعجب به ما نگاه می کرد... بعد از این پیشامد ساعت به ساعت حال من بهتر می شد. دیگر نه از تپش قلب بعد از خواب خبری بود و نه از سرگیجه و نه... در روز مقرر وقتی به بیمارستان جهت ادامه معالجات و تهیه خون و... مراجعه کردیم قبل از اینکه نزد دکتر برویم طبق معمول چند آزمایش مربوط به تغییر وضع خون و عکس العمل بدن در مقابل خون جدید و وضعیت خون سازی آن و... انجام شد وقتی نتایج آزمایشها را گرفتیم به دکتر مراجعه کردیم؛ او بعد از معاینات معمول و چند سؤال از وضعم و همین طور بررسی نتایج آزمایشهای جدید و مقایسه آن با مندرجات پرونده از من پرسید:

اسم شما چه بود؟ وقتی جواب دادم گفت:

خیلی عجیب است. بعد دوباره شروع کردن به بررسی و مقایسه نتایج آزمایشها با مندرجات پرونده، حتی نسخه داروهای که برایم نوشته بود و چند وقت بود آنها را مصرف می کردم، همه را مطالعه کرد... در آخر گفت:

این نتیجه آزمایشها واقعاً مال تو است فکر نمی کنی در آزمایشگاه اشتباهی رخ داده باشد؟ گفتم:

نمی دانم. کسی را فرستادند به آزمایشگاه تا برگه نتیجه آزمایش را را مجدداً با نتایج آزمایشها تطبیق دهند، وقتی دید جواب همان است دستور داد آزمایشها تکرار شود و این بار نتایج آزمایشها را در یک کمیسیون پزشکی با مندرجات پرونده و برگهای آزمایشهای قبلی و... مورد بررسی قرار دادند... نتیجه همه بررسیها حکایت از آن بود که اثری از ناراحتی قبلی در بیمار دیده نمی شود... مقرر شد که باز تحت نظر پزشک خودم چند وقتی به درمان ادامه دهم تا تغییرات احتمالی مورد بررسی قرار گیرد... چند ماه بعد باز آزمایشهای قبلی تکرار شد ولی نتیجه همان بود... حالا چند سالی از آن جریان می گذرد، اصلاً از آن ناراحتی قبلی اثری در بدن من به چشم نمی خورد در همان ماههای اول داروها را قطع کردیم دیگر نه تعویض خون نیاز بود نه ادامه مراقبت ها و... من با شنیدن حرفهای او که بیش از یک ساعت بود با تمام وجود به آنها گوش می دادم نه تنها خسته نشده بودم بلکه هر لحظه بیش از پیش مشتاق تر می شدم... همینطور گرم صحبت بودیم که صدای راننده و

متعاقب آن کم شدن سرعت ماشین ما را متوجه ساخت که به قم رسیده ایم، وقتی از پنجره به بیرون نگاه کردم، دیدم در کنار رودخانه نزدیک حرم، پل آهنچی، هستیم... وقتی پیاده شدیم به او اصرار کردم که شب را مهمان من باشد. ولی من هر چه اصرار کردم ایشان قبول نکرد در عین حال گفت:

دوستانم در جمکران منتظر من هستند، قبلاً با آنها قرار دارم. خداحافظی کردم. او راه افتاد. من بدون اینکه حرکت کنم تا وقتی که از کنار در اصلی هتل بهار به طرف حرم پیچید با نگاه هایم او را بدرقه کردم.

فاطمه رهبری شندی

و تو یا «بقیه الله»!

ای «بقیه خدا» در زمین! جبل متین، رشته پیوند آسمان و زمین! شکر و ثنا آن پروردگار مهربانی را، که رشته پیوند خود و بندگان را هرگز از هم نگسست و با رساترین حجتها، متین ترین پیوندها را استواری بخشید.

ای خلیفه رحمان!

پیوند ازلی خدا و انسان، «عهد الست»، موعود و آیه ای از «وفا» می خواست و تو یا «بقیه الله»، نشان وفای آن مهربان یاری!

بی تردید پیمان ولایت، عهد ربوبیت، و حقیقت توحید و وحدانیت را، عظمتی شگرف همراه بود که جز شانه های استوار مؤمنان مؤحد، مخلوق را توانایی تحمل آن، هرگز نبود. که جز عارفان مؤمن نیز به ندای «الله» پاسخ نگفتند. جز موحدان، مؤمن نشدند و جز صدیقان، بر ایمان باقی نماندند و تو یا «بقیه الله»، زیباترین مظهر این عظمتی. بارزترین معجز وحدانیتی. نهایت علوم کامل و صراحتف برهان واضحی!

تو قرآن ناطقی. رساترین حجت بالغی. تو «صراط مستقیم» و «نباء عظیمی»!

هم راه روشن و هم، روشنگر راهی. اولیترین و ظاهرترین آیت خدا و هم آیات محکماتی. سوره طه، یاسین والذاریاتی. طوری، عادیاتی... خلیفه رحمانی، قاطع ترین برهانی.

تو قطب عالم امکانی. سرور کائناتی. علت ممکنات و هادی مهدیاتی.

یداللهی، ذات اللهی، روح اللهی، بقیه اللهی، نزدیکتر از هر کس به خود مخلوقات! (انا اقرب الیه من جبل الوریث)

که می گوید در پس پرده غیبی؟ که از کتاب مهر و از آئین وفای خدای رحمانف رحیم، واژه «غیبت»، برای همیشه محو است از بس که هستی، لبریز از تجلی و حضور حق است. اگر عالم سراسر، محضر «الله» است، غیبت «بقیه الله» را دگر چه معنای است؟!

تو همه حضور خدایی، جلوه و معنیف خدایی. آری، تو را باید به معنا و معنویت یافت. باید به شهود بر تو رسید. تو را باید به تجلی انوار وجودت در دل، یافت. همیشه همره مایی، تا ابد در دل مایی.

و از این روی، آنانکه به حضور و ظهور تو بر دل و اندیشه نرسیده اند، بی گمان زنده نه که مرده اند؛ مردگانی «کمیتة الجاهلیة».

و سپاس و هزاران درود و ثنا بر حق، که ما را لایق عهد عظمای خویش قرار داد و در این مصافحه عاشقانه، دستهای ما را به دست یداللهی تو پیوند داد.

یا «بقیه‌الله!»

نگاهمان بر آستان منور احمدی، علوی، زهروی، مهدوی و سروریت؛ به زنجیر عشق، جاودانه متصل باد! با مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

رخشانترین ستاره عالمی و با طلوع تو، ظلم و بیداد غروب خواهد کرد چشم عاشقان چشم انتظار را از درخشش خورشیدت بی نصیب مگذار. مهدی جان، سالهاست که اسماعیل وجودمان را به صدق ارادت به پیش پای محبت تو قربانی ساخته ایم. ای روشترین سپیده، با طلوع تو خورشید پرده خجالت بر چهره خواهد کشید و گلها در مکتب تو لطافت و عطرشانی خواهند آموخت. مهدی جان، تو همچون ابراهیم نبی هستی و زمین آتشکده ای از ظلم و ستم و بی عدالتی است و ای ابراهیم زمان در این آتش در تا آتش به حضور تو گلستان شود که سالهاست عطر خوش عدالت و ایمان به مشاممان نرسیده است و گلی ندیده ایم که رایحه تقوا پراکند. مهدی جان، موسم حج تو کی فرا می رسد تا به خون احرام بندیم و عاشقانه در انقلاب طوفانی تو، به گرد تو طواف کنیم و حجرالاسود خال تو را بوسه زنیم.

ص: ۹۲

لیلا قنبری

۲. محبت دل سراپرده محبت اوست

دیده آئینه دار طلعت اوست

بی خیالش مباد منظر چشم

زانکه این گوشه جای خلوت اوست

حافظ

سخن از دل بسیار شنیده ایم و از محبت و عشق. دل حرم خداوند است و جایگاه عشق به او.

چه بسیار پرسشها که عقل از پاسخ به آنها فرو می ماند و چه بسیار دشواریها که هیبت عقل را می شکنند. دنیا با تکرار روز و شب چون گهواره ای انسان را به خواب می خواند و سختیها و ناملایمات گرد اندوه بر روح و روان آدمی می پاشد. اما آن هنگام که شعله های ملکوتی عشق در دل زبانه می کشد، گویا همه سؤالا و حیرتها را از ذهن می زداید و سایه های شبهه و تردید را در پرتو نور خود به روشنایی بدل می کند.

عشق به خداوند حرکت را در وجودمان فزونی می بخشد و ناملایمات و سختیها را، هر چند بزرگ، در نظرمان ناچیز می نماید. آری، در پرتو چنین عشقی است که شکوفه های صبر در درونمان می شکفد و زندگی و جلوه ای نو می یابد. و خلاصه آنکه عشق به خداوند، قطره وجودمان را به دریای بی کران وجود خداوند می پیوندد: چو ذره گرچه حقیرم ببین به دولت عشق

که در هوای رخت چون به مهر پیوستم

حافظ

ص: ۹۳

بیاید کلام نورانی اهل بیت، علیه السلام، را شفیع دلها مان کنیم؛ باشد که به حریم محبتش اذن حضورمان دهند.

۱. امام صادق، علیه السلام، می فرمایند:

نور محبت خدا هر گاه بر درون بنده ای بتابد، او را از هر مشغله دیگری تهی گرداند. هر یادی جز خدا تاریکی است. دلداده خدا مخلصترین بنده خداست و راستگوترین مردمان و وفادارترین به عهد و پیمان. (۱)

۲. امام علی، علیه السلام، می فرمایند:

اگر خدا را دوست دارید، پس محبت دنیا را از دلهایتان بیرون کنید. (۲)

۳. امام صادق، علیه السلام، می فرمایند:

خداوند به موسی، علیه السلام، وحی فرمود: دروغ می گوید آن کس که گمان برد مرا دوست دارد اما چون شب فرا رسد چشم از عبادت من فرو بندد. مگر نه این است که هر دلداده ای دوست دارد با دلدار خود خلوت کند؟! هان! ای پسر عمران چون شب شود من متوجه دوستداران خود شوم و دیده دلشان را بگشایم و کیفرم را در برابر چشمانشان تجسم کنم و با من گفتگو کنند چنان که گویی مرا می بینند و در حضور خودم با من سخن می گویند. (۳)

۴. امام علی، علیه السلام، می فرمایند:

هر گاه خداوند بنده ای را گرامی دارد (دل) او را به محبت خود مشغول کند. (۴)

ص: ۹۴

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۵۹، ش ۳۱۵۳.

۲- همان، ص ۹۶۳، ش ۳۱۶۷.

۳- همان، ص ۹۵۹، ش ۳۱۵۲.

۴- همان، ص ۹۵۷، ش ۳۱۴۷.

تهیه و تنظیم: سیدصادق سیدنژاد اشاره: بیش از هزار سال است که مسجد مقدس جمکران میعادگاه منتظران و سجده گاه مشتاقان کوی مهدی، علیه السلام، است. و هر شب چهارشنبه هزاران عاشق دلسوخته از گوشه و کنار ایران اسلامی و دیگر کشورها به این مسجد رو می آورند تا شاید نشانی از آن یار غایب از نظر بیابند. به منظور فراهم آوردن امکان ارتباط گسترده تر خوانندگان موعود با مسجد شریف جمکران بر آن شدیم که در هر شماره صفحاتی را به این مسجد اختصاص دهیم.

مطالبی که در این صفحات درج می شود همگی توسط معاونت فرهنگی مسجد مقدس جمکران تهیه و تدوین شده و در اختیار علاقه مندان موعود قرار گرفته است. در ایران دکترهای متخصص زیادی معایناتی را انجام دادند همه عکسها و آزمایشها حکایت از وجود تومور سرطانی داشت که همه عکسها و نتایج آزمایشهای آنجا هنوز موجودند دکتر علیرضا باهر که سالهای متمادی علاوه بر مدیریت بیمارستان آیهاالله گلپایگانی، قدس سره، به عنوان پزشک مخصوص معظم له سرپرستی تیم پزشکان معالج حضرت آیهاالله گلپایگانی را به عهده داشته اند. عنایت امام زمان، علیه السلام، به ایشان را چنین بازگو می کنند:

... در یکی از روزهای سال ۱۳۶۵ شمسی حضرت آیهاالله گلپایگانی، قدس سره، دچار درد بسیار شدیدی در ناحیه شکم شدند ما با توجه آشنایی و مسؤولیت خاصی که داشتیم فوراً مقدمات انتقال ایشان را به بیمارستان فراهم کردیم و در آنجا آزمایشها و عکسبرداریهای مختلفی به کمک همکاران متخصص که داریم انجام گرفت و در ضمن درمانهای موقتی که قبل از به دست آمدن نتایج عکسبرداریها و آزمایشها انجام گرفته بود هیچکدام نتیجه ای نداد. نتیجه آزمایشها آماده شد، پس از بررسیهای زیاد ناراحتی ایشان سرطان اثنی عشر تشخیص داده شد و این مسأله همه را دچار نگرانی و ناراحتی غیرقابل وصفی کرده بود و بالاخره تصمیم بر این شد که هر چه زودتر آقا را به تهران ببریم و در آنجا با توجه به امکانات زیادی که هست معاینات بیشتر و آزمایشهای دقیق تری به عمل آید. وقتی به تهران رفتیم مقرر شد که آقا را در بیمارستان بانک ملی بستری کنیم. در همان ساعت اولیه معاینات و عکسبرداریها دقیق توسط پزشکان مجرب به عمل آمد از قضا همه آنها نتیجه به دست آمده در بیمارستان قم را تأیید می کردند. یعنی ناراحتی آقا از سرطان اثنی عشر یا سرطان سرپانکراس (لوزالمعده) ناشی

می شد و در ضمن همه پزشکان توصیه می کردند هر چه زودتر باید آقای گلپایگانی به انگلستان بروند تا عملی که برای درمان این ناراحتی لازم بود در آنجا انجام گیرد. روزبه روز بلکه ساعت به ساعت ناراحتی آقا هم بیشتر می شد. به گونه ای که یادم هست وقتی می خواستیم به انگلستان برویم حال ایشان به قدری وخیم بود که در حالت عادی نه می توانست روی صندلی بنشیند و نه می توانست در روی تختی که آماده شده بود استراحت کند. لذا مجبور شدند تا از تخت مخصوصی که به دیواره هواپیما نصب شده بود استفاده کنند. به جهت وخامت حال ایشان به محض ورود به لندن وی در بیمارستان «کرانول» بستری شدند و اقدامات اولیه پزشکی توسط کادر بیمارستان انجام گرفت بنابراین شد تا معالجات اساسی از فردا شروع شود. بنده خودم در خدمت ایشان شب را در بیمارستان بودم منتهی موقع استراحت به اتاق دیگری در مجاورت اتاق ایشان رفتم و پس از چند ساعت استراحت وقتی صبح زود به خدمتشان رسیدم متوجه شدم که حال عمومی آقا خیلی بهتر از روزهای قبل است. پس از سلام و احوالپرسی به من فرمودند: «آقای دکتر باهر ناراحتی من برطرف شده است شما به این آقایان پزشکان بگویید فعلاً دست نگه دارند و یک معاینه مجددی به عمل آورند.» من عرض کردم: «چشم آقا من این کار را می کنم ولی شما بیشتر توضیح بدهید بینم چه پیش آمده است.» معلوم بود که ایشان می خواستند در این باره توضیح بیشتری ندهند اما وقتی با اصرار و سماجت من روبرو شدند در یک جمله مختصر فرمودند: «آقا امام زمان، علیه السلام، خودشان فرمودند که من شفا پیدا کرده ام.» این جمله را با حالت خاصی بیان کردند و بعد سکوت کردند...

پس از شنیدن این جمله چند لحظه من قادر به عکس العمل خاصی نبودم همانطور در سر جای خودم بی حرکت ماندم... اما وقتی به خود آمدم به آقا عرض کردم: «شما فعلاً درباره بازگشت سخنی نگوئید تا من از اینها درخواست کنم عکسبرداری و آزمایشهای جدیدی انجام دهند.» بعد آقا فرمودند: «اگر ممکن است بگوئید برای من صبحانه ای بیاورند چون احساس می کنم خیلی گرسنه ام.» این در حالی بود که روزهای پیش از آن هر چه اصرار می کردیم چیزی میل کنید ایشان اظهار می کردند میلی به غذا ندارم. حتی در هواپیما علی رغم تعارف زیاد دوستان حتی موفق نشدیم یک پره پرتغال به ایشان بخورانیم.

در هر حال بعد از صرف صبحانه پزشکان عکسبرداریها و آزمایشهای لازم را مجدداً در بیمارستان لندن به عمل آوردند و بعد وقتی عکسها و نتایج آزمایشهای ایران را با نتایج آنجا مقایسه کردند با کمال تعجب دیدیم که از تومور سرطانی اثنی عشر خبری نیست. بعد پزشکان بیمارستان کرانول به ما گفتند: «آیا فکر نمی کنید در تشخیص تان اشتباه کرده اید؟» در جواب گفته شد: «در ایران دکترهای متخصص زیادی معایناتی را انجام دادند همه عکسها و آزمایشها حکایت از وجود تومور سرطانی داشت که همه عکسها و نتایج آزمایشهای آنجا هنوز موجودند» و... به این ترتیب حضرت آیهالله گلپایگانی، قدس سره، شفا پیدا کردند و چند روز بعد در سلامت کامل ایشان به ایران برگردانیم.

وقتی به قم برگشتیم یک روز بعد مرحوم آقای مجتهدی (که اهل دل بود و کرامتهای زیادی از خود او دیده شده بود) به من پیغام دادند تا به منزل ایشان بروم. وقتی به خدمت ایشان رسیدم به من فرمودند: «شما که رفتید لندن برای من یک حادثه ای پیش آمد. می خواهم آن را با شما در میان بگذارم تا شما صحت یا عدم صحت آن را بیان کنید.» عرض کردم: «بفرمایید اگر چیزی می دانستم من در خدمت شما خواهم بود.» آنگاه آقای مجتهدی فرمودند: «وقتی شما به همراه آیهالله گلپایگانی به لندن رفتید؛ مردم زیادی از من التماس دعا کردند و خواستند برای سلامتی آقا من دعا کنم به عنوان یک وظیفه شب برای آقا دعا کردم ناگهان در آن حال یک صحنه ای در جلو چشم من ظاهر شد دیدم آقای گلپایگانی روی تخت ایستاده اند و می

گویند: من شفا گرفتم و حضرت مهدی، علیه السلام، هم می فرمایند: من به ایشان شفا دادم. آیا چنین چیزی واقع شده است؟»

در حالی که بغض گلوی مرا گرفته بود به ایشان عرض کردم: «آقا، آنچه شما آن شب دیده اید حقیقت دارد... آقا حجهبن الحسن، علیه السلام، خودشان به آیهالله گلپایگانی عنایتی کردند که با سلامتی کامل به ایران برگشتند بدون اینکه نیازی به کوچکترین معالجه باشد...» این در حالی بود که پیش از من کسی از جریان شفای آیهالله گلپایگانی، قدس سره، و وقایع لندن به آقای مجتهدی چیزی نگفته بود... والسلام.

نگاهی به تاریخچه برگزاری اجلاس دو سالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی (عج)

مقدمه

السلام عليك يا نورالله الذي يهتدى به المهتدون و يفرج به عن المؤمنين.

در بیکران هستی همواره رساننده فیض رب الارباب وجود مبارک امام عصر، علیه السلام، است که بی او نه کتاب آفرینش را شیرازه می ماند و نه کشتی نجات و رحمت بر عالمیان را سکانداری، چنانکه فرمود:

بفيمنفهف ررفرقّ الوری و بفوفجودفهف بُتتف الأرضف و السماءف.

دخیره خداوند و مصلح کل در این ایام خوشبوتر از همه گلها عطر برکات خویش را در رواق زندگی رعایایش می پراکند؛ چرا که او نرگسی ترین عطرها را دارد و ربیع الانام است و طالبان جمال پری طلعتش مترنم به نوای «این بقیه‌الله!» تا چشمانشان به جمال محبوب منور گردد دست به دعا برمی دارند تا آن هنگام که خورشید درخشان آل عصمت پدیدار گردد و خزان دنیا را مبدل به بهار سازد.

آری او خواهد آمد تا وعده الهی تحقق یابد در جمعه ای موعود و در طلوعی نزدیک. ان شاء الله.

سازمان تبلیغات اسلامی مفتخر است در سالی که به نام مبارک امیرالمؤمنین امام علی بن ابیطالب، علیه السلام، مزین گردیده است سومین اجلاس دوسالانه خود را برگزار نماید و ضمن ارتقای سطح فرهنگ انتظار و مهدویت به بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی، علیه السلام، پردازد.

در آستانه برگزاری سومین اجلاس، مناسب دیدیم که نگاهی اجمالی داشته باشیم به دستاوردهای اجلاسهای پیشین و برنامه های سومین اجلاس. اجلاس مقدماتی

در آبانماه ۱۳۷۴ پس از برگزاری نخستین اجلاس نماز در زاهدان به برگزاری نشستی در خصوص حضرت مهدی، علیه السلام، توجه گردید. با وجود آنکه حرکت و تلاش پایه گذاران این نشست بدون زمینه سازی قبلی صورت می گرفت لیکن شور و شوقی که در میان بود بسرعت مقدمات برگزاری همایشی با عنوان «فلسفه انتظار حضرت مهدی، علیه السلام» را فراهم آورد. و حاصل آن شد که در ایام نیمه شعبان همان سال همایش مذکور در شهر زاهدان با اهتمام نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه زاهدان و سایر مسئولان برگزار شود که در اینجا به نکات ارزشمندی از آن اشاره می گردد:

۱. عنایت خاص مقام معظم رهبری، دام ظلّه الوارف، و حضور نمایندگان ایشان؛

۲. حضور بیش از ۱۵۰ تن از شخصیت‌های برجسته علمی و دینی و ارایه سخنرانی توسط برخی از آنها؛ تنی از جمله حضرات آیات: امامی کاشانی، علامه عسکری، امینی، معرفت، خرازی، رسولی محلاتی، تسخیری، کریمی جهرمی و حجج الاسلام والمسلمین آقایان محمدی عراقی، باریک بین، نعیم آبادی و...

همچنین حضور جمعی از طلاب خارجی مرکز جهانی علوم اسلامی از کشور تایلند، هند، پاکستان، آمریکا، آلمان، نروژ و...؛

۳. ارایه ۱۴۲ مقاله علمی از سوی اندیشمندان و اقشار فرهنگی کشور؛

۴. حضور و شرکت علمای اهل تسنن و ارایه مقالات در اجلاس؛

۵. ایجاد انگیزه تحقیق و زمینه پژوهش در بین آحاد جامعه حول وجود مقدس حضرت حجه‌بن‌الحسن، عجل الله تعالی فرجه. اولین اجلاس

پس از برگزاری نشست ابتدایی به منظور انجام حرکتی علمی، تحقیقاتی و ثمربخش، تصمیم به تأسیس دبیرخانه دائمی گرفته شد تا؛ پ/پ در هر دو سال، اجلاسی با محورهای مورد لزوم برگزار گردد. به دنبال این اقدام نشست رسمی تحت عنوان «اولین اجلاس دو سالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی، علیه السلام» در سال ۱۳۷۵ در شهر زاهدان برگزار گردید. که به نکات ارزنده ای از آن اشاره می گردد:

۱. مقالات واصله با توجه به محورهای تعیین شده در فراخوان از غنا و محتوای مطلوبتری برخوردار بود و اندیشمندان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه تلاش وافری در زمینه پژوهش و تحقیق به عمل آورده بودند؛

۲. انتخاب ۷۵ مقاله که حاوی دیدگاههای مطرح شده در فراخوان بود؛

۳. انتشار دو جلد کتاب تحت عنوان «سیمای حضرت مهدی، علیه السلام»، «مبانی تمدن غرب و جامعه ایده آل اسلامی» که متضمن عناوین فراخوان بود؛

۴. تشکیل کمیته علمی اجلاس با حضور برخی از محققان و مهدی پژوهان حوزه و دانشگاه. محورهای مقالات در اولین اجلاس

الف) اثرات وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، در جوامع بشری؛

۱. نقش سازنده انتظار منجی در جوامع بشری؛

۲. بررسی تطبیقی دیدگاههای ادیان در مفهوم انتظار و اثرات منجی؛

۳. آثار اجتماعی، اخلاقی و اعتقاد به حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه؛

۴. تأثیر انتظار ظهور در تکوین و پیدایش انقلاب اسلامی؛ ب) بررسی ابعاد وجود مقدس حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، از تولد تا غیبت و ظهور

۱. توابع حضرت و مسأله رهبری جامعه اسلامی؛

۲. بررسی و جوابگویی شبهات و اشکالات مطروحه پیرامون حضرت؛

۳. دیدگاه انبیا و ائمه، علیهم السلام، در ارتباط با وجود مقدس حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه ج) بررسی مبحث نظم به اصطلاح نوین جهانی و سرانجام آن از دیدگاههای گوناگون

دومین اجلاس

در سال ۱۳۷۷، شهر زاهدان میزبان دومین اجلاس بود که بحمدالله بار دیگر نظر ژرف اندیشان جامعه را به خود معطوف ساخت و توانست حرکتی در جهت عرض ادب و ارادات به ساحت مقدس حضرت بقیهالله الاعظم، عجل الله تعالی فرجه، در تاریخ کشور به یادگار گذارد و فضایی قدسی و معنوی ایجاد نماید. از آنجایی که با تشکیل دبیرخانه دائمی کار قوت بیشتری یافته بود لذا مشارکت عمومی از طبقات مختلف موجب پر بارتر شدن این اجلاس به گردید و حضور پر شور اندیشمندان و علاقه مندان به حضرت بیش از اجلاسهای گذشته درخشندگی یافت. در این سال مباحث مطروحه با داشتن برکات معنوی حول محورهای ذیل برگزار گردید: محورهای مقالات در دومین اجلاس

بخش اول؛ مباحث شخصیتی شامل:

۱. بررسی موضوع اصالت مهدویت و شخصیت وجودی حضرت؛

۲. امام مهدی، عجل الله تعالی فرجه، از دیدگاه قرآن و روایات؛

۳. بررسی مسأله انتظار، ادله، فوائد و نقش آن؛

۴. عوامل غیبت، موانع ظهور، علائم و رابطه آن با انقلاب اسلامی. بخش دوم؛ مباحث حکومتی شامل:

۱. بررسی ابعاد ولایت تکوینی؛

۲. بررسی ولایت کبرای الهیه و ارتباط آن با ولایت فقیه؛

۳. فلسفه حکومت اسلامی در زمان غیبت؛

۴. تبیین سیمای زمامداران حکومت اسلامی در حکومت جهان. بخش سوم؛ مباحث اجتماعی شامل:

۱. تبیین سیمای خواص و عوام در زمان غیبت؛

۲. تبیین سیمای جوانان صالح در عصر غیبت؛

ص: ۹۹

۳. بررسی و کنکاش پیرامون زندگی اجتماعی در جامعه نبوی (مدینه‌النبی) و حکومت جهانی امام مهدی، عجل الله تعالی فرجه.

سومین اجلاس

در حال حاضر دبیرخانه اجلاس در حال تدارک مقدمات اجلاس سوم است و در این راستا اقداماتی به شرح زیر صورت گرفته است:

۱. تاکنون ۱۳۰ اثر اعم از مقاله و آثار هنری واصل گردیده و حدود ۲۰ مقاله توسط اندیشمندان و متفکران و صاحبان قلم تدوین گردیده است؛

۲. با هماهنگی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی با بعضی اندیشمندان خارج از کشور تماس حاصل شد که مقالاتی از کشورهای سوئد، هند، تایلند، سودان و پاکستان واصل گردیده است؛

۳. کمیته علمی دیدارهای متعددی با علما و اندیشمندان داخل ایران جهت مشاوره و اخذ نظرات کارشناسی داشته است تا ان شاء الله در اجلاس ۷۹ موضوع و محور راصلی اجلاس ۸۱ تعیین و مطرح گردد.

۴. مسابقه بزرگ عکس مهدویت در ایام نیمه شعبان امسال در سراسر کشور برگزار خواهد گردید.

۵. جهت ارتباط با علما و اندیشمندان خارج از کشور و نشر معارف مهدویت در اینترنت سایتی به نام شبکه اجلاس مهدی افتتاح شده که آدرس آن WWW.Eglasmahdi.com می باشد.

۶. چند اثر راجع به حضرت که به زبان عربی نوشته شد، جهت ترجمه به دبیرخانه ارایه گردیده که، در دست بررسی و کارشناسی است.

۷. چند طرح ادبیات داستانی برای تألیف در سطح نوجوانان و جوانان ارایه گردیده که در دست کارشناسی و بررسی است.

۸. طرحی به عنوان نکوداشت مهدی پژوهان در حال اجراست که همزمان با برگزاری سومین اجلاس از کسانی که در حوزه های: تحقیق و پژوهش، ادبیات و هنر، فرهنگ و تبلیغات تلاش کرده اند، تشکر و قدردانی گردد.

۹. کتابخانه تخصصی امام مهدی، عجل الله تعالی فرجه، در محل کمیته علمی قم در حال تشکیل است.

۱۰. طرحی با عنوان بانک اطلاعات مهدی پژوهان مراحل اولیه اجرا را می گذارند که هدف آن شناسایی محققان و مهدی پژوهان در ایران و خارج از کشور و تشکیل بانک اطلاعات نرم افزاری می باشد.

گزیده ای از سخنرانیهای دومین اجلاس دو سالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی (عج) موعود خداپرستان

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۱)

در صبح نیمه شعبان، سال ۲۵۵ ق. در شهر سامرا، از پدری که امام حسن عسکری، علیه السلام، است، بر دامن مادری به نام «نرجس»، علیها السلام، منجی عالم بشریت، حضرت مهدی صاحب الزمان، عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ، طلوع فرمود.

زمانی در ستاد نماز جمعه تهران پیشنهاد شد که کنگره ای درباره وجود شخصی حضرت و هویت ایشان برگزار گردد و این امر، هم اکنون در این محفل برگزار شد و باید گفت که چنین نشستی برای تمام خداپرستان ضرورت دارد و این را در سفری که به اروپا داشتیم، دریافتیم.

خلاصه قصه چنین است که در یک سفر به بلژیک، به دانشکده های مربوط به علوم و معارف دینی در «لااه» سری زدیم (این کار در چنین سفرهایی معمول است). در یک دانشکده الهیات که استادان آن مسیحی بودند و کرسی اسلام شناسی نیز داشتند، حضور یافتیم. در دفتر رئیس دانشکده گرد آمدیم و با آنان، از جمله استاد اسلام شناسی، مشغول صحبت شدیم. من بحث را متوجه آینده بشر کردم و از آنان خواستم که کلمات حضرت مسیح، علی نبینا و آله و علیه السلام، را در این مورد بیان کنند و به گذشته ها نپردازند؛ همیشه که جهان با وضع کنونی نمی تواند باقی بماند. جهان بر عدل خداوند برپاست و خداوند حکیم و عادل است و بالاخره روزی دست عدالت او برای نجات بشر به سوی انسان دراز می شود. این سنت الهی است؛ از بدو خلقت، تاکنون؛ ولی سخن اینجاست که این دست کیست؟ پروفیسور اسلام شناسی گفت: «بحث بسیار جدی شد. من سالهاست در تناقض شدید گرفتار شده ام» سپس قرآن را برداشت و ادامه داد: قرآن می فرماید: «و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» من مسیحی (۲) هستم؛ ولی به این «احمد» عقیده دارم. مسیح و انجیل می گوید: آینده، به دست مسیح است؛ ولی «احمد» می گوید: آینده به دست مهدی است. شما این مشکل را برای من حل کنید.»

چون بحث به اینجا رسید، بنده عرض کردم: «هیچ تناقضی وجود ندارد و هر دو مطلب صحیح است.» مهدی «مقتداست و عیسی» اقتدا کننده به او. سپس به روایاتی که از شیعه و سنی نقل شده، اشاره کردم که مضمونش چنین است:

حضرت مسیح، علی نبینا و آله و علیه السلام، به هنگام ظهور در مکه بر حضرت مهدی، علیه السلام، وارد می شود. امام می فرماید:

«تَعَالَى صَلَفٌ بِنَا» جلو بایست تا (۳) به تو اقتدا کنیم، و حضرت مسیح می فرماید: که شما جلو بایستید، «کرامه لهذه الامة»؛ چرا که خداوند خواسته تا شما را و اسلام را گرامی بدارد.

۲- سوره صف، آیه ۶.

۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶، ص ۳۰۱.

این روایت در کتب مختلف شیعه و سنی نقل شده است؛ از جمله کتابف «مراقه المفاتیح فی شرح مشکاه المصابیح» که نوشته محقق فاضل اهل سنت، «القاری» است.

بنده انجیل ها را بررسی کردم که درباره هویت حضرت چه می گویند. نسخه های دست اول را جست و جو کردم. به نسخه ای که اصل آن در «واتیکان» است و تصویر آن در «بروکسل»، دست یافتیم. این نسخه مربوط به قرن چهارم میلاد مسیح، یعنی حدود دو قرن قبل از اسلام است و دارای خطی ناخواناست. در آن کتاب، در مورد اوضاع آخر الزمان، تعبیر «پراکلیتوس» و «پراکلیتوس» آمده است. «پراکلیتوس» یعنی کسی که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد و این با معنای پراکلیتوس متفاوت است و این تفاوت را یکی از زبان شناسان متبحر تأیید کرده است. ما انجیل ها را تا قرن پانزدهم میلادی بررسی کردیم و متوجه شدیم که به مرور زمان این دو واژه به یک معنا به کار رفته و «پراکلیتوس» معنای خود را از دست داده است.

سال پیش، کنگره ای در تهران به نام «اسلام و مسیحیت» برگزار شد. علمای مسیحی را دعوت کردیم و من همین مسأله را مطرح کردم. دانشمندترین آنها گفت: من تزی در همین موضوع نوشته ام که این دو لغت، دو معنا دارند. از وزارت امور خارجه، (کسی که به واتیکان هم مربوط بود) این نوشته را برای ما آورد که هنوز ترجمه نشده است.

من دنبال این بحث هستم و ان شاء الله به عنایت خود حضرت، بخوبی تنظیم و تدوین می شود. بسیاری از اهل سنت، درباره هویت ایشان مسأله را حل کرده و هویت شخصی دانسته اند؛ این جا را بسیار خوب بحث کرده و از گذشته ها صرف نظر کرده اند و این کار بسیار خوبی است؛ البته این نه به معنای مسکوت گذاشتن حق است. مرحوم آقای بروجردی، رحمه الله علیه، همین پیشنهاد را به شیخ بزرگ الازهر، «شیخ محمود شلتوت» کرد که حق، حق است؛ اما اکنون وظیفه جهان اسلام در گرفتن «دین و احکام» از چه کسی است؟ تمام کتابهای شیعه و سنی، انگشت اشاره به اهل بیت، علیهم السلام، دارند. «فخر رازی» در مسأله جهردر «بسم الله الرحمن الرحیم» می گوید: «عده ای اجماع بر اخفات کرده اند؛ ولی قرائت «علی بن ابی طالب» جهر است و من اقتدی فی دینه بعلی فقد اهتدی.» چه اندازه (۱) این روایت ثقلین از صحابه نقل شده! و همچنین است سایر روایات: آقای بروجردی، رحمه الله علیه، می فرمود: بیایید از اهل بیت، علیهم السلام، این را اخذ کنیم. بنده عرض می کنم: آن به جای خود، اکنون بیایید در هویت حضرت مهدی، علیه السلام، متفق شویم؛ مثل «عبدالرحمن جامی» از شخصیت های بزرگ اهل سنت، در کتابی به نام «شواهد النبوه» می گوید: «و انه العذی یملاً الأرض عدلاً و قسطاً» و روایت «حکیمه (۲) خاتون» را در ولادت حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه، نقل می کند:

«وقتی متولد شد، بر دو زانو نشست و سبابه را به سوی آسمان بلند کرد و عطسه نمود و گفت: «الحمد لله رب العالمین.» باز هم نقل ۴ می کند: «شخصی بر امام حسن عسکری، علیه السلام، وارد شد و از جانشین و امام بعدی سؤال کرد. امام حسن عسکری، علیه السلام، فرمود: «لو لا کرامتک علی الله لا اریتک هذا الولد: اگر نزد خداوند کرامت (۳) نداشتی، این طفل را به تو نشان نمی دادیم.» اسم او اسم رسول خدا و کنیه اش کنیه اوست.»

پس در این مسأله هم با برادران اهل سنت اختلافی نداریم و کسانی که شبهه ای دارند، با مقداری بررسی در کتابهای خودشان برطرف می شود؛ ولی باید به دیده انصاف به بحث نگاه کنند.

- ١- مائه منقبه، محمد بن احمد القمي، ص ٦١.
- ٢- سوره حمد، آيه ٢.
- ٣- بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ٢٦، ص ٢٦٢.

همه شما با «مثنوی» آشنا هستید. «مولوی» عالم و شاعر اهل سنت است و اشعاری در مورد اهل بیت، علیهم السلام، دارد. این اشعار را «منتخب الاثر» از «ینابیع الموده» نوشته «قندوزی» نقل کرده است. سراغ مثنوی رفتیم، ولی به نظر نمی‌رسید که در مثنوی یافت شود؛ زیرا وزن آن متفاوت بود. کلیات را نیز بررسی کردم و فقط قسمتهای ابتدایی و انتهایی اشعار را یافتیم، ولی بقیه حذف شده بود. صاحب «اینابیع الموده»، از علما و مورخان اهل سنت است و از حنفی‌هاست که در اوایل قرن سیزده می‌زیسته و این اشعار را نقل کرده است. در کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری، یک نسخه خطی از کلیات را پیدا کرده، اشعار را در آن به طور کامل یافتیم. با دوستی این قضیه را مطرح کردم و ایشان نیز وجود چنین اشعاری را در چاپ بمبئی از کلیات، تأیید کردند و بعدها بعضی از ناشران از ما خواستند که نسخه را در اختیار آنان بگذاریم تا چاپ شود. (۱).

ص: ۱۰۳

سخنرانی علامه سیدمرتضی عسکری قالَ اللهُ سبحانه و تعالی: «وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...»

۲ تا جایی که تاریخ نشان می دهد، بشر به دو دسته تقسیم شده: عده ای می پندارند که جهان هستی با تمام نظام و حکمتی که دارد، تصادفی به وجود آمده است؛ اینان هیچ علمی از آغاز و پایان هستی ندارند و تابع «ظن» هستند.

دسته دیگر مؤمنان هستند و علم دارند که جهان را خالق حکیم و مدبری آفریده، آغاز آن را از فرموده خالق می دانند و به پایانش آگاهی دارند و همچنین قیامت و معاد را پذیرفته اند. اینان اصحاب ادیان آسمانی هستند که خود دو دسته اند:

دسته ای که کتابهای آسمانی آنها مورد دستبرد و تحریف واقع شده و به همین دلیل از نهایت کار جهان بی اطلاع هستند؛ اما همه ایمان دارند که در پایان، خداوند برای عالم بشریت یک منجی می فرستد و این امری است اجماعی در بین ادیان. در میان ادیان، مسلمانها که کتاب آسمانی آنها بدون تحریف و در دسترس است، از بقیه نسبت به مسأله، بیناتر و داناترند. پیامبری که جز وحی نمی گوید، آنان را به این مسأله از راه وحی آگاه کرده که مهدی موعود، علیه السلام، در پایان جهان، حکومت عادلانه ای بر پا می کند که برای هیچ یک از انبیایی که حکومت داشته اند، میسر نبوده است و اینکه عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام، هم به او اقتدا می کند، شاید اشاره به این باشد که عیسویان نیز پیرو او خواهند گردید. باز مسلمانها در اینجا دو دسته اند:

یک دسته جزئیات قضیه را می دانند. علامتهای ظهور، صفات آن حضرت، محل قیام، کیفیت حکمرانی یاران آن حضرت - که ۳۱۳ نفر هستند و در حکومت بر دنیا فرمانداران حضرت خواهند بود - اینها بزرگان یاران حضرت هستند، ولی اولین لشکر که از مکه خارج می شود ده هزار نفر است؛ به عدد لشکری که پیامبر در فتح مکه داشت. دلیل اینکه این مطالب برای این دسته از مسلمانان روشن و واضح است، این است که اینان تابع مکتب اهل بیت، علیهم السلام، بودند و به روایات اهتمام می ورزیدند؛ به خلاف پیروان مکتب خلفا که بر اثر اجتهاد بعضی از آنان، نوشتن حدیث پیامبر، صلی الله علیه و آله، ممنوع شد. اجتهادشان این بود که مبادا قرآن با کلمات پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، آمیخته شود. «تاریخ الاسلام» ذهبی، این رویه را ثبت کرده است و نیز «تاریخ الخلفاء» سیوطی در ترجمه حال «ابی جعفر» می نویسد: «تا این زمان، کتاب حدیث و علمی در دست عالمان نبوده و همه علوم را استادان قرآن و حدیث، از حفظ بیان می کردند.»

طبیعی است که احادیث کمی در این میان برای آنان باقی بماند. اما بنده در کتاب «معالم المدرستین» اثبات کرده ام که تابعین مذهب اهل بیت، علیهم السلام، از زمان ائمه، علیهم السلام، تا امروز، احادیث پیامبر را می نوشتند؛ لذا احادیث غیر احکام در مکتب اهل بیت اینگونه روشن است. سند دیگر، اینکه غالباً به نام مهدویت در برابر خلفا قیام می کردند؛ «محمد بن عبدالله بن الحسن»، نواده امام حسن، علیه السلام، که در مقابل «ابی جعفر منصور» با نام «مهدی» قیام نموده، گرچه امام صادق، علیه السلام، از آنچه نزد او از کتب ارث برده، از پیامبر خبر می دهد که این «محمد»، مهدی موعود نیست و کشته خواهد شد.

روایتی وجود دارد که: «هر رأیتی قبل از ظهور حضرت حجت، علیه السلام، بلند شود، رأیت ضلال است.» معنای این روایت این است که هر کس ادعای مهدویت کند، بر ضلال است؛ نه هر رأیتی که به اسم اسلام بلند شود؛ مانند رأیتی که امام خمینی، رحمه الله علیه، بلند نمودند.

حال چند روایت از کتب صحاح و غیره نقل می کنیم تا اجماعی بودن آن روشن شود. روایات را به طور مختصر از کتاب «معالم المدرستین» نقل می کنم. در «سنن ترمذی» در باب «ما جاء فی المهدی» آمده که پیامبر فرمود:

دنیا به آخر نمی رسد تا اینکه کسی بر عرب حکومت کند، از خاندان من که اسم او مانند اسم من است.

و نظیر این حدیث در «مستدرک صحیحین» و «مسند احمد» از روایات دیگر وجود دارد. از پیامبر روایت می کند:

لو لم یبق من الدنيا إلا يوم لظوله الله عزوجل حتى يملك رجل من أهل بيتي...

۳ در حدیث دیگر می فرماید:

المهدی منّا أهل البيت

۴ مهدی از ما اهل بیت است و خداوند در یک شب کار او را آماده می کند.

حدیث دیگر در «مستدرک صحیحین» است که سیمای او را توضیح می دهد و می فرماید:

... يملأ الأرض قسطاً و عدلاً...

ص: ١٠٥

۵ در حدیث دیگری است که حضرت فرمود:

لو لم یبق من الدنیا إلّا یوم واحد لطوّل ذلك الیوم حتّی یبعث اللّهُ رجلاً من ولدی اسمہ کاسمی.

۶ سلمان می پرسد: «از کدامین فرزند تو؟»

حضرت می فرماید: «من ولدی هذا و ضرب بیده علی الحسین، علیه السلام» یعنی از فرزندان امام حسین، علیه السلام، است. البته عبارات مختلفی وجود دارد، «من اهل بیتی»، «من قریش» و روایاتی هم اسم و صفات حضرت مهدی، علیه السلام، را بیان می کند. در صحاح و سنن و مسانید بر عدد ائمه - که گاهی به خلفا تعبیر شده - تصریح شده که دوازده نفر هستند. در صحیح مسلم آمده:

لا یرال هذا الدّین قائماً حتّی تقوم السّاعه...

۷ اسلام تا قیام قیامت به پاست.

و در شمار دوازده خلیفه می آید که همه از قریش هستند و در یک جا می فرماید: «من ولد الحسین» یا تعبیر دوازده امیر که در «صحیح بخاری» آمده است.

در روایتی می خوانیم:

لا تزال هذه الامه مستقیماً أمرها ظاهره علی عدو

ص: ۱۰۶

نام کتاب: وظایف منتظران

مؤلف: واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران

ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران

تاریخ و نوبت چاپ: پائیز ۷۸، چاپ اول

شمارگان: ده هزار نسخه

آثار زیادی با هدف آشنا ساختن مردم با وظایف خطیرشان در دوره غیبت کبری تألیف و منتشر شده است به عنوان مثال در کتاب ارزشمند «مکیال المکارم» به حدود هشتاد تکلیف از تکالیفی که یک فرد شیعه باید در دوره غیبت آنها را رعایت کند اشاره شده است.

در اثر حاضر که با استفاده از احادیث اهل بیت، علیهم السلام، تدوین شده است به نحو اختصار حدود بیست تکلیف از تکالیف زمان غیبت با زبانی روان و ساده (به گونه ای که همه اقشار مخصوصاً قشر جوان بتوانند از آن استفاده نمایند) مورد بررسی قرار می گیرد. عناوین برخی از این تکالیف عبارتند از: شناخت امام، علیه السلام، انتظار فرج، خودسازی، پیروی از فقهای جامع الشرایط، همیاری اجتماعی، دعا برای فرج امام زمان، علیه السلام، ادای حقوق و اطاعت از دستورات امام، علیه السلام، و...

مجموعه احادیث در ضمن هشتاد صفحه و در قطع جیبی چاپ و منتشر شده است یکی از وظایفی که در کتاب از آن یاد شده می شود اصل انتظار است که عین عبارت این بخش به جهت آشنایی با نوع نگارش اثر حاضر ذکر می شود:

انتظار: همانند کسی که در پی شب یلدایی، خسته از ظلمت تیرگی چشم به افق دوخته و دمیدن خورشید را آرزو می کند. همانند کسی که در بیابانی بی انتها سرگردان مانده و تنها و وحشت زده رهنمایی می طلبد. همانند کسی که پس از تشنگی های بسیار با پنجه هایی دردمند زمین را کنده و در آرزوی جوشش آبی گوارا «له له» می زند.

همانند کسی که در قحط سال بی باران، در کنار مزرعه عطش زده اش به امید پدیدار گشتن ابر رحمت دیده به کرانه های آسمان دوخته است. همانند کسی که در حین بالا رفتن از کوهی پایش لغزیده و دست به سنگی گرفته و کمک کننده ای را فریاد می کند. همانند کسی که در کنار بستر بیمار عزیز ترسان از جان دادن او، ورود طبیعی درد آشنا را لحظه شماری می کند؛ باید انتظار کشید، باید دیده به راه امام زمان، علیه السلام، بود باید هر صبح و شام چشم انتظار فرج ماند. (۱)

١- بحار الانوار، ج ٥٢، ص ١٤٥: «عن الصادق، عليه السلام، فتوقعوا الفرج كل صباح و مساء».

منتظر ظهور امام زمان، علیه السلام، بودن، حرکت به سوی ظهور و عمل به آرمانهای موعود است و چنین انتظاری خود فرج و گشایش به حساب می آید. (۱)

جامعه منتظر جامعه ای پویا است. جامعه ای متحرک و فعال است که حاکمیت طاغوت را نفی می کند و بی عدالتی را برنمی تابد.

انسان منتظر انسانی کوشاست، انسانی جهادگر و مبارز است که در مسیر اقامه توحید و استقرار ولایت از نثار هر چه دارد دریغ نمی ورزد. «المنتظر لأمرنا كالمتشحط بدمه فی سبیل الله»؛ کسی که چشم انتظار (۲) حاکمیت ما باشد مانند مجاهدی است که در راه خدا به خون خویش غلتیده باشد.

ص: ۱۰۸

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۸: «عن الرضا، علیه السلام، أليس انتظار الفرج من الفرج؟»

۲- کمال الدین، ص ۶۴۵.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

